۸

خواطر نفسانی

(تصحیح پنج رساله در خواطر)

مؤلّفین:
خواجه محمّد پارسا
شیخ محمّد بن عبدالجبّار نفری
میر سیّد علی بن شهاب الدّین محمد همدانی
یحیی بن حبش سهروردی
عبدالرّحمان بن علی ابن جوزی

تصحیح و حاشیه و مقدّمه: علی قنبریان
معاون پژوهشی حوزه علمیّه شیخ عبدالحسین تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	: قنبریان، علی، ۱۳۶۰ - ، گردآورنده، مصحح
عنوان و نام پدیدآور	: خواطر نفسانی: تصحیح پنج رساله در خواطر/ مولفین محمد پارسا...[و دیگران]؛ تصحیح و حاشیه و مقدمه علی قنبریان
مشخصات نشر	: تهران: صبا، ۱۳۹۴.
مشخّصات ظاهری	: ۹۳ ص
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۴۸-۵۳-۷
وضعیّت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر گردآوری ، ترجمه و تصحیح ۵ نسخه خطی از نویسندگان مختلف است.
یادداشت	: مولفین محمد پارسا، محمدبن عبدالجبار نفری، سیدعلی بن‌شهاب‌الدین محمدهمدانی، یحیی‌بن حبش‌سهروردی، عبدالرحمانبن علی‌ابن‌جوزی.
شناسه افزوده	: پارسا، محمد بن‌محمد، ۷۴۹-۸۲۲ ق.
شماره کتابشناسی ملّی	: ۳۸۸۲۶۸۴

شماره اثر حجت الاسلام علی قنبریان 8

نام کتاب...خواطر نفسانی

مؤلّف...محمّد پارسا و دیگران

تصحیح و حواشی و مقدّمه.........................علی قنبریان

نوبت چاپ...اوّل، تابستان ۱۳۹۴

شمارگان...۱۰۰۰ نسخه

شابک...۹۷۸-۹۶۴-۶۴۴۸-۵۳-۷

قیمت...۸۰۰۰۰ ریال.

ناشر...انتشارات صبا

ارتباط با مؤلّف:
تلفن: ۰۹۱۲ ۸۵ ۱۹۹ ۸۵
EMAIL: Ghanbarian.howzeh@yahoo.com

کلیّه حقوق اثر حاضر برای مؤلّف محفوظ می‌باشد.

تهران خیابان ناصرخسرو کوچه حاج نایب پلاک ۱۷
تلفن: ۳۳۱۱۹۹۵۵ و ۳۳۱۱۹۹۲۴-۰۲۱

انتشارات صبا

خواطر نفسانی

(تصحیح پنج رساله در خواطر)

مؤلّفین:

خواجه محمّد پارسا

شیخ محمّد بن عبدالجبّار نفری

سیّد علی بن شهاب الدّین محمد همدانی

یحیی بن حبش سهروردی

عبد الرّحمان بن علي ابن جوزي

تصحیح و حاشیّه و مقدّمه: علی قنبریان

معاون پژوهشی حوزه علمیّه شیخ عبدالحسین تهرانی

فهرست مطالب

مقدّمه مصحّح ۷

روش های ایجاد تمرکز ۱۰

راهکاری از ابن سینا در ایجاد تمرکز ۱۳

نوشتار حاضر ۱۹

رساله اوّل: اقسام خواطر ۲۶

۱. زندگانی خواجه محمّد پارسا ۲۶

۱.۱. نام و کنیه و لقب ۲۶

۱.۲. مناظره با محدث معروف شمس الدین محمد الجزری ۲۷

۱.۳. ملاقات جامی با خواجه محمّد پارسا ۲۸

۱.٤. بیماری و وفات ۲۹

۱.۵. اقوال بزرگان نقشبندیّه ۲۹

۱.٦. تألیفات ۳۱

۲. نسخه اقسام خواطر ۳۲

۳. متن رساله ۳۵

رساله دوّم: باب الخواطر و احکامها ۳۹

۱. زندگی نامه مؤلّف ٤۰

۲. متن رساله ٤۳

رساله سوّم: خواطریّه ۵۲

۱. زندگی نامه سیّد علی بن شهاب الدّین محمد همدانی ۵۲

۲. متن رساله ٥٤
رساله چهارم: من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب) ۷٦
۱. زندگی نامه شهاب الدّین سهروردی ۷٦
۲. آثار و تألیفات سهروردی ۷۷
۳. متن رساله ۷۸
رساله پنجم: من فوائد الخواطر (رسالة فی) ۸۳
۱. زندگی نامه ابن جوزی ۸۳
تدریس و شاگردان ۸۳
۲. متن رساله ۸٥
[الفصل الأوّل: الفرق بين خاطر الخير و خاطر الشّرّ] ۸۷
[الفصل الثّانی: الفرق بين خاطر الشّرّ ابتدائي أو هوائي أو شيطاني] ۸۸
[الفصل الثّالث: الفر ق بين خاطر خير ابتدائي او الهامي أو شيطاني] ۸۹
منابع ۹۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدّمه مصحّح

حاج ملّا هادی سبزواری از فلاسفه مکتب متعالیّه در مورد خواطر نفسانی و تشبیه قطرات باران به آن گوید که:

«و امّا قطرات سماء، خطراتی را ماند که از صقع عنایت، و از سماء جبروت ببارد بر قلوب منوّره و مستقیمه، چون خواطر «ربانیّه» و خواطر «ملکیّه» که اوّل را «نفر الخاطر» و دوم را «الهام» گویند، نه خطرات ارضیّه نفسانیّه و شیطانیّه که آنها را «هواجس» و «وساوس» گویند»[1].

بیت:

هر ندایی که تو را بالا کشد　　آن ندایی دان که از بالا رسید
هر ندایی، که تو را حرص آورد　　بانگ گرگی دان که او مردم درد[2]

و در جایی دیگر در عارض شدن هواجس و وساوس (که از اقسام خواطر نفسانی می باشند) بر قلب سالک گوید:

«هر گاه سالك مشغول به ذکر خدا شود و هواجس و وساوس، او را عارض شود، باید با «توبه و انابه» خود را متطهّر کند، و باز شروع کند، و اگر جمع میانه اوضاع کند و غسل و

۱. ملّا هادی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۵۴۵-۵۴۶.
۲. جلال الدّین محمّد بلخی رومی، مثنوی معنوی، ص ۱۴۷.

طهارت ظاهر هم به عمل آورد، «نور علی نور» خواهد بود. قلب را هم، احداثی است، بدین هواجس و وساوس، خاصّه هرگاه، مالك بال او شوند، محدث معنوی می‌شود و قابل محدثیّت، [قابل] به حدیث ملك نخواهد شد که حضرت ختمی (صلّی اللّه علیه و آله) فرموده که: «انّ فی امّتی مکتلمین محدثین»[1].[2]

لراقمه:

بر در دل نشین، مراقب باش کاین سراپرده، خاصّ خلوت اوست

در کتاب ریاضت در عرف عرفان بحث مبسوطی در زمینه خواطر نفسانی و تمرکز ذهن آمده است:

خواجه عبدالله انصاری درباره ریاضت خاصّ می فرماید: «و ریاضة الخاصّة حسم التّفرّق و قطع الالتفات الی المقام الّذی جاوزه و ابقاء العلم یجری مجراه»[3] یعنی ریاضت خاصّ به سه چیز محقّق می شود، ریاضت سالکان متوسّط الحال به سه چیز است: نخست عبارت است ازحسم التّفرّق؛ حسم یعنی ریشه چیزی را قطع کردن، ریشه چیزی را درآوردن، چبزی را که از آفات است، ریشه کن کردن و تفرّق هم عبارت است از پراکندگی، بنابراین حسم التّفرّق یعنی ریشه پراکندگی را زدن، ریشه تشتّت را در وجود خود خشکاندن، این یکی از ارکان مهمّ ریاضت خاصّ است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سالکی که می خواهد باطن او، همواره در معرض تابش نور حق واقع شود و با همه وجود بدون هیچ گونه مزاحمتی در ردیف ملکوتیان قرار گیرد به تمرکز و توحد نیاز دارد با پراکندگی نمی توان در این مسیر موفق بود و به جایی رسید؛ بلکه باید همه همت ها را یک همت، همه خواسته ها را یک خواسته و همه دردها را یک درد قرار داد تا راهی به سوی ملکوت باز شود و سالک به مقصود خویش نایل گردد.

کسی که همت های گوناگون، وجودش را پاره پاره کرده باشد، کسی که خواسته های جو رواجور، دلش را پریشان کرده باشد، محال است سرش در معرض شروق نور حق قرار گیرد و ممکن نیست در ردیف قدسیان و ملکوتیان واقع شود؛ انسانی که تخیلات پراکنده،

۱. روایت مذکور را در نرم افزارهای، مکتبة اهل البیت (ع)، جامع التّفاسیر۲، عرفان۳، جامع الاحادیث ۳/۵ نیافتم.

۲. ملّا هادی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۵۶۰.

۳. عبد الرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین(کاشانی)، ص۲۲۰.

خاطرش را آشفته کرده باشد، غیر ممکن است پذیرای فیض حضور شود و به تعبیر شیوا و رسای مشایخ فن، نفسی که نا آرام باشد محال است به جایی برسد و چه نیکو سروده عارف شوریده شیراز خواجه شمس الدین محمد حافظ آنجا که می فرماید:

خاطرت کی رقم فیض پذیره هیهات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

چه چیزی انسان را پراکنده می کند؟ در پاسخ این پرسش باید گفت هیچ چیز اندازه اوهام تمرکز انسان را دستخوش نا آرامی نمی کند؛ سهم اوهام در از میان بردن تمرکز انسان به مراتب بیشتر از محسوسات است؛ چون محسوسات گرچه در بر هم زدن توحد و تمرکز انسان و پاره پاره کردن همت های او دخیل هستند؛ ولی آدمی با دوری گزیدن از آن ها می تواند خودش را از شر آن ها رها کند و از مزاحمتشان در امان بماند،بر خلاف تخیلات که همیشه وهمه جا برای انسان دردسر ساز هستند حتی در زوایای گوشه نشینی،باز هم سالک را رها نمی کند ودل وخاطر او را به خودشان مشغول می کنند و راه سفر به ملکوت را بر او می بندند،بنابر قول مولوی:

جان همه روز از لگد کوب خیال وز زیان و سود و ز خوف زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر

جانی که همواره لگدکوب خیال است،صفا،نور،لطافت ولیاقت خودش راااز دست می دهد،چنین جانی نمی تواند به سوی آسمان سفر کند،چنین انسانی حق را گم می کند و مثلش همانی است که مولوی درباره آن می گوید:

شما فرض کنید، مرغی در بالا پرواز می کند و سایه این مرغ مثل خود- که در بالا پرواز می کند- بر روی زمین می دود: در چنین فرضی، صیادی ابله ونادان به جای این که مرغ را در آسمان دنبال کند به دنبال سایه این مرغ بر روی زمین می دود ومی خواهد این سایه را صید کند:

مرغ بر بالا و زیر، آن سایه اش می دود بر خاک پرّان مرغ وش

ابلهی صیّاد آن سایه شود می دود چندان که بی مایه شود

بی خبرکان، عکس آن مرغ هواست بی خبر که اصل آن سایه کجاست

چنین انسان ابلهی توجه نمی کند که این، سایه است، عکس است، اصل آن سایه جای دیگر است؛

تیـــر اندازد به سوی سایــــــه او ترکشش خالی شود از جستجو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت از دویـــدن در شکار سایه تفت

مولوی در این ابیات با این تمثیل خواسته رهزنی و مزاحمـت هـای قـوه خیـال رابـه تصـویر بکشد وبگوید،آدمی تا وقتی که گرفتار خیالات است،راهی به حق ندارد.

چنین انسانی همه امکانات خودش را هدر می کند و دست آخر هم،چیـزی نصـیبش نمـی شود و راهی به ملکوت پیدا نمی کند. اکنون با این شرایط چه باید کرد،تکلیف چیست؟ در پاسخ عرض می کنم شخصی که می خواهد،خویش را از شرّ پراکندگی -که بیشتر از دو قـوه وهم وخیال نشأت می گیرد-رها کند تا بتواند همه وجودش را متوجه ملکـوت کند،بایـد بـه ریاضت روی آورد وبا کمک ریاضت و ورزش بر قوه خیال خودش چیـره گـردد و از هجـوم آوردن اوهام-که صفحه دل را دست خوش ناآرامی می کنند- در امان بماند و این ریاضـت، همین ریاضت خاص است که در خصوص این گونه افراد،منشـأ أثـر اسـت وبـه آن هـا در ریشه کن کردن پراکندگی کمک می کند.

اکنون باید ببینیم ریاضت مورد نظر دراین جا چیست؟و چگونه بایـد اجـرا شـود تـا سـالک بتواند به وسیله آن از پراکندگی رها شود. دراین مسأله،میان صاحب نظران بر حسـب ظـاهر اختلاف است و هر کسی مسأله را از منظر خویش بررسـی کـرده اسـت؛ البتـه نـه بـه ایـن صورت که هر کسی بخواهد طرف مقابل را نفی کند بلکه این اختلافات به اختلاف افـرادی بر می گردد که می خواهند با ریاضت به توحّد دست یابند به شرایط روحی آن هـایی برمـی گردد که می خواهند با تمرین های ویژه از پراکندگی نجات پیدا کرده، به تمرکـز برسـند، بـه طور یقین همه افراد یک جور نیستند و شرایط افراد یکسان نیست؛ پس راه های درمان آن ها هم متفاوت است.[1]

روش های ایجاد تمرکز

هیچ امری به اندازه ی تخیّلات و خطورات قلبی تمرکز سالک را بر هم نمیزند از این رو باید فکری کرد و خود را از چنگ تخیّلات و اوهام هرزه رها کرد تا تمرکز صورت گیرد و همچنین

۱. حسن رمضانی خراسانی، ریاضت در عرف عرفان، ص ۷۵-۷۸.

تاکید شد راه چاره و راه رها شدن از شر اوهام و خیالات ریاضت است، انسان باید برای رهایی یافتن از حرکت های سریع و بی ضابطه ی تخیّلات ریاضت بکشد.

اکنون اگر کسی بپرسد ریاضت مورد نظر چیست و این ریاضت چگونه و با چه ترتیبی اجرا می شود؟ در پاسخ این پرسش لازم است بگوئیم درباره ی این مسئله میان صاحب نظران نوعی اختلاف است. برای مثال برخی برای ایجاد تمرکز سفارش کرده اند شخص مرتاض نقطه ای خاص را در نظر بگیرد و به مدت سه تا پنج دقیقه نگاه خود را به آن نقطه بدوزد و در روزهای بعد هر روز یک یا دو دقیقه را بر مدت پیشین بیافزاید تا این که به پانزده یا سی دقیقه برسد.

البته شخص مرتاض باید توجه داشته باشد هنگامی که به نقطه ی مورد نظر نگاه می کند باید تلاش کند به هیچ چیز فکر نکند یعنی همه ی حواس و قوای خودش را در همان نقطه متمرکز کند و این همان تمرین تمرکز است که از این مراحل پیش پا افتاده شروع میشود و اگر شخص پشتکار داشته باشد و بر این امر مداومت کند کم کم ورزیده تر میشود و بالاخره میتواند به آسانی بر خیالات مزاحم چیره شود. این یکی از راه های ایجاد تمرکز است که برخی به آن اشاره کرده اند.

برخی دیگر سفارش کرده اند، شخص مرتاض، شیء خاصی از اشیاء محسوس را در نظر بگیرد و حواس خود را به مدّت پنج دقیقه در آن شیء متمرکز کند و در روزهای بعد بر مدّت آن بیافزاید روشن است اگر شخص بر این کار مداومت داشته باشد کم کم به ورزیدگی لازم دست می یابد و به سادگی خطورات قلبی را از خودش دور می کند.

گروهی دیگر نظر گروه پیش را تکمیل کرده و گفته اند اگر آن شیء محسوس به صورت یکی از اسمای الهی باشد، بهتر و مفیدتر است، بدین معنی که سالک مرتاض، اسمی از اسمای حسنی الهی را از سنگ یا چوب بتراشد و آن را در برابر خود قرار دهد و حواس خود را در آن متمرکز کند.

دسته ی چهارمی گفته اند سالک برای ایجاد تمرکز چشم خود را ببندد و صورت خود را در موطن خیال مجسّم کند و مدّتی بر آن مداومت کند تا نتیجه ی مطلوب به دست آید .

طایفه ی پنجمی گفته اند، مرتاض برای ایجاد تمرکز باید چشم خود را ببندد و صورت پیر و استاد خود را در عالم خیال مجسّم کند تا پس از مداومت و پشتکار لازم به هدف خود برسد.

سرانجام عدّه ای قائلند که مطمئن ترین و بی خطر ترین راه برای ایجاد تمرکز ذکر و عبادت است که اگر با آداب ویژه همراه شود در تمرکز تأثیر بسزایی دارد .

در این میان نظری که به عنوان نظری معتدل مطرح است و از افراط و تفریط به دور میباشد این است که خاطر نشان کنیم، استعداد افراد در دست یابی به تمرکز متفاوت است، زمینه ی افراد در خصوص این امر گوناگون است، برخی از افراد، انسان های با تمرکزی هستند و توحّد آن ها شدید و تکثّر و تفرّقشان ضعیف است؛ اینگونه افراد در همان روزهای نخست با اندک توجهی می توانند همه ی وجود خود را در یک امر متمرکز کنند از این رو به بسیاری از راه های پیشنهادی یاد شده نیازی ندارند.

برخی هم درست برعکس، انسان هایی هستند که ذاتاً ناآرامند، تکثّر آن ها شدید و توحّدشان ضعیف است از این رو به راحتی نمی توانند به تمرکز دست پیدا کنند و برای ایجاد تمرکز دچار زحمت بسیاری می شوند، این گونه افراد به روش های ابتدایی که از امور محسوس شروع میشود و توجه به آنها قدری راحت تر صورت می گیرد نیازمند هستند و باید کار تمرکز را از آنجا شروع کنند.

دسته ای هم هستند که متوسطند، تکثّرشان به اندازه ی توحّدشان است و برای چیره شدن تمرکز بر تکثر لازم نیست از محسوسات شروع کنند. از این رو روش های ابتدایی و پیش پا افتاده برای آن ها ضروری نیست؛ بنابراین نمی توان برای همگان؛ یکی از روش های یاد شده را تجویز و بقیه را رد کرد؛ بلکه باید به شخص نگاه کرد و با در نظر گرفتن استعداد و ویژگی های حاکم بر او راه مناسب را تشخیص داد و به آن سفارش کرد؛ درست مانند پزشکی حاذق که نخست بیمارش را معاینه می کند، نبض دمای بدن و فشارش را می گیرد و با توجه به همه ی ویژگی های بیمار نسخه را مینویسد و دستورهایی را صادر می کند نه این که یک نسخه یک دستور و یک دارو را برای همه افراد تجویز کند.

آری! اگر همه در یک شرایط بودند و از حالت و استعداد مساوی برخوردار بودند یک دستور برای همه کافی بود ولی واقع امر اینگونه نیست بلکه افراد با هم متفاوت هستند و استعدادها

گوناگون است لذا دستور های متعدد و مناسبی لازم است از این رو بسیاری از بزرگان فن برای ایجاد تمرکز و نفی خواطر، دستور ویژه و معیّنی را برای همه ی اشخاص و همه ی افراد پیشنهاد نمی کنند بلکه با توجه به اختلاف افراد و تفاوت درجات آن ها روش ها و دستورهای گوناگون را سفارش می کنند.[1]

راهکاری از ابن سینا در ایجاد تمرکز

شیخ الرّئیس ابن سینا برای هدف دوم که برطرف نمودن موانع درونی و کنترل نمودن قوه ی وهم و خیال است اسبابی را بیان کرده که سرآمد همه ی آن ها عبادت همراه با تفکّر و حضور قلب است؛ که به آن اشاره شد .

امر دوم از اموری که به عارف مرتاض کمک می کند تا به هدف دوم ریاضت برسد، عبارت است از الحان و نواهایی که قوای نفسانی از جمله خیال را تحت تاثیر قرار می دهد و آن ها را در خدمت خود بکار میگیرد و همچنین موجب می شود کلمات و پیامهای همراه آن نواها در نفس جا پیدا کرده پذیرفته شود.

مرحوم شیخ در این باره چنین آورده است: (ثمّ الالحان المستخدمة لقوی النّفس الموقعة لما لحن به من الکلام موقع القبول من الاوهام).

ایشان در این عبارت به تاثیر شگرف موسیقی و نواهای موزون در به وجود آوردن تمرکز در انسان و برطرف کردن پراکندگی از وجود و ذهن اشاره می کند، در توضیح سخن شیخ نخست باید بگویم به طور طبیعی و فطری، انسان از تألیفات متناسب صوتی و نسبت های منظّمی که صدا ها و نغمه ها با یکدیگر دارند لذت می برد، خواه آن نغمه های موزون را از خواننده ای بشنود و خواه از آلات موسیقی ای که نواخته میشوند، انسان از آنها خوشش میآید و همه ی حواس و وجودش در خدمت آن قرار می گیرد و به این ترتیب، نوعی تمرکز و توجه در او به وجود می آید.

۱. حسن رمضانی خراسانی، ریاضت در عرف عرفان، ص ۷۹-۸۲.

و خیال فرصت بند بازی و ایجاد مزاحمت پیدا نمی کند؛ بلکه بسیاری از اوقات، همراهی هم می کنند، این مطلب امری است که اگر انسانی با ذوق و سلیقه و معتدل به آن بیاندیشد، نمی تواند در درست بودن آن تردید کند.

شما اگر مطلبی را با صدای معمولی و بدون این که آوازی در کار باشد، اداء کنید، و همان مطلب را با صدایی جذّاب و با آواز بخوانید به طور مسلّم این دو در تاثیر گذاری یکسان نیستند چه برسد به این که همان مطلب را با آواز و همراه با نواختن موسیقی متناسب ارائه کنید که در این صورت، تأثیر گذاری فوق العاده خواهد بود.

یا مثلاً در نماز جماعت گاهی امام جماعت حمد و سوره را در نمازهایی که باید با صدای آشکار خوانده شود به طور معمولی می خواند و گاهی آن دو را با تکیه بر صوت، نوایی زیبا و موسیقی مخصوص به خود می خواند، بی شک این دو نوع خواندن در تاثیر گذاری بر مأموم یکسان نیستند و بدون تردید اگر امام جماعت، خوش صوت و خوش قرائت باشد و حمد و سوره را با طنین و موسیقی ویژه بخواند، مأمومین چنین امامی، جذب این صوت، آهنگ و موسیقی ویژه می شوند و در ایجاد تمرکز و حضور قلب و جلوگیری از پراکندگی ذهن موفق تر عمل می کنند.

بر خلاف امامی که مأموم یا صوتش را نمی شنود یا اگر می شنود؛ چون به طور معمولی و خالی از هر نوع آهنگ و موسیقی اداء می شود برای او معمولی جلوه می کند و هیچ شگفتی را در او به وجود نمی آورد، مأموم چنین امامی تمرکز کردن و حضور قلب داشتن برایش دشوار است، مگر آنکه خودش در این زمینه، ریاضت خاصّ خودش را کشیده باشد که چنین شخصی باز با توجه به ریاضتی که کشیده، توان ایجاد تمرکز و رهایی از پراکندگی را داراست. تلاوت قرآن ، مداحی کردن و برپائی مراسم جشن، همه محکوم به همین حکمند و از این قاعده و قانون پیروی می کنند .

در این جا لازم است، تاکید کنیم آنچه در تاثیر گذاری نغمه ها و صداهای موزون گفتیم، هیچگونه منافاتی ندارد با آن چه در شرع مقدّس نبوی به عنوان غناء مطرح است و از دیدگاه شرع حرام است؛ چون بر خلاف نظر برخی که گمان می کنند، موسیقی همان غناست و وقتی غنا در شرع حرام باشد، موسیقی هم حرام است، ما معتقدیم و بر این اعتقاد هم، چون برهانی است، پافشاری می کنیم که نسبت میان موسیقی و غناء، نسبت عموم و خصوص من

وجه است، نه تساوی، چون موسیقی یعنی مطلق صوت، لحن و کلامی که انسان را از اوج انسانیت، معنویت و ملکوت به حضیض حیوانیت می کشد و همه ی ارزش های انسانی را در دید او، بی اهمیت جلوه می دهد و ارزش های حیوانی و مادی را در وجودش زنده می کند.

موسیقی، خود به خودی خود یک هنر است و این هنر مانند نقاشی، خطاطی و شعر گاهی در خدمت انسانیت انسان و ارزش های انسانی در می آید و او را به اوج می رساند و گاهی هم در خدمت حیوانیت انسان و ارزش های حیوانی در می آید و او را پست می کند.

در صورت نخست، موسیقی نه تنها حرام نیست؛ بلکه در برخی از موارد، افزون بر مباح بودن، مطلوب و ستوده هم هست؛ ولی در صورت دوم ، قطعاً حرام است، ولی نه به خاطر این که موسیقی موسیقی است؛ بلکه به دلیل اینکه این موسیقی، عنوان غناء پیدا کرده است ؛ توضیح آنکه گاهی مورد، موردی است که تنها موسیقی است و عنوان غناء بر آن صدق نمی کند؛ چون انسان را از ارزش های انسانی دور نمی کند؛ بلکه نزدیک هم می کند و او را به طرف ارزش های الهی و انسانی سوق می دهد، اینجا تنها عنوان موسیقی صدق می کند، نه غناء و چون عنوان غناء صادق نیست، حرام هم نیست مانند بسیاری از سرودهای انقلابی و موسیقی های نظامی و کنسرت های عرفانی، ادبی و اجتماعی که با استفاده از الحان و تألیفات مطبوع انسانی، غزلیات عرفانی، متون ادبی و خواننده های ارزش مداری که نه اسیر شهوتند و نه بنده ی زر و زور اجراء میشوند.

این گونه موسیقی ها جنبه ی غنایی ندارند و چون جنبه ی غنایی ندارند حرام هم نیستند بلکه پسندیده و ستوده اند؛ ولی گاهی مورد، موردی است که تنها عنوان غناء صادق است و عنوان موسیقی بر آن صدق نمی کند مانند رمان های سکسی و شهوانی و داستان های مهیّج که اثری جز تخریب روحیه ی تقوا و پاکی ندارند.

و گاهی مورد، موردی است که هم موسیقی صدق می کند و هم غناء مانند ترانه هایی که بر اساس موسیقی های لهوی که در مجالس لهو و لعب استفاده و در مایه های شش و هشت اجرا می گردند و خواننده های بی تقوای اهل فسق و فجور آن ها را اجراء می کنند، این ها همه به دلیل این که عنوان غناء بر آن ها صادق است رواج و گوش کردنشان حرام است.

و گاهی هم مورد، موردی است که نه موسیقی صدق می کند نه غناء مانند این که انسان به صورت معمولی صحبت کند و حرف های خوبی هم بزند این موسیقی نیست؛ چون از آهنگ، وزن، طنین و توازن های تألیفی بی بهره است؛ غناء هم صدق نمی کند؛ چون از اموری که انسان را از اوج انسانیّت به درجه ی حیوانیت بکشاند نیز خبری نیست.

بنا بر آنچه گفته شد، نمی توان به بهانه ی حرمت غناء در شریعت مقدّس اسلام به جان این هنر اصیل انسانی و الهی افتاد و تأثیرات مثبتش را حرام دانست و هر کسی را که از تأثیر مثبت الحان و نغمه های موزون و متناسب در ایجاد تمرکز، توجه و بر طرف کردن پراکندگی، صحبت به میان می آورد، محکوم دانست.

از جمله چیزهایی که به عارف سالک کمک می کند تا بر موانع درونی و چیرگی بر خیال دست یابد، کلمات و متن هایی است که همراه نغمه، نوا و لحن به مخاطب القاء می شود، این کلمات و متون اگر مشتمل بر محتوای درست باشند به نحوی که اگر انسان آن ها را بشنود دلش آرام گیرد، موجب می شود نفس آدمی بر قوای درونی خود و قوه ی وهم خود چیره شود و اجازه ندهد خیال، زمام امور را به دست گیرد.

این امر گویای این نکته است که گرچه نغمه و موسیقی مناسب، حکم و اثری دارد که اگر تنها خودش باشد و کلامی در کار نباشد، باز هم تأثیر گذار است ولی کلمات و مطالبی که کنار آن نغمه ها قرار می گیرند و همراه با آن ها به گوش کسی می رسند نیز اهمیت داشته، تأثیر گذار است که متأسفانه در بسیاری از موارد شاهد آنیم که تنها در آهنگ و نوا توجه می شود و از توجه به مفهوم و معارفی که همراه این آهنگ ها و نواهاست، هیچ خبری نیست، این خود یک آفت است و افرادی که می خواهند به وسیله نغمه و موسیقی به مرحله ای از تمرکز و توجه دست یابند نباید از آن غافل بمانند.

عبارت شیخ الرّئیس درباره ی این امر، این گونه است: (ثمّ نفس الکلام الواعظ من قائل زکیّ بعبارة بلیغة و نغمة رخیمة و سمت رشید).

شیخ در این عبارت بر کلام همراه موسیقی تمرکز می کند و تأثیر آن را بر شنونده در برطرف کردن خیال های مزاحم گوشزد می نماید همچنین تأکید می کند اگر این کلام با چهار ویژگی همراه باشد، تأثیر گذاری آن بیشتر خواهد بود.

ویژگی نخست آن است که گوینده و خواننده آن کلام پاک باشد، خواننده هایی که ارزشمدار نیستند و برای ارزش های الهی و انسانی آن ارزشی را که باید قائل باشند، قائل نیستند هرچند متنی را که می خوانند، متن خوبی باشد و محتوای خوبی را القاء کند، نمی توانند نقشی را که گفتیم به خوبی انجام داده، تأثیر مطلوب را در شنونده ایجاد کنند از این رو گوش کردن به چنین آثاری که از دهان و قلب پاک بیرون نمی آید، لطفی ندارد.

گاهی می بینیم و می شنویم برخی از خواننده های بی تقوای هر جایی غزل های حافظ یا سعدی و یا مولوی را در مایه های موسیقی سنّتی اجراء می کنند و عده ای هم می پرسند: آیا گوش کردن به این ها جایز است؟ در پاسخ می گوییم هم آب زلال پاک صورت می دهد و صورت انسان در آن منعکس می شود و هم آب نجس؛ به این معنا که انسان هم می تواند تصویر خود را در آب پاک ببیند و هم در بول و آبی که با نجاسات دیگر نجس شده، ولی بدون تردید این دو در یک سطح نیستند، معقول نیست انسان پاکی که می خواهد به طرف پاکی برود، هدف خود را در ناپاکان جستجو کند.

آن خواننده ها هم باید این نکته را بدانند با شرایطی که دارند خواندن اثری خوب و مطلوب، آن ها را در موقعیتی قرار نمی دهد که پاکان به آن ها رو کنند و از آن ها بشنوند، بهتر است این گونه افراد نخست خود را پاک کنند و به ارزش های الهی رو کرده، در این مسیر گام بردارند؛ سپس که پاکی در وجود آن ها نهادینه شد، شروع به ارائه آثار ارزشی، عرفانی و الهی کنند که این هم برای آن ها مناسب است و هم برای کسانی که می خواهند آثار آن ها را گوش کنند و بهره ببرند.

ویژگی دوم آن است که گوینده، کلام خودش را در عبارت رساء و روشنی ارائه کند تا مخاطب با آن رابطه بر قرار کند و به راحتی هدف را بفهمد و به مطلوب پی ببرد، نه این که برای فهماندن و ارائه اثر خود از عبارت های پیچیده و معمّا گونه استفاده کند تا انرژی و نیروی مخاطب، صرف حلّ آن معمّا ها و گشودن آن گره های عبارتی شود و در نتیجه از هدف اصلی باز بماند.

ویژگی سوم آن است که گوینده و خواننده برای تأثیر گذاری از نوعی موسیقی و نغمه ای استفاده کند که نفس مخاطب را برای پذیرش، آماده و دل او را نرم کند؛ چون هر آهنگی متناسب با خود، اثر ویژه ای دارد از هر نوع موسیقی هر نوع تأثیری ساخته نیست.

نقل می کنند در مجلسی که سیف الدولة حمدانی برای فارابی ترتیب داده بود تا برای آنان نغمه هایی را بنوازد، نخست آهنگ هایی را نواخت که همه خندیدند؛ سپس طوری نواخت که همه گریستند؛ بعد هم به گونه ای نواخت که همه خوابیدند در نهایت همه را به همان حال رها کرد و از مجلس بیرون رفت!

کسانی که در موسیقی تخصّصی دارند، تأیید می کنند که تأثیر نغمه های موسیقی و تنوع این تأثیرها تا چه اندازه است و بنابر فرمایش خواجه نصیر الدین طوسی بسیاری از پزشکان و سخنرانان برای درمان مرض های روانی از موسیقی استفاده می کرده اند و هم اکنون نیز یکی از شعبه های درمان امراض، موسیقی درمانی است.

ویژگی چهارم به نوع و نحوه ی مطالبی مربوط می شود که همراه الحان و نغمه ها به مخاطب القاء می شود؛ مطالبی که حقّ و قابل قبول باشد، کم نداریم، همه ی قرآن حقّ است؛ روایاتی از امامان معصوم نقل شده حقّ است؛ ولی نمی توانیم هر آیه و روایتی را در هر جایی بکار ببریم برای مثال در مجالس عزاء، آیات مربوط به حدود، دیات، قصاص، دماء ثلاثه و این گونه امور خوانده نمی شود همچنین در به کارگیری ضرب المثل ها هر ضرب المثلی را در هر جایی به کار نمی بریم؛ این ها همه به سبب این است که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بنابراین کسی که می خواهد در مخاطب خود تأثیر بگذارد و او را از اوهام برهاند و به عالم قدس و ملکوت سوق دهد، نمی تواند از هر مطلب و مفهومی کمک بگیرد؛ بلکه باید از مطالب و مفاهیم مناسب استفاده کند.

اگر خوب دقّت کرده باشید، خواهید دید که یکی از این چهار ویژگی:

- به شخص گوینده یا خواننده و یا نوازنده مربوط می شد و آن عبارت است از پاکی و طهارت.
- یکی هم به الفاظ و عبارات مربوط می شد که همان رسایی عبارات بود.
- دیگری هم به چگونگی و نوع صوت و موسیقی مربوط می شد که عبارت بود از نرم بودن صوت که در انسان ایجاد آرامش می کند.
- و آخِری هم به مفاهیم و مطالب مربوط می شد و آن عبارت بود از مناسب بودن سخنان.

بی شکّ اگر کسی که می خواهد با الحان و نغمه ها به تمرکز برسد از این چهار امر غفلت نکند و همه آن ها را در نظر داشته باشد، در رسیدن به مقصود موفّق خواهد بود.[1]

نوشتار حاضر

بعد از تألیف و نشر کتاب «نفی خواطر»، و با توجّه به استقبال خوب دوستان از آن، به ذهنم رسید که خوب است، نسخه های خطّی که در مورد خواطر نفسانی نگاشته شده تصحیح گردیده تا برای علاقه مندان قابل استفاده باشد. به این منظور در مراکز مختلفی که دارای گنجینه کتب خطّی می باشند مانند: کتابخانه های ملّی و مجلس شورای اسلامی و بروجردی (قم) و فیضیّه (قم) و آستان قدس رضوی و دانشکده الاهیات دانشگاه فردوسی مشهد و مدرسه مروی تهران و ملک و سایت کدنا (کتابخانه دیجیتالی نسخه های خطّی و اسناد شرقی، mzi) و فهرست واره دست نوشت های ایران (دنا) و همچنین فهرستگان نسخه های خطی ایران(فنخا) تألیف مصطفی درایتی، به جستجو پرداخته و به مواردی دست یافتم:

- **«الهامات (الهامات اربعین)»:**

شماره نسخه: ١٤٤، درگاه عالیه چشتیّه (احمدآباد ـ هند). این ساله در سایت کدنا (کتابخانه دیجیتالی نسخه های خطّی و اسناد شرقی، mzi) ذکر شده بود و در هند موجود می باشد و جناب حجة الإسلام سیّد صادق اشکوری ریاست مجمع الذخائر اسلامی فرمودند که: میکروفیلم های این رساله متعلّق به دهلی نو است که از طریق میکروفیلم نور هند تهیّه شده است و به کتابخانه دارالحدیث قم داده اند و فعلاً در دسترس نمی باشد.

بعد از تماسی که با دار الحدیث قم داشتم، به بنده فرمودند، که میکروفیلم هایی که از آصفیّه شرق، اداره ادبیّات اردو تهیه کرده اند فهرست شده است ولی آنچه که متعلّق به درگاه عالیه چشتیّه (احمدآباد ـ هند) است، هنوز فهرست نشده است. بنابر این فعلاً دسترسی به نسخه الهامات برای نگارنده میسور نیست.

رساله هایی که امکان دسترسی به آن ها بود تهیّه گردید و تصحیح شد؛ که در ذیل آورده می شود:

١. حسن رمضانی خراسانی، ریاضت در عرف عرفان، ص ١١٦-١٢٣.

۱. **«اقسام خواطر»**:

مؤلّف: خواجه محمّد پارسا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره بازیابی: ۱۶۰۰۹/۳۵، به کتابت: میر عبدالله، در شش صفحه (سه فریم).

۲. **«باب الخواطر و احکامها»**:

عرفان و تصوّف، عربی، کتابخانه ملک، بی کا، تاریخ کتابت: ٦٦٢ق، ۲گ (۷۳-۷٤)، شماره ثبت اموال: ٤٢٦٣/٢، مجموعه ۱۰٦۱، در موضوع اخترگویی، مؤلّف: شیخ محمّد بن عبدالجبّار نفری.

۳. **«خواطریّه»**:

الف) عرفان و تصوّف، فارسی، مؤلّف: سیّد علی بن شهاب الدّین محمد همدانی، (۷۱٤-۷۸٦ق)، مرکز نگهداری نسخه: قم مرکز احیاء تراث (میراث اسلامی)، ش ن: ٩٦٤\٣٤، خطّ: نستعلیق، بی تا، بی کا، ۹ص.

رساله ای است در دوری از شیطان و تقرّب به خداوند، با استشهاد به آیات و روایات و سپس خواطر را به چهار دسته (ربانی، ملکی، نفسانی و شیطانی) تقسیم و در مورد خاطر شیطانی مفصّل به بحث پرداخته اند.

ب) خطّ: نستعلیق و مجموعه ای است شامل: دنباله رساله ای؛ سادات نامه؛ رساله خواطریّه؛ خطبه امیریّه.

محلّ نگهداری نسخه: تهران، دانشگاه، خطّ: نستعلیق، بی تا، بی کا، ش ن ۳۲٤٥\۳

این مجموعه گزیده ای است از کلیّات امیر سیّد علی همدانی[1]، نسخه اصل: موزه بریتانیا Add.١٦٨٤٠

نسخه مرکز احیاء تراث و نسخه دانشگاه تهران واحدند و هر دو تصویر یک نسخه هستند.

پ) نسخه‌های خطی: تاشکند شماره ۲۳۸۵ (ر ك ج ۲) که بنده به آن دسترسی نداشتم.

ت) نسخه کتابخانه موزه بریتانیا؛ عکس این نسخه در کتابخانه مرکزی موجود بوده و بنده آن را تهیّه کرده ام.

ث) «الخواطر الشیطانیّة»: اخلاق، عربی، مؤلّف: قوام الدّین بن فخر الدین الجرمی، کتابخانه مرعشی: ش ن:۹۱۰٤\۱۷ مجموعه (۹۰پ- ۹٦پ)، خطّ: نستعلیق، کا: احمد بن

---

۱. محمّد تقی دانش پژوه، فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج۲، ص۱۰۷.

محمّد بن سیّد حسن کربلایی، تا: ۸۸۸ ق، جا: کشمیر، خانقاه امیریّه، ۷ برگ، نسخه از سدّه سیزدهم می باشد و گویا این تاریخ که مکرّر در مجموعه آمده در نسخه اصل آن بوده است.[1]

این نسخه همان خواطریّه میر سیّد علی همدانی می باشد، با تغییرات اندک و اشتباهاً به قوام الدّین بن فخر الدین الجرمی نسبت داده شده است.

در وساوس شیطانی و چگونگی راه پیدا کردن شیطان به افکار انسان، با ذکر آیات و احادیثی در آغاز رساله و نقل اقوال بعضی از عرفاء و صوفیّه.

در زمینه زندگی نامه قوام الدّین بن فخر الدین الجرمی سعی و تلاش بسیار کرده و در سایت های اینترنت و نرم افزارهای سازمان نور همچون: «عرفان۳» و «کتابخانه حکمت اسلامی» و در کتاب دائرة المعارف بزرگ اسلامی و همچنین فرهنگ دهخدا، جستجو کردم، امّا مطلبی پیدا نکردم.

آغاز این رساله چنین است: «و اللّه یقول الحق و هو یهدی السبیل». قال اللّه تعالی: (أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ)[2] و قال اللّه تعالی: (يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ)[3] و قال اللّه تعالی (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ)[4] و قال اللّه تعالی: (اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ)[5] و قال اللّه تعالی: (إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ)[6] و قال اللّه تعالی: (الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ)[7] و قال رسول اللّه

۱. سیّد احمد حسینی، فهرست نسخه های خطّی کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ج۲۳، ص۲۵۱.
۲. یس:۳۶/۶۰-۶۱.
۳. اعراف:۷/۲۷.
٤. اعراف:۷/ ۱۹.
۵. مجادلة:۵۸/۲۰.
٦. انعام:٦/۱۲۱.
۷. ناس:۱۱٤/٤-٦.

(صلعم): «انّ الشّیطان لیجری آدم مجری الدم و قال علیه السلام: لو لا ان الشیاطین یجرون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء ...»

از آیات قرآنی و احادیث ماثوره‌ای که در فوق نقل گردید. مفاد این رساله آشکار می‌شود. درین رساله سید راجع به شرور نفسانی و شیطانی صحبت کرده و سالکان راه حق را از این شرور برحذر داشته است. لب مباحث این رساله انواع خواطر و اعمال بر ضد شرور غولهای شیطانی است.

موضوع نفس و شیطان یکی از موضوعاتی است که علی همدانی به آنها علاقه مخصوصی نشان داده است. در کتاب خلاصة المناقب و مستورات پاره‌ای از اقوال سید را دراین‌مورد نقل کرده‌اند.

درین رساله علی همدانی شیطان‌ها را (به فحوای سوره الناس که بعضی از آیات آن درین رساله منقول است) به دو گروه مشخص تقسیم کرده است:

شیطان انسی و شیطان جنی. خلاصه مطالب رساله در زیر می‌آوریم.

شیاطین بر دو قسم معنوی و حسی تقسیم می‌شوند. قسم حسی آنان یا انسی است یا جنی. قسم معنوی شیاطین هم یا انسی است یا جنی و در کار گمراهی مخلوق خداوندی متحد و متفق می‌گردند و به فحوای آیات قرآنی شیاطین جنی به برادران انسی خود وحی می‌کنند و هر دو گروه در کفران و بطلان حقائق مشارکت می‌نمایند.

ازین بحث پیداست که شیاطین بالفعل سه گروه دارند: معنوی (متحد) و جنی و انسی و گفتار علی همدانی بیشتر در رابطه با گروه جنی است.

می‌فرماید که برای پیروزی مؤمن واقعی و سالك راه حق لازم است که قوای شیطانی را تحت الشعاع قرار بدهد و بر آنها شکست سخت وارد سازد «شیاطین الجن» در خواطر انسانها جا دارند و سعی می‌کنند که خلوص نیت در اعمال را از بین ببرند و ریا و بدعملی را در دلهاشان نیکو جلوه دهند. هرکس که می‌خواهد از هر شیطانی مصون باشد، باید ذکر و توجه به خدا را ادامه بدهد. بوسیله «اعوذ خوانی و ورد یا غیاث المستغیثین اغثنی» شیطان می‌گریزد.

می‌فرماید: که در فهماندن و تهیه این گفتار از کتب و رسائل امام محمد غزالی و شیخ نجم الدین کبری و تجارب شخصی استفاده کرده است، دراین‌مورد خوانندگان را به ملاحظه جلد

سوم احیاء علوم الدین دعوت می‌کنیم. علی همدانی این مباحث را در باب ششم ذخیرة الملوك هم آورده است.

بعد از بحثی گسترده پیرامون شیاطین، سید در پیرامون خواطر انسانی مطالبی را ایراد می‌کند. می‌فرماید: خواطر انسانی چهار قسم دارد: ربانی و ملکی و نفسانی و شیطانی و نفوذ شیاطین در یکی از دو قسم آخر است یعنی در خواطر نفسانی یا شیطانی. و خواطر ربانی و ملکی اثر و تأثیر شرور شیطانی را نمی‌پذیرد. البته شیاطین آن خواطر را نیز احیاناً مورد تهاجم قرار می‌دهند- سالك واقعی و هدایت‌جو باید که در صحبت مردانی باشد که خواطر ربانی و ملکی دارند و بدین وسیله قلب خود را صیقلی و قوی کند. حضرت رسول (ص) فرموده است: «الایمان عریان و لباسه التقوی و هو حافظ القلوب عن نزعات الشیطان».[1]

بحث خواطر را استاد شادروان فاضل بدیع الزمان فروزانفر هم در قسمت سوم شرح مثنوی شریف (دفتر اول) به شیوایی و عمق تمام بیان داشته‌اند. خلاصه در رساله خواطریه علی همدانی مؤمنان را به مبارزه با شیاطین الانس و الجن وادار می‌کند و جالب است که این مباحث در عصر حاضر در فکر علامه اقبال انعکاس یافته و او درباره ابلیسان ناری و خاکی (یعنی جنی و انسی) اشعار و منظومه‌های متعدد سروده (به زبان اردو و فارسی هر دو)[2] و در جایی به علی همدانی هم استناد جسته است.[3] ولی اقبال به باب ششم ذخیرة الملوك نظر داشته است و نه باین رساله.[4]

٤. «من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب)»:

شماره ثبت اموال: ٤٠٣٤/٨، مجموعه ١٠١٣، مؤلّف: سهروردی، یحیی بن حبش، کاتب: علوی اردکانی، محمّد بن احمد، خطّ: نسخ، قرن ٩ق، محلّ نگهداری نسخه: کتابخانه ملک، مجموعه ١٣رساله است که هشتمین آن می باشد.

٥. «الخواطر (رسالة في)»:

---

١. این حدیث را در نرم افزار «جامع الاحادیث ٣/٥» و «عرفان٣» و «جامع التّفاسیر» و «مکتبة اهل البیت» نیافتم.

٢. بیشتر در آثار او به نام‌های« جاویدنامه»،« بال جبریل»،« ضرب کلیم» و« ارمغان حجاز».

٣. در جاویدنامه، ص ١٨٥-١٨٦.

٤. محمد ریاض، احوال و آثار میر سید علی همدانی(شش رساله)، ص٢٠٢-٢٠٥.

اخلاق، عربي، مؤلّف: ابن جوزي، عبد الرّحمان بن علـي، ۵۰۸؟-۵۹۷ قمـري، کتابخانـه مشهد رضوي: ش ن ۳٦۳٦۳، خطّ: نسخ، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ (۱۲۱۳ق) در صـبح یـوم پنجشنبه بیستم شهر رمضان، محلّ کتابـت: سـنندج، محشّـي، اهـدایی رهبـری در مهرمـاه ۱۳۸٦، ۱برگ. کاتب: شریف بن خضر بن شریف بن محمود، به احتمال دیگر منقـولاتی از منهاج العابدین غزالی است.

رساله ي مختصر و بسیار فنّی و زیبای اخلاقي است در ارائه ي راه هاي مقابله ي با خواطر و وساوس شیطاني که با الهام از تلبیس ابلیس خود تألیف کرده است.

لازم به ذکر است که در تصحیح نسخه های خطّی مواردی که ناخوانا بود، به صـورت [...] مشخّص گردید. برخی از اختلافات ناچیز که در معنای کلام تأثیر چندانی نداشت، نادیـده گرفته شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رساله اوّل: اقسام خواطر

مؤلّف: خواجه محمّد پارسا

کاتب: میر عبدالله

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رساله اوّل: اقسام خواطر

(از تحقیقات خواجه محمد پارسا)

۱. زندگانی خواجه محمّد پارسا

۱.۱. نام و کنیه و لقب

نام ایشان محمّد بن محمّد بن محمود الحافظی البخاری است (قدّس اللّه تعالی روحه). کنیه‌اش ابو الفتح برخی نوشته‌اند نسبش به عبد اللّه بن جعفر طیار می‌رسد جد اعلایش مولانا حافظ الدین بخاری است از علمای بخارا و از معاصران خواجه محمود انجیر فغنوی (متوفی ۷۱۰ یا ۷۱۵) و شمس الائمه حلوائی و نسبت «حافظی» مأخوذ از همین حافظ الدین است.

عم خواجه پارسا، خواجه حسام الدین یوسف حافظی بخاری نیز از علما و مدرسان بود؛ که سرانجام به سلك مریدان بهاء الدین نقشبند پیوست... خواجه محمد پارسا حدود سال ۷۴۹ در بخارا متولد شد از مبادی احوال او اطلاع بسیاری نداریم. ولی پیداست آغاز عمر را به طالب علمی گذرانیده و از علوم شرعی خاصه تفسیر و حدیث و عرفان مایه بسیار اندوخته بوده است.[۱]

در وجه تسمیه او به «پارسا» فخر الدین کاشفی چنین نوشته است:

> **«در مبادی احوال که حضرت خواجه محمد پارسا آغاز ملازمت حضرت خواجه (نقشبند) کرده‌اند، روزی در اثنای مجاهدات و ریاضات به در خانه حضرت خواجه آمده بوده‌اند. و بیرون منتظر ایستاده. اتفاقاً کنیزی از خادمان حضرت خواجه از بیرون در آمده. حضرت خواجه از وی پرسیده‌اند که بر بیرون کیست؟ وی گفته: جوانی است پارسا که بر در منتظر ایستاده. حضرت خواجه بیرون آمده‌اند و خواجه محمد را دیده‌اند،**

۱. عبدالرّحمان جامی، قدسیّه، (مقدمه مصحّح)، ص۶۵-۶۶.

فرموده‌اند که شما «پارسا» بوده‌اید؟ از آن روز باز که این لفظ بر زبان مبارك ایشان گذشته، در السنة و افواه افتاده؛ و خدمت خواجه محمد بدین لقب مشهور شده‌اند»

بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب نام و نسب و لقب خواجه پارسا را «محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری خواجه پاشا محمد پارسا النقشبندی» ضبط کرده است ظاهرا بروکلمان در اینجا نام او را با دیگری خلط کرده است، چه در هیچ مأخذی «خواجه پاشا» بعنوان لقب محمد پارسا ذکر نشده است. سالها پیش بابینگر متوجه این خطا شده بوده و مقاله‌یی در توضیح و تصحیح آن نوشته است.[1]

خواجه محمد پارسا را فرزندی بوده است بنام برهان الدین (یا حافظ الدین) ابو نصر پارسا، که او نیز از مشایخ نقشبندی است، و از علمای نامی ماوراءالنّهر؛ مجلس درس داشته و حدیث می‌گفته و محدثان را اجازت روایت حدیث می‌داده است.[2]

۱.۲. مناظره با محدث معروف شمس الدین محمد الجزری

خواجه پارسا در زمان بهاء الدین نقشبند از اصحاب نزدیك او بود. در سفر دومین خواجه بهاء الدین به مکه، محمد پارسا با جمعی دیگر از یاران همراه و یار بهاء الدین بود.

از وقایع حیات خواجه پارسا بحث اوست با محدث معروف شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری (۷۵۱- ۸۳۳) و شرح قصه چنانست که به عهد میرزا الغبیك تیموری (۸۵۰- ۸۵۳) شمس الدین جزری به سمرقند می‌آید. حافظان و محدثان ماوراءالنّهر در نزد او به تحقیق و تصحیح سندهای خود می‌پردازند. برخی «ارباب حسد و غرض» می‌گویند که خواجه پارسا احادیث بسیار نقل می‌کند که صحت سند آنها معلوم نیست، و الغبیك را بر آن می‌دارند تا قاصدی به بخارا فرستد و خواجه را به سمرقند بخواند.

خواجه به سمرقند می‌آید. مجلسی می‌آرایند با حضور جزری و خواجه عصام الدین شیخ الاسلام سمرقند و جمعی از اکابر و علما. و خواجه پارسا حدیثی چند به اسناد خود روایت می‌کند. اسانید برای جزری نامعلوم و نامعروف بود، مرجع و مأخذ آنها را می‌خواهد.

۱. همان، ص٦٧.

۲. همان، ص ٧٦.

خواجه پارسا کتاب مسندی آورد، که نیز بر جزری ناشناخته بود. ولی آن احادیث را به‌آن اسناد دران یافتند. و شهرت وضع حدیث و ضعف سلسله اسناد پارسا از میان رفت. شاهرخ تیموری به خواجه پارسا توجهی داشت و ارادتی می‌نمود. و خواجه با او روابط و مکاتبات داشت. و همین روابط سبب کدورت و نقار میرزا خلیل تیموری از خواجه شد.[1]

۱.۳. ملاقات جا می با خواجه محمّد پارسا

نخستین برخورد جامی با تصوّف در سنّ پنج سالگی او صورت گرفت که همراه پدرش به دیدار خواجه محمّد پارسا، شیخ بزرگ نقشبندی رفت که در سر راه خود به زیارت خانه خدا از جام می‌گذشت. بعدها خود جامی توسّط سعد الدّین کاشغری به فرقه نقشبندیّه پیوست که نسبت روحی او، به میانجیگری نظام الدّین خاموش و علاء الدّین عطّار، به مؤسّس این فرقه بهاء الدّین نقشبندی اتّصال داشت.[2]

عبد الرحمن جامی می‌گوید:

> **«پدر این فقیر با جمعی کثیر از نیازمندان و مخلصان بقصد زیارت ایشان بیرون آمده بودند. و هنوز عمر من پنج سال تمام نشده بود. پدر من یکی از متعلقان را گفت که مرا بر دوش گرفته پیش محفه محفوف به انوار ایشان داشت. ایشان التفات نمودند، و یك سیر نبات کرمانی عنایت فرمودند. و امروز که از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است و لذت دیدار مبارك ایشان در دل من»[3].**

۱. همان، ص۶۸.

۲. عبد الرحمن جامی، الدرة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة، (مقدمه‌مصحّح)، ص۲.

۳. عبد الرحمن جامی، نفحات الأنس، ص۴۴۹.

۱.٤. بیماری و وفات

به نوشته جامی وقتی به نیشابور رسیدند، به سبب شدت گرمای هوا فتوری در عزم بعض همراهان افتاد. دیوان مولانا جلال الدین را به تفأل گشودند این ابیات آمد:

مبارک بادشان این ره به توفیق و امان الله

به هر شهری و هر جایی به هر دشتی و هر رود

روید ای عاشقان حقّ به اقبال ابد ملحق

روان باشیذ همچو مه به سوی برج مسعودی[1]

سرانجام به مکه رسیدند و مناسك حج را به تمام بگزاردند. در انجام بر خواجه پارسا مرضی عارض شده بود. به روز چهارشنبه ۲۳ ذی‌حجه خواجه و اصحاب به مدینه رسیدند. و بیماری خواجه فزون‌تر شده بود. و سرانجام به روز پنجشنبه ٢٤ ذی‌حجه ۸۲۲ (مطابق ۱۱ ژانویه ۱٤۲۰ میلادی) خرقه تهی کرد. و شمس الدین محمد فناری رومی (۷۵۱- ۸۳٤) و اهل قافله و جمعی از مردم مدینه برو نماز گزاردند. و در جوار قبه عباس (رض) به خاکش سپردند. و شیخ زین الدین خوافی (متوفی ۸۳۸) از مصر سنگی سفید و تراشیده آورد و لوح قبر او ساخت. تاریخ فوت او را در عبارت «فصل خطابی» (- ۸۲۲) یافته‌اند که تلمیحی دارد با کتاب معروفش فصل الخطاب.[2]

۱.۵. اقوال بزرگان نقشبندیّه

خواجه پارسا در طریقه نقشبندی مقامی شامخ دارد. دومین[3] خلیفه بهاء الدین نقشبند است، و از سابقین و مقربین اصحاب اوست. خواجه بهاء الدین بدو عنایت بسیار داشته است. و از گفته‌های او در حق خواجه پارسا این معنی نیك آشکار می‌گردد.

وقتی در سفر حجاز بهاء الدین بیمار می‌شود، یاران را وصیتها می‌کند، و در جمع اصحاب به خواجه پارسا می‌گوید:

۱. جلال الدین، محمد بن محمد مولوی، کلیّات دیوان شمس، ج۲، ص۹۳۹.

۲. عبدالرّحمان جامی، قدسیّه، (مقدمه مصحّح)، ص٦٨-٦٩.

۳. نخستین خلیفه بهاء الدین، خواجه علاء الدین عطار بخاری بوده است.

«حقی و امانتی که از خلفای خاندان خواجگان باین فقیر رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده است، آن امانت را به شما سپرده‌ایم. چنانکه برادر دینی مولانا عارف بما سپرد. قبول می‌باید کرد. و آن امانت را بخلق حق سبحانه می‌باید رسانید»[1].

و نیز خواجه نقشبند در آخر حیات در حق او گفته بوده است که:

«مقصود از ظهور ما وجود اوست. او را بهر دو طریق جذبه و سلوك تربیت کرده‌ایم؛ اگر مشغول می‌شود جهانی ازو منور می‌گردد»[2].

و در همان حال به یکی از مریدان گفته بود:

«هر که را آرزوی ما آید، در خواجه محمد پارسا نظر کند»[3].

خواجه پارسا نزد عارف دیگ گرانی (از مشایخ بهاء الدین نقشبند) نیز تعلیم و تربیت یافته بود. و آن شیخ در حق پارسا اعتقادی استوار داشت. در مرض موت، بهاء الدین نقشبند را طلبید و بدو گفت:

«در اصحاب خود و اصحاب شما نظر کردم، قابلیت این راه و صفت نیستی در خدمت خواجه محمد پارسا بیشتر از دیگران می‌بینم. هر نظری که درین راه یافته بودم و هر معنی که به کسب حاصل کرده‌ام، همه را نثار وقت او کردم و به او سپردم و اصحاب خود را بمتابعت او امر می‌کنم. شما نیز در باب او هرآینه درین معنی تقصیر نخواهید کرد؛ که او از اصحاب شماست»[4].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. عبد الرحمن جامی، نفحات الأنس، ص۴۴۸.

۲. همان، ص۴۴۸.

۳. حسین بن علی کاشفی و علی اصغر معینیان، رشحات عین الحیاة فی مناقب مشایخ الطریقة النقشبندیة، ج۱، ص۱۰۰.

۴. همان، ج۱، ص۸۹.

۱.٦. تألیفات

خواجه پارسا تألیفات بسیار دارد. و خوشبختانه از اغلب آنها نسخی خطی در کتب‌خانه‌های عالم موجود است. پاره‌ای از آنها هم به طبع رسیده است. آثار وی را جناب آقای احمد طاهری عراقی در مقدّمه کتاب «قدسیّه» صفحه ۷۰-۷۵ به تفصیل آورده اند؛ که عبارتند از:

۱. فصل الخطاب: مهم‌ترین و معروف‌ترین اثر خواجه پارسا «فصل الخطاب لوصل الاحباب فی المحاضرات» است، در تصوف.

۲. تفسیر: این تفسیر فارسی، به گفته حاجی خلیفه تفسیری است بر سوره‌های دو جزء ملك و نباء.

۳. تفسیر ثمانیه: این کتاب تفسیر هشت سوره از قرآن است.

٤. ترجمه و تفسیر فاتحة الکتاب.

۵. شرح فصوص الحکم- فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی (متوفی ٦۳۸) در افکار عرفای قرن هشتم و نهم بالاخص، تأثیری شگرف داشته است. مشایخ نقشبندی نیز از افکار ابن العربی متأثر بوده‌اند، و فصوص را ارج می‌نهاده‌اند. از سخنان خواجه پارساست که «فصوص جانست و فتوحات دل» و نیز گفته بوده است: «هر که فصوص الحکم را نیك می‌داند وی را داعیه متابعت حضرت صلی اللّٰه علیه و سلم قوی می‌گردد»[۱].

فصوص الحکم از کتب بسیار شرح و حاشیه است. و در میان آثار عرفانی از نظر کثرت شروح و حواشی و تعلیقات بی‌مانند است. از شروح معروفی که نقشبندیان برین کتاب نوشته‌اند، یکی شرح جامی است بنام «نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص» (نقش الفصوص مختصری است از فصوص)، و دیگر شرحی است به فارسی از خواجه محمد پارسا.

٦. الاربعون حدیثا.

۷. مناسك الحج.

۸. رمز الاقطاب.

۹. محبوبیه- رساله‌یی است به فارسی در ۸ صفحه در مباحث عرفانی.

---

۱. علی اصغر حکمت، جامی متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم الشعراء نور الدین عبد الرحمان جامی، ص۷۰.

۱۰. الفصول الستة- در حدیث.

۱۱. تحقیقات- به فارسی در تصوف.

۱۲. مسألة خلق الافعال.

۱۳. رساله در تحقیق زمان و مکان: مقالتی است برگرفته از فصل الخطاب.

۱٤. سخن راست: در تصوف.

۱۵. عقاید: این کتاب تحریری است تازه از «السواد الاعظم» تألیف حکیم ابو القاسم سمرقندی (متوفی ۳٤۲).[1]

۱٦. رساله کشفیه: در تصوف به فارسی.

۱۷. انیس الطالبین و عدة السالکین: در مقامات بهاء الدین نقشبند[2].

۱۸. کلمات خواجه پارسا: کلمات رساله‌یی است به فارسی در موضوعات مختلفه از عرفان و تصوف و حدیث و تفسیر.

۱۹. رساله در ذکر ۷۲ فرقه اسلام.

۲۰. قدسیه.

۲. نسخه اقسام خواطر

در مقدمه کتاب «قدسیّه» که به طور مشروح و مبسوط به زندگی نامه خواجه محمّد پارسا پرداخته است، بیست عدد از کتب خواجه (اعمّ از خطّی و چاپی) فهرست شده و هیچ سخنی از رساله «اقسام خواطر» به میان نیامده است. امّا این نسخه را بنده در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره بازیابی ۱٦۰۰۹/۳۵ به کتابت میر عبدالله، در شش صفحه (سه فریم) به دست آوردم و در انتهای رساله نیز تصریح شده بود که رساله از خواجه محمّد پارسا می باشد. لذا احتمال دارد که در زمانی که مقدمه کتاب قدسیّه نوشته شده است، نسخه اقسام خواطر هنوز در کتابخانه مجلس موجود نبوده و یا فهرست نشده باشد.

۱. برای شرح بیشتر درباره این کتاب رك: مقاله احمد طاهری عراقی در مجله راهنمای کتاب سال ۱٤(۱۳۵۰) شماره ٤- ٦/ ۳۷٤- ۳۸۸.

۲. در آثار نقشبندیه کتاب دیگری بنام انیس الطالبین هست که تألیف قاسم بن محمد شهر صفایی(مشهور به کاتب) است، و موضوعش تصوف و آداب سلوك نقشبندی.

به هر حال با تحقیقات و سعی و تلاش هایی که در کتابخانه هـای ملّـی و مجلـس شـورای اسلامی و بروجردی (قم) و فیضیّه (قم) و آستان قدس رضوی و دانشکده الاهیات دانشگاه فردوسی مشهد و مدرسه مروی تهران و ملک و سایت کدنا (کتابخانه دیجیتالی نسخه هـای خطّی و اسناد شـرقی، mzi) و فهرسـت واره دسـت نوشـت هـای ایـران (دنـا) و همچـنین فهرستگان نسخه های خطی ایران(فنخا) تألیف مصطفی درایتی، انجام شـد، هـیچ نسـخه دیگری که در امر تصحیح مساعد باشد، یافت نگردید. با توجّه به اینکه کتابت نسـخه دارای خطّ بسیار خوانا و زیبایی بود و افتادگی در صفحات و ناخوانی بـه حسـب فرسـودگی در آن وجود نداشت، جهت احیاء تراث اسلامی تصمیم به تصحیح نسخه گرفته شد.

آن طور که از عنوان نسخه پیداست، مطالب آن در مورد خواطر نفسانی و ذهنی می باشد که مصنّف عارف، خواطر را بر حسب منشأ پیدایش آن، در ابتـدا بـه چهـار قسـم (رحمـانی و ملکی و بود و نفسی و شیطانی) تقسیم می کند و سـپس بـه توضـیح و آثـار آن هـا پرداختـه است. پس از آن تقریباً از اواسط رساله وارد بحث از برخی از منازل سـیر و سـلوک هماننـد محبّت، موافقت، میل، مؤانست، مودّت، هوا، خلّـت، محبّـت، شـفقّت، بنـدگی، اسـیری، تجرید، تفرید باطن و عشق می گردد، که این مباحث ارتباط زیادی با عنوان خواطر ندارند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

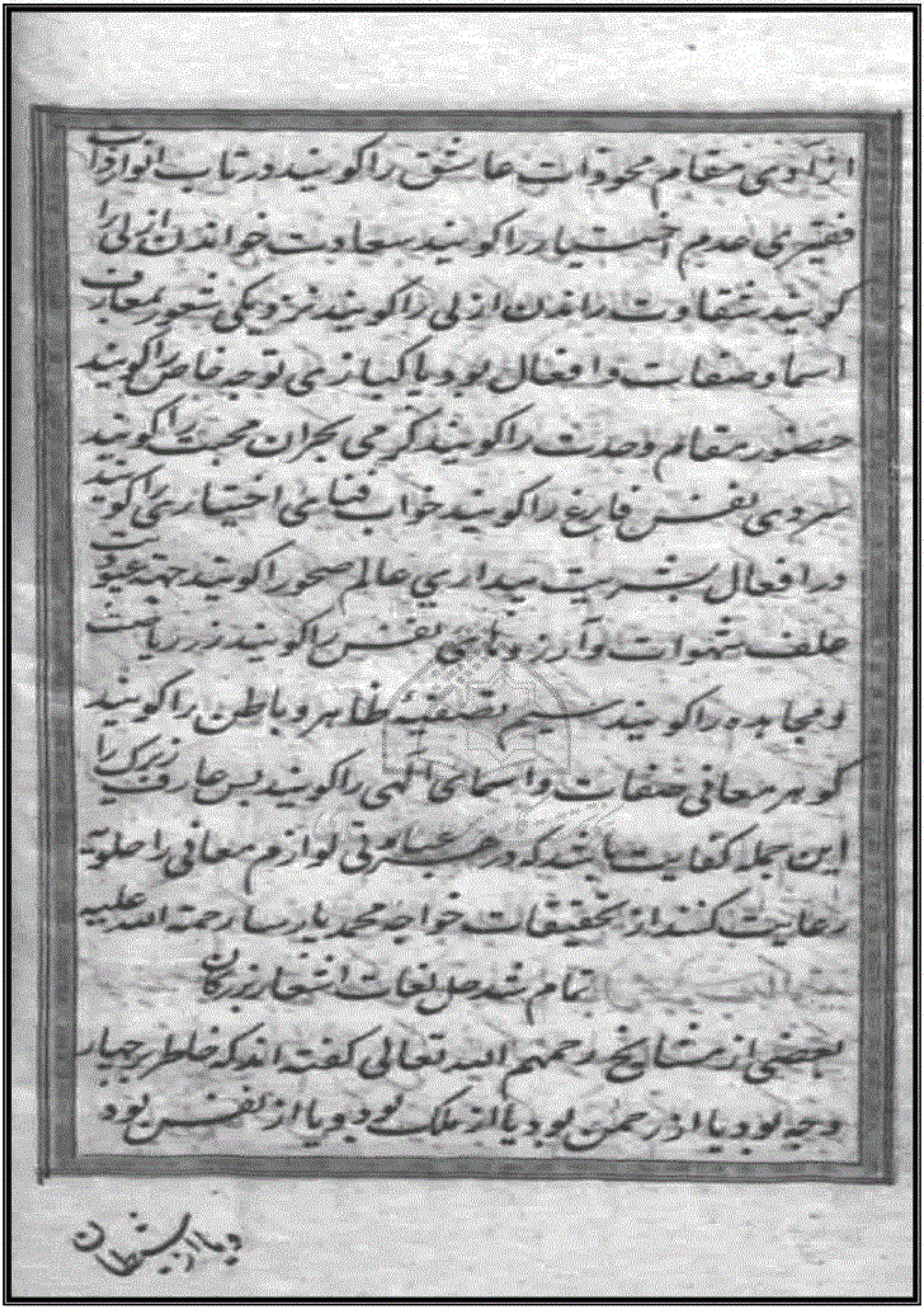
از او بی مقام محوات عاشق را گویند و ثابت انوار ذات
فقیر بی عدم اختیار را گویند سعادت خواندن ازلی را
گویند شقاوت راندن ازلی را گویند زرد یکی شعور معارف
اسما و صفات و افعال بود یا کبایر زمی توجه خاص را گویند
حضور مقام وحدت را گویند گرمی بحران محبت را گویند
سردی نفس فارغ را گویند خواب فنای اختیاری را گویند
در افعال بشریت بیداری عالم صحو را گویند جهت عیوب
علف شهوات و آرزو و نای نفس را گویند زر ریاضت
و مجاهده را گویند سیم تصفیه ظاهر و باطن را گویند
گوهر معانی صفات و اسمای الهی را گویند پس عارف زیرک را
این جمله کفایت باشد که در هر عبارتی لوازم معانی را حلوه
رعایت کند از تحقیقات خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه
تمام شد حل لغات اشعار بزرگان
بعضی از مشایخ رحمهم الله تعالی گفته اند که خاطر چهار
وجه بود یا از رحمن بود یا از ملک بود و یا از نفس بود
و یا از شیطان بود

صفحه اوّل نسخه خطّی «اقسام خواطر»، کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۳. متن رساله

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم]

بعضی از مشایخ (رحمهم الله تعالی) گفته اند که خاطر بر چهار وجه بود: یا از رحمن بود یا از ملک بود و یا از نفس بود و یا از شیطان بود. رحمانی تنبیه بود مر طالب را و آن بی سبب در دل درآید و جاذب دل گردد بحقّ سبحانه و خاطر ملکی آنست که بر طاعت و عبادت مهیّج باشد به دل و مرید را جاذب دل بود به عالم علوی[1] و امور اخروی و بعضی خاطر روحانی نیز اثبات کرده اند وگفته اند علامت آن طمأنیّت است بی اعتراض و فرق میان خاطر ملک و روح دقیق باشد هر دو بمجمودات خوانند.

و خاطر نفسانی داعی بود به شهوات و بر آن مطالبت کند و جاذب دل گردد بتنعیم و آرایش دنیا و خاطر شیطانی مزیّن و آراینده معصیّت باشد و جاذب دل به حقد و حسدگردد و غیر آن از مذمومات؛ و محرّک دل گردد به عالم سفلی. بر جمیع روندگان لازم است شناخت این خواطر؛ چه شناخت آن موجب هلاک نفس باشد[2] چه قبول عبادت را اخلاص شرطست و اخلاص بی شناخت این خواطر مسلّم نمی شود چون داعیه بر باطن مستولی شود اگر آن داعی حقّانی یا روحانی بود بدان عمل باید کرد چون در آن اخلاص بود، و اگر نفسانی یا شیطانی بود آن عمل باطل باشد از آن دور باید بودن در طریق نفی.

و سادس اگر خاطری تشویش دهد به احضار خیال مرشد امید است که مندفع شود و الّا باید که سه نوبت نفس را به قوّت بزنند چنانکه از دماغ چیزی میراند کما جاء فی الحدیث و الّا دل را با زبان موافق گرداند و به ذکر یا فعال به دل مشغول شود در دفع سادس و این ذکر را اثری تمام است و بزرگان گفته اند: اوّل محبّت موافقت است پس میل پس مؤانست است

۱. عالم علوی: (اصطلاح فلسفی) مراد از عالم علوی عالم بالا از فلکیات و کواکب است و گاه اطلاق دیگری دارد که خواجه طوسی گوید: و مراد آنها از عالم علو و- سفل مکانی است بحسب حس بلکه هر چه محسوس بود اسفل بود بدین اعتبار اگر چه در مکان اعلی بود و هر چه معقول بود گر چه در مکانی اسفل بود علوی بود. (سیّد جعفر سجّادی، ج۲، ص۱۲۲۹)

۲. احتمالاً اشتباهی از کاتب صورت پذیرفته و صحیح آنس که گفته شود: « چه عدم شناخت آن موجب هلاک نفس باشد».

پس مودّتست پس هواست پس خلّت است پس محبّت است پس شفقّت است پس از آن بندگی و اسیریست با تجرید[۱] ظاهر و تفرید[۲] باطن پس از آن عشق است.

امّا میل آنست که قول و فعل و قلب و قالب و اعضاء و جوارح تو همه سوی حقّ شود وخاصّ از برای حقّ باشد و مؤانست آنست که به دل از همه گریزان باشی و خدایرا و رضای او را جویان باشی و با او خوی کنی و بی او نتوانی بودن و مودّت آنست که عجز و زاری دل در خلوت پیش حقّ بود و گریه از غایت آرزومندی به دیدار او، پیش او کنی و هوا آنست که خون در خدمت دوست آب شود و کثافت دل درآرزوی او در خدمت او تمام زایل شود و حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در خدمت حقّ سبحانه و تعالی بارها به سر انگشتان نماز کردی و پای مبارکش اماس[۳] کردی.[٤]

و خلّت آنست که جمله تن و اعضاء و جوارح از محبّت دوست پر شود و از محبّت غیر، خالی شود و محبّت آنست که بنده خود را در بعض اوصاف که مشترکست میان بنده و حقّ موصوف گرداند تا امر تخلّقوا[٥] را بجا آورده باشد و کمال تزکیّه برای محبّت فرموده اند هر

---

۱. تجرید در لغت به معنی برهنه شدن از پوشش و پوست کندن است. مثلا می‌گویند چیزی از پوست جدا شد و مجرّد شدن پوست به معنی کنده شدن موهای آن است و مجرد شدن شمشیر به معنی از غلاف بیرون آوردن است. و مجرّد کردن کتاب به معنی پالودن از زوائد است. این لغت در اصطلاح علمای عربی دارای چندین معنی است...تجرّد در اصطلاح صوفیان عبارت است از بیرون کردن هر چه غیر خداست از دل و درون ما. (جمیل صلیبا و منوچهر صانعی دره بیدی، فرهنگ فلسفی، ص۲۱۲-۲۱۳)

۲. تفرید دل از علایق بریدن است و کمر بندگی بر میان بستن و حلقه خدمت در گوش وفا کردن و خواست خود فدای خواست ازلی کردن. نفس فدای رضا و دل، فدای وفا و جسم، فدای بقا کردن. (خواجه عبد اللّه انصاری، کشف الاسرار، ج ٤، ص ٣٤٦ به نقل از: مجهول، اصطلاحات صوفیان مرآت عشاق، ص٣٦٠)

۳. ورم: مادّه ای است که داخل جرم عضو شده و حجم آن را به طور غیر طبیعی زیاد می کند و بر شش قسم است...جمع آن اورام بوده و در فارسی به آن اماس گویند. (محمد بن یوسف هروی، بحر الجواهر معجم الطب الطبیعي، ص۳۸۰) لفظ «اماس» در کتاب های لغت فارسی به فارسی، «فرهنگ بزرگ سخن» و «فرهنگ فارسی عمید» موجود نبود.

٤. در حدیثی در این زمینه چنین آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَ يَقُولُ أَ فَلَا أَكُونُ عَبْداً شَكُوراً» (حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با وجود قرب و منزلت او به جناب احدیّت دقیقه‌ای عبادات از او فوت نمی‌شد و از کثرت نماز، پاهای مبارك او ورم می‌کرد و به این حال می‌فرمود که: آیا نبوده باشم من نزد پروردگار، بنده نیك شکرکننده؟!) جعفر بن محمّد، مصباح الشريعة، ص۱۷۰.

٥. أَنَّهُ قَالَ (ع): «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ». محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج٥٨، ص۱۲۹.

چند نفس پاکتر محبّت راه بیشتر یابد و به اخلاق حمیده موصوف تر شود و از افعال قبیحه دورتر گردد. شغف آنست که دل از حجاب غفلت بیرون آید و از غایت آرزومندی به جمال دوست، آب دیده را پنهان دارد تا محبّت او را کسی نداند.

واله آنست که شیفته جمال دوست باشی چون بیماران که کس مداوی درد تو نداند و عشق بیقراری دل بود بدیدار دوست. در خبر است که چون حضرت رسول (صلّی الله علیه و آله و سلّم) در عشق حقّ بیقرار شدی بامّ المؤمنین عایشه (رضی الله عنها) گفتی «کلّمینی یا حمیرا»[1] عارف را یافت این درجات، بمتابعت رسول الله (صلّی الله علیه و آله و سلّم) شود هر دلی که در وی نور عشق درآید آن دل وجود حقّ را سبحانه بی ترکیب مقدّمات عقلی دریابد و سرّ قرب او را با هر وجودی فهم کند ﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُم﴾[2] ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد﴾.[3]

این بود یکی می گوید که معبودی نیست جز خدای سبحانه کمال توحید آنست که موجود جز خدایرا نبیند سبحانه عارف هر چه بیند از مخلوقات و از منع و از عطاء و نفع و ضرر و حیات و موت و غیر اینها هرچه بردی نام موجودی بود خداوند است سبحانه که منفرد است به پیدا کردن آن بی شریک پس خوف همه از وی باشد سبحانه و امید وی همه به وی باشد وآنچه می رساند از سبب اینها آن حقّ است سبحانه و تعالی که رساند از نفع و ضرر و اینها همه مظاهراند و مسخّر حقّ است و اسیر حقّ اند و قوّت و حرکت ذرّه از ذرّات کون بخود کسی را نیست بی قوّت خدای عزّ و جلّ چون این مقدمه ظاهر شد موجود جز او نباشد سبحانه من تحقیقات حضرت خواجه محمد پارسا قدّس الله سرّه العزیز اتمام یافت

۱. امّا سیّد را- صلوات الله و سلامه علیه- هر لحظه و هر لمحه خود هر دو حالت که گفته شد بودی. (وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى)خبر ده این معنیست. چون خواستی که زبانش از دل شنود. گفتی: «أرحنا یا بلال» ما را از خودی خود ساعتی با حقیقت ده؛ و چون خواستی که دل مستمع زبان باشد، گفتی:«کلّمینی یا حمیرا» ای عائشه مرا ساعتی از حقیقت با خود ده، و مرا با خود آر؛ تا جهانیان فایده یابند، تا وی عبارت می‌کند که «بعثت لأتمّم مکارم الأخلاق». (عین القضات همدانی، تمهیدات، ص۱٦)

۲. حدید: ٤/٥٧. (ترجمه: و هر جا که باشید همراه شماست)

۳. ق: ١٦/٥٠. (ترجمه: از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رساله دوّم: باب الخواطر و احکامها

مؤلّف: شیخ محمّد بن عبدالجبّار نفری

تاریخ کتابت: ٦٦٢ ه.ق

رساله دوّم: باب الخواطر و احکامها

۱. زندگی نامه مؤلّف

نِفَّری، محمد بن عبدالجبار، بن حسن، ملقّب به مصری و اسکندری، کنیه اش ابوعبدالله، صوفی قرن چهارم می‌باشد. وی در شهر نِفَّر (نیپور سابق)، بین کوفه و بصره ، به دنیا آمد. یکی از محقّقین در مورد وی گوید:

«هو محمد بن عبد الجبار بن الحسن النفري و هو شخصية يكتنفها الغموض في تاريخ التصوف الإسلامي. يبدو أنه ترعرع في النصف الأول من القرن الرابع للهجرة، و بحسب ما يقول حاجي خليفة فقد مات في عام ٣٥٤ ه».[۱]

و در جایی دیگر چنین آمده است:

«إن المعروف عن حياة النفري شيء قليل و هذا القليل مأخوذ بشكل كامل من بيانات صادرة عن ناقده عفيف الدين التلمساني المتوفى عام ٦٩٠ ه».[۲]

از زندگی وی اطلاع چندانی در دست نیست و در نخستین تذکره‌ها ذکری از وی به میان نیامده است. علت این امر را پیروی نکردن وی از طریقتی خاص یا شیخی مشهور یا تعمّد در ناشناس ماندن و ابراز نکردن صریح آرای خویش، به سبب هراس از فضای حاکم بر جامعه پس از ماجرای حلاج، دانسته‌اند.

نخستین بار ابن عربی در «فتوحات مکیه» و «مواقع النجوم» به او اشاره کرده است و صوفیان اندلس نیز در سلسله انساب خود از وی به همراه شبلی و حلاج نام برده‌اند.

برخی نفری را از اخفیاء می دانند: «و کسی که فانی شود تحت حقیقت رسم او بالکلّیه، منسوب نمی‌کنند او را به اسمی اصلا؛ پس ایشان‌اند «اخفیا» ای که وارد شده است در باب

---

۱. محمد بن عبد الجبار بن الحسن النِفَری، الاعمال الصوفیة، (مقدمة مصحّح)، ص۳۳.

۲. محمد بن عبد الجبار بن الحسن النِفَری، کتاب المواقف، (مقدمه)، ص۱.

ایشان که: «أوليائي تحت قبابي لا يعرفهم غيري»[1] و شیخ محمّد بن عبد الجبّار نفری از ایشان است و اویس قرنی[2] سیّد ایشان است».[3]

نفّری آثاری به نظم و نثر از خود بر جای گذاشته، که مهم‌ترین آن‌ها مجموعه «المواقف» و «المخاطبات» است که افزون بر چند نسخهٔ خطّی موجود، نسخه‌ای از آن با شرح و ترجمهٔ آربری، در۱۳۱۳ش/۱۹۳۴ در قاهره به چاپ رسیده است. تاریخ وفات نفّری را، به اختلاف، ۳۴۴، ۳۵۴ و ۳۶۶ ذکر کرده‌اند.

۱. ابو حامد محمد غزالی، إحياء علوم الدين، ج١٤، ص١٤٧. (حدیث مذکور در هیچ یک از جوامع روایی شیعه و اهل سنّت موجود نبود امّا در بسیاری از کتب عرفاء وجود دارد.

۲. اویس بن عامر قرنی از بزرگان اولیاء اللّه بود که در عصر پیامبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم زیست، امّا علی رغم اشتیاق و تلاش فراوان هیچ‌گاه توفیق زیارت او را نیافت؛ در جنگ صفّین در کنار حضرت امیر علیه السّلام بود و سرانجام در همان پیکار به شهادت رسید.

۳. صفی الدین محمد طارمی، انیس العارفین(تحریر منازل السائرین)، ص٤٥٥.

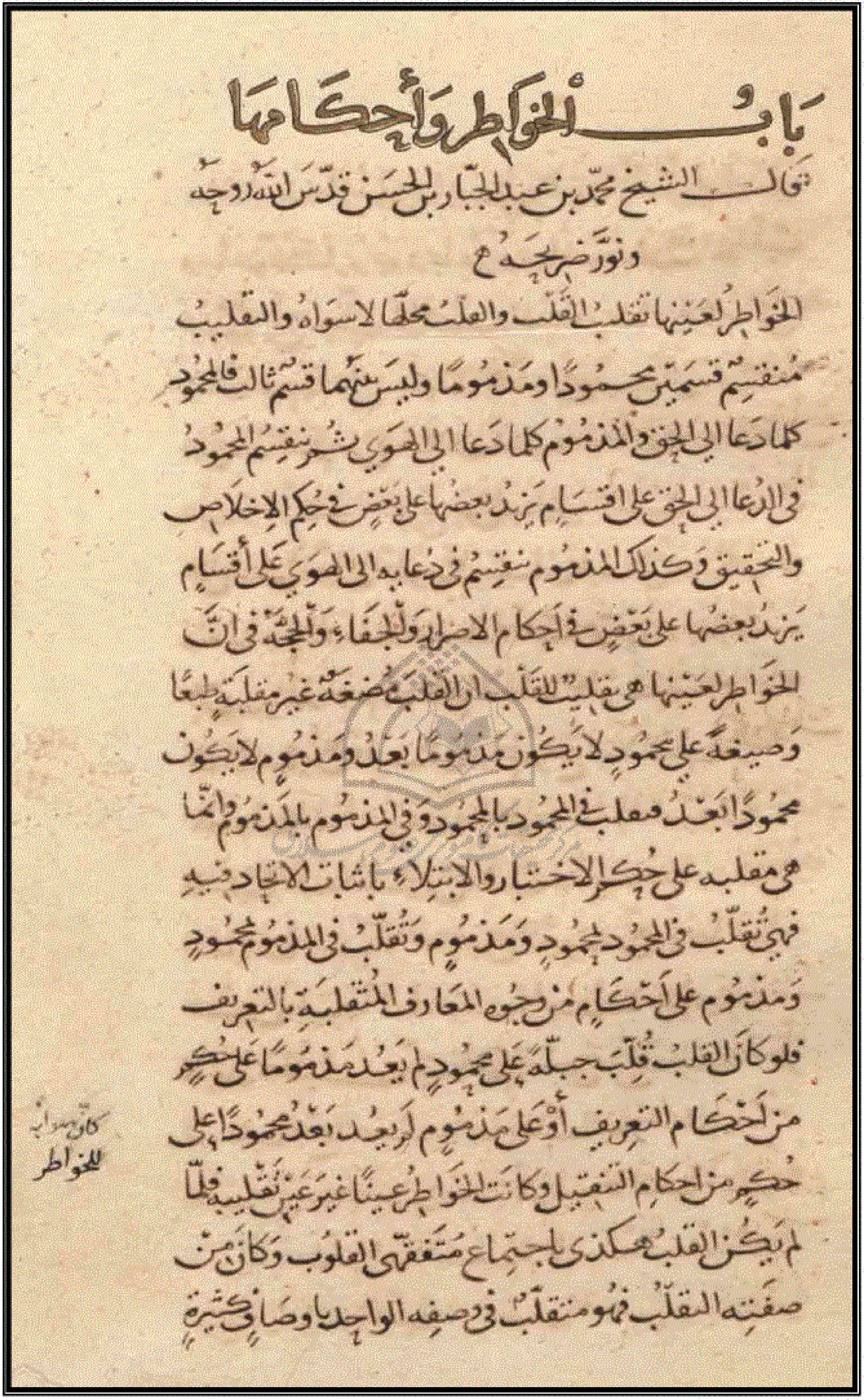

باب الخواطر وأحكامها

قال الشيخ محمد بن عبد الجبار بن الحسن قدس الله روحه
ونور ضريحه ع

الخواطر بعينها تقلب القلب والقلب محلها لا سواه والتقليب
منقسم قسمين محمودا ومذموما وليس بينهما قسم ثالث فالمحمود
كلما دعا الى الحق والمذموم كلما دعا الى الهوى ثم ينقسم المحمود
في الدعا الى الحق على اقسام يزيد بعضها على بعض في حكم الإخلاص
والتحقيق وكذلك المذموم ينقسم في دعايه الى الهوى على أقسام
يزيد بعضها على بعض في احكام الاصرار والجفاء والجحد فإن
الخواطر بعينها هي تقليب للقلب ان القلب صيغة غير منقلبة طبعا
وصيغة على محمود لا يكون مذموما بعد ومذموم لا يكون
محمودا بعد فيقلب في المحمود بالمحمود وفي المذموم بالمذموم وانما
هي منقلبه على حكم الاختبار والابتلاء باثبات الايجاد فيه
فهي تقلب في المحمود بمحمود ومذموم وتقلب في المذموم بمحمود
ومذموم على احكام من وجوه المعارف المتقلبة بالتعريف
فلو كان القلب قلب جبلة على محمود لم يعد مذموما على حكم
من احكام التعريف أو على مذموم لم يعد بعد محمودا على
حكم من احكام التقبل وكانت الخواطر عينا غير عين تقليبه فلما
لم يكن القلب هكذى لاجتماع متفرقي القلوب وكان من
صفته التقلب فهو منقلب في وصفه الواحد باوصاف كثيرة

كان [illegible] للخواطر

صفحه اوّل نسخه خطّی «باب الخواطر و احکامها»، کتابخانه ملک (تهران)

۲. متن رساله

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

قال الشّیخ محمّد بن عبد الجبّار بن الحسن (قدّس الله روحه و نوّر ضریحه):
الخواطر[۱] لعینها تقلُّب القلب[۲] و القلب محلّها لا سواه و التّقلیب منقسم قسمین؛ محموداً[۳] و مذموماً و لیس بینهما قسم ثالث. فالمحمود کلّما دعا إلی الحقّ و المذموم کلّما دعا إلی الهوی. ثمّ ینقسم المحمود فی الدّعا إلی الحقّ علی أقسام یزید بعضها علی بعض فی حکم الإخلاص و التّحقیق و کذلک المذموم ینقسم فی دعایة إلی الهوی علی أقسام یزید بعضها علی بعض فی أحکام الإضرار و الجفاء و الحجّة فی أنّ الخواطر لعینها هی تقلیب للقلب.

---

۱. خواطر جمع خاطر می‌باشد و در کتاب العین آمده است که: «خَطَرَ یَخْطِرُ الشیطانُ من الرجل و قلبه» یعنی آن که شیطان به قلب شخص وسوسه را القاء کرد. (خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج۴، ص۲۱۳) ابن منظور آورده است که: «خاطر یعنی آنچه که به قلب از تدبیر یا امر خطور می‌کند...و گفته می‌شود که چیزی به ذهنم خطور کرد و این زمانی است که چیزی به ذهن تبادر کند. (ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۲۴۹) «الخاطِر» :به معنای فکر بوده و جمع آن خواطر می باشد... و به نیزه خواطر گویند به خاطر اضطرابش. (محمد بن حسن ابن درید، جمهرة اللغة، ج۱، ص۵۸۸)

وجه تسمیه خواطر آن است که خطور به خیال می کند بعد از آنکه قلب غافل از آنها بود، و خواطر محرك اراده بوده، و اراده محرك اعضاء می باشد. خواطر محرك اراده تقسیم می شود به آنچه که به سوی شر فرا می خواند یعنی آنچه که به عاقبت ضرر می رساند و به آنچه که به سوی خیر فرا می خواند یعنی آنچه که به عاقبت خیر می رساند پس دو خاطر مختلف می باشد که به دو اسم مختلف محتاج است خاطر محمود (إِلْهَام) نامیده می شود و خاطر مذموم (وَسْوَاس) نامیده می شود. این خواطر احوالی هستند که حادث نفس می شوند پس محتاج سبب هستند زیرا که تسلسل محال است پس تمام خواطر به واجب الوجود ختم می شوند (فخر الدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج۶، ص۳۹۷-۳۹۸)

۲. «قلب: «قَلْبُ الشّیءِ»: برگرداندن و وارونه نمودن آن چیز از سویی و رویی به سویی و رویی دیگر. «قَلْبُ الثّوبِ»: برگرداندن پارچه [و هر چیزی که پشت و رو می‌شود و کاملاً مشخص است]. «قَلْبُ الإنسانِ» : برگرداندن انسان، از راه و روشش و اندیشه‌اش به راهی و اندیشه‌ای دیگر. در باره قَلْب انسان گفته‌اند به سبب تغییر و دگرگونی حالاتش چنین نامیده شده و از واژه و مفهوم قلب به آن گونه معانی که اختصاص به روح و علم و شجاعت و غیر این‌ها دارد تعبیر می‌شود، در آیه (وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ) (احزاب:۱۰/۳۳) یعنی ارواح [که در موقع مرگ و مردن به حنجره‌ها می‌رسد.]و آیه (إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ) (ق: ۳۷/۵۰) یعنی کسی که علم و فهم دارد (حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن ،ج۴، ص۲۳۸).

۳. لفظ «محموداً» بدل بعض من الکلّ من لفظ «قسمین».

إنّ القلب مضغة غیر مقلبة طبعاً و صیغة علی محمود، لا یکون مذموماً بعدُ و مذموم[1] لا یکون محموداً بعدُ فتقلب فی المحمود بالمحمود و فی المذموم بالمذموم و إنّما هی مقلبة علی حکم الإختبار و الإبتلاء بإثبات الإتّحاد فیه. فهی تقلّب فی المحمود لمحمود و مذموم و تقلّب فی المذموم لمحمود و مذموم علی أحکام من وجوه المعارف المتقلبة بالتّعریف. فلو کان القلب قلّب جبلّة علی محمود لم یعدّ مذموماً علی حکم من أحکام التّعریف أو علی مذموم لم یعدّ بعدُ محموداً علی حکم من أحکام التّنقیل و کانت للخواطر عیناً غیر عین تقلیبه.

فلمّا لم یکن القلب هکذا بإجتماع متفقّهی القلوب و کان من صفته التّقلّب فهو متقلّب فی وصفه الواحد بأوصاف کثیرة. فتارّة یجد بما یسوءه فیما یسرّه و تارّة بما یسرّه فیما یسوءه و بما یخوّفه فیما یرجو و بما یرجو فیما یخوّفه. فذکّ أنّه مقلّب مجبور به علی جبلّته فی المحمود و المذموم بهما و بغیرهما فی المحمود و المذموم کما علی جبلّة الإبتلاء من مقلّبة و کلّ القلوب فطرت علی هذا الحکم من الإختلاف إلّا قلب سیّدنا محمّد رسول الله (صلّی الله علیه و سلّم) فإنّه استخرج من قلبه الجزء المقلّب للتّقلیب. و من سواه علی الحکم الأوّل.[2]

و القلوب قلبان؛ قلب علمی یعرف المحمود و المذموم بالوعد و الوعید و قلب معرّف موجد یعرف المحمود و المذموم بأحکام الإیجاد الکاشفة لأعلام المراد المعارف علیه ناهیة و آمرة علی أحکام المشیّة فی الإستبعاد فالقلب لا یمکنه فقد عین التّقلیب له و هو الإخطار به و قد تؤیّده المعارف بإستیلاء التّمکین و التّثبیت من تعرّفها إلیه علیه فیکون القلب فیما تعرّفت واجداً و لإختیاره تقلب فاقداً و قلب سیّدنا محمّد النبیّ (صلّی الله علیه و سلّم) لا ینقلب بطبع الصّیغة و إنّما یقلّبه النّظر بحکم المزید فهو تقلّب من وجد حکم إلی وجد حکم زاید فالقلب یقلّب إلی العلوم لا إلی الأحکام فإذا قلّب إلی علم خاطبته ألسنة الإباحات من ذلک العلم الّذی قلّب له لیستمعها فیصیر له وجداً یظهر به فی الهیکل حکم.

فإذا قلّب إلی هویً خاطبته ألسنة ذلک الهوی بما لا یکون موجوداً له فی حیّز القلب؛ و العلم و الهوی یخطران بالقلب و القلب بهما یقلّب و العلم و الهوی السنة تتجرّد علی حکم

---

۱. اعرابه جرّ؛ لأنّه معطوف علی محمود.

۲. ای: حکم الإختلاف.

الإيتلاف و الإختبار للقلب فى المحمود و المـذموم .و السّـلام؛ و صـلّى اللـه علـى سـيّدنا محمّد النبىّ الأمىّ و على آله و صحبه و سلّم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رساله سوّم: خواطريّه

مؤلّف: سيّد على بن شهاب الدّين محمد همدانى

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

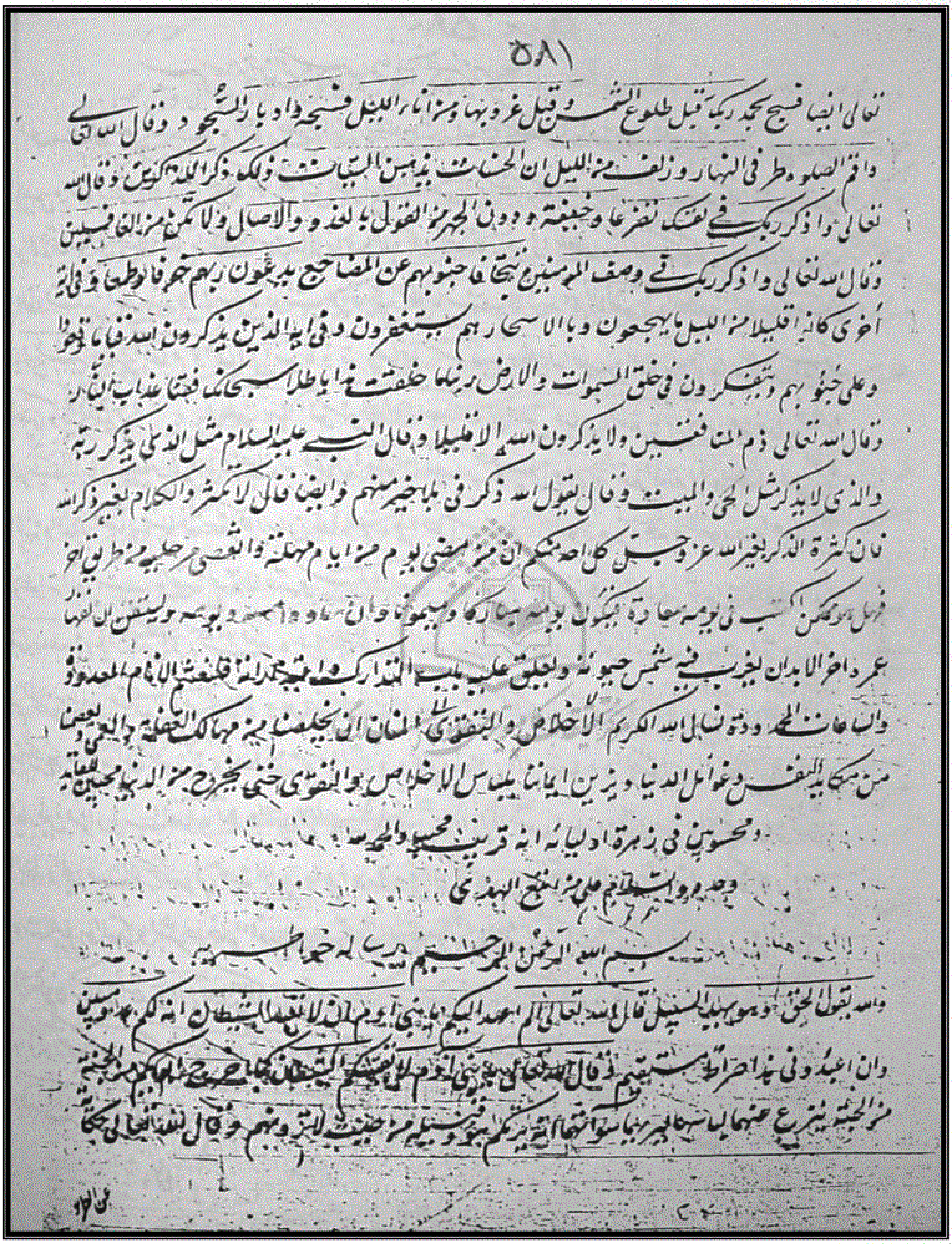

٥٨١

تعالى ايضا فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبحه وادبار السجود وقال الله تعالى
واقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وقال الله
تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تكن من الغافلين
وقال الله تعالى في وصف المؤمنين تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وفي آية
اخرى كانوا قليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وفي آية الذين يذكرون الله قياما وقعودا
وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار
وقال الله تعالى ذم المنافقين ولا يذكرون الله الا قليلا وقال النبي عليه السلام مثل الذي يذكر ربه
والذي لا يذكر مثل الحي والميت وقال يقول الله ذكرني في ملأ خير منهم وايضا قال لا تكثر الكلام بغير ذكر الله
فان كثرة الذكر بغير الله عز وجل [illegible] كل احد منكم ان من مضى يوم من ايام مهلته والتقصير [illegible]
[illegible]
عمر واخر الابدان [illegible] شمس حيوته [illegible]
[illegible] الاخلاص والتقوى [illegible]
من مكايد النفس وغوائل الدنيا وزين ايماننا بلباس الاخلاص والتقوى حتى نخرج من الدنيا محبين للقائه
ومحسوبين في زمرة اوليائه انه قريب مجيب والحمد لله
وحده والسلام على من اتبع الهدى

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

والله يقول الحق وهو يهدي السبيل قال الله تعالى ألم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين
وان اعبدوني هذا صراط مستقيم وقال الله تعالى يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة
ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما انه يراكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم وقال الله تعالى حكاية

صفحه اوّل نسخه خطّی «خواطریّه»، کتابخانه مرکز احیاء تراث (میراث اسلامی)

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم سلطت علينا عدوا بصيرا بعيوبنا يرانا هو وقبيله من
حيث لا نراهم اللهم فآيسه منا كما آيسته من رحمتك وقنطه منا
كما قنطته من عفوك وابعد بيننا وبينه كما ابعدت بينه وبين جنتك
انك على كل شيء قدير يقول العبد الفقير الى الله الغني قوام بن محمد
الجرجي تاب الله عليه وغفر له ولوالديه هذا ما جمعته من اقوال المحققين
المكاشفين في بيان الخواطر الشيطانية خلصنا الله تعالى عنه ويرزقنا
الاحتراز عنه بمنه وكرمه والله يقول الحق وهو يهدي السبيل قال الله
تعالى الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو
مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم وقال تعالى يا بني آدم
لا يفتننكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما
سوآتهما انه يريكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم وقال تعالى حكاية
عن الطريد اللعين ثم لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم
وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين وقال تعالى استحوذ عليهم
الشيطان فانساهم ذكر الله وقال تعالى وان الشياطين ليوحون
الى اوليائهم ليجادلوكم وقال تعالى الخناس الذي يوسوس في صدور
الناس من الجنة والناس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
للشيطان لمة بابن آدم وللملك لمة فاما لمة الشيطان فايعاد بالشر
وتكذيب بالحق واما لمة الملك فايعاد بالخير وتصديق بالحق فمن وجد
ذلك فليعلم انه من الله وليحمد الله ومن وجد الاخرى فليتعوذ بالله من
الشيطان الرجيم ثم قرأ الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء الآية

صفحه اوّل نسخه خطّی «الخواطر الشّیطانیّه»، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی

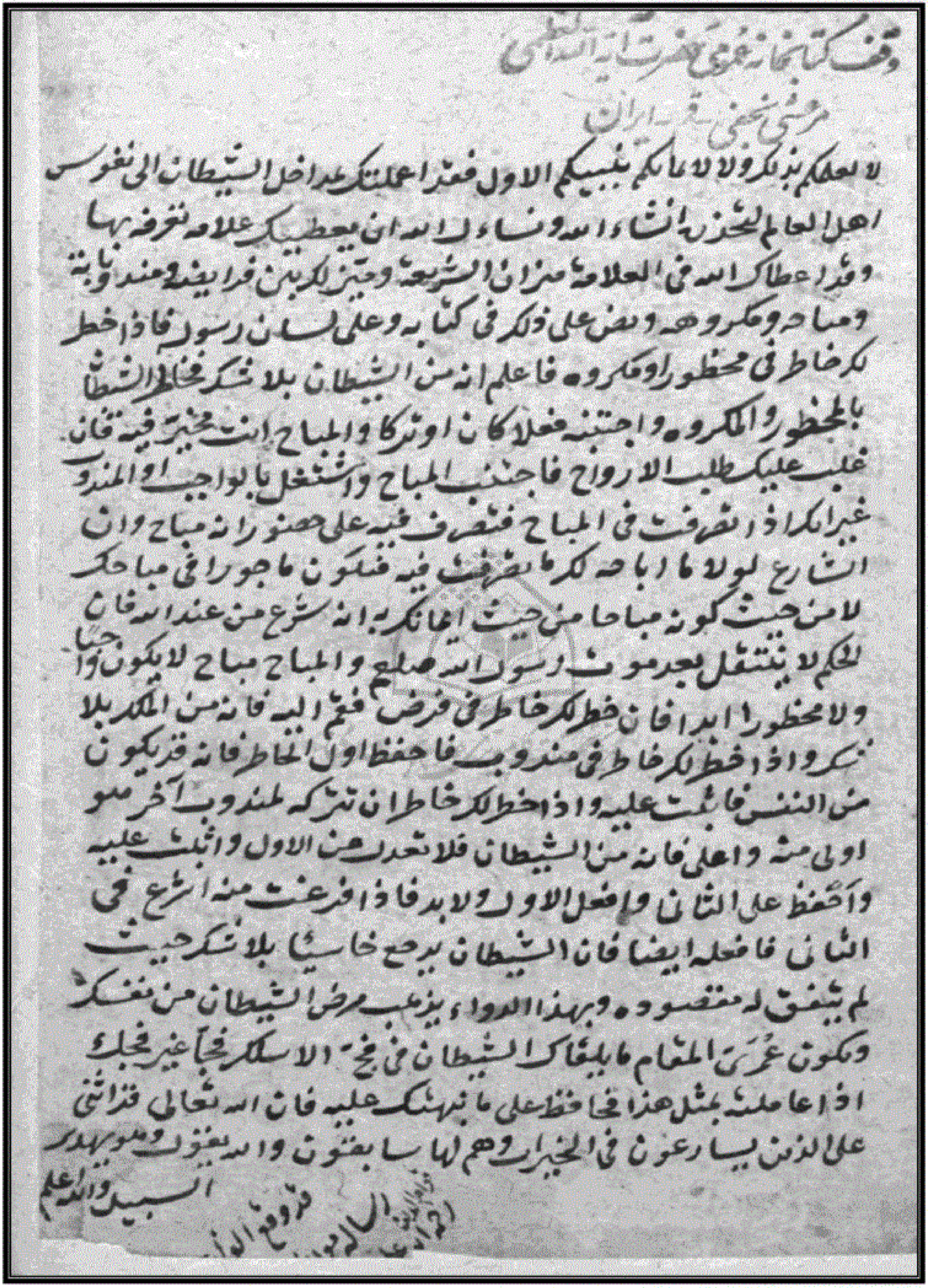

وقف کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی
مرعشی نجفی قم ایران

لا تعلمکم بذلک ولا لأمالکم بتسبیبکم الأول فهذا علامتك عند دخل الشیطان الی نفوس
اهل العالم المحزونات ان شاء الله ونساء الله ان یعطیک علامة تعرفه بها
وهذا عطاک الله فی العلامة میزان الشریعة وتمیز لک بین فرایضه وعند وبه
ومباح ومکروه ونص علی ذلک فی کتابه وعلی لسان رسول فاذا خطر
لک خاطر فی محظور او مکروه فاعلم انه من الشیطان بلا شک فخالف الشیطان
بالمحظور والمکروه واجتنبه فعلا کان او ترکا والمباح انت مخیر فیه فان
غلب علیک طلب الازواج فاجتنب المباح واشتغل بالواجب او المندوب
غیرانک اذا تصرفت فی المباح فتصرف فیه علی حضور انه مباح وان
الشارع لولا اباحه لک ما تصرفت فیه فتکون ماجورا فی مباحک
لا من حیث کونه مباحا من حیث ایمانک به انه شرع من عند الله فان
الحکم لا ینتقل بعد موت رسول الله صلعم والمباح مباح لا یکون واجبا
ولا محظورا ابدا فان خطر لک خاطر فی فرض فقم الیه فانه من الملک بلا
شک واذا خطر لک خاطر فی مندوب فاحفظ اول الخاطر فانه قد یکون
من النفس فاثبت علیه واذا خطر لک خاطر ان تترکه لمندوب آخر هو
اولی منه واعلی فانه من الشیطان فلا تعدل عن الاول واثبت علیه
واحفظ علی الثانی وافعل الاول ولابد فاذا فرغت منه اشرع فی
الثانی فافعله ایضا فان الشیطان یرجع خاسئا بلا شک حیث
لم یتفق له مقصوده وبهذا الدواء یذهب مرض الشیطان من نفسک
ویکون عمرک المقام ما یلقاک الشیطان فی فج الا سلک فجا غیر فجک
اذا عاملته بمثل هذا فحافظ علی ما نبهتک علیه فان الله تعالی قد اثنی
علی الذین یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل والله اعلم

[illegible]

صفحه آخر نسخه خطّی «الخواطر الشّیطانیّه»، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی

رساله سوّم: خواطریّه

۱. زندگی نامه سیّد علی بن شهاب الدّین محمد همدانی

میر سید علی همدانی از عارفان نامی ایران است که نشر و ترویج اسلام در مرزوبوم پهناور شبه قاره- تا حدود زیادی- مرهون اقدامات و کوشش‌های او و یاران و بستگان او است. این مرد بزرگ در ایران، در خانواده‌ای وابسته به هیئت حاکمه، چشم به جهان گشود اما حکومت ظاهری را بی‌ارزش و ناچیز یافت و آن را رها کرد[1] و روی به علم و معنویت و خدمت خلق آورد.

دانش‌های رسمی (ادبیات پارسی و تازی، حکمت عملی- اخلاق و سیاست مدن- عرفان، کلام، فقه، حدیث، تفسیر و حکمت و غیره) را فرا گرفت. قرآن کریم را حفظ کرد و در کنار آموزش، تزکیه نفس و تصفیه باطن را از یاد نبرد و بدین منظور به موازات اهتمام به عبادت و ذکر، به کارهائی پرداخت که هم بت درون را بشکند و هم کمکی به بندگان خدا. مربی او گفت:

> «اگر از برای خدمت آمدی، کفش این غلام سیاه که او است کناس خانقاه، پیش او باید نهاد».

و سید پس از آنکه چندی در پیش پای غلام و دیگران کفش جفت کرد «از شیخ خواست که کار کناسی به او دهند» و این تقاضا بعد از ماه‌ها پذیرفته گردید. پس از مدتی که به کناسی اشتغال داشت شیخ او را به سقائی گماشت. چند گاهی هم به فرمان شیخ به بیل زدن در باغ می‌پرداخت یا سنگ‌ها را از جائی به جائی حمل می‌کرد و چه ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها (گرسنگی کشیدن، سکوت مطلق اختیار کردن بجز هنگام ذکر و ...) که این برنامه‌ها را ادامه داد تا در علم و عمل و تقوی به مقامی بلند رسید و آن‌گاه جهانگردی آغاز کرد و بیست و یك سال تمام در گوشه و کنار دنیا به سیر و سیاحت پرداخته، دوازده حج به جای آورد و مناطق مختلف ایران، شبه قاره، ماوراءالنّهر و پاره‌ای دیگر از متصرفات کنونی شوروی، سیلان، تبت، ممالك عربی، افغانستان و غیره را دید و در این سفرها محنت و مصیبت بسیار کشید:

---

۱. خود می‌گوید: « در امور والد التفات نمی‌کردم بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و امرا».

شکستن کشتی، عقب ماندن از کاروان، عبور از راه‌های دشوار و ناهموار در کوه‌ها و بیابان‌های بی‌آب و گیاه، نبود وسائل مناسب برای مسافرت، گرسنگی‌های طولانی و ... این همه خانه‌به‌دوشی و تحمل رنج‌های آن نیز یك هدف داشت: تبلیغ و ترویج اسلام و انجام وظیفه الهی و انسانی. و این هدفی بود که سید در شبه قاره بیش از همه جا تعقیب می‌کرد و چگونه؟ با تدریس معارف اسلامی و تربیت شاگردان فراوان، با تشکیل مجالس وعظ و خطابه و بر پا کردن حوزه‌هائی برای تهذیب نفوس مریدان، با آموزش دادن مبلغان و واعظان و ایجاد سازمان وسیع و منظمی برای تبلیغ، با اهتمام به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و ایستادن در مقابل مفاسدی که هرجا مشاهده می‌کرد، با راهنمائی حکام و دعوت آنان به عدل و انصاف و رعایت قوانین دینی، با ساختن مسجدها و مدرسه‌ها و خانقاه‌ها و تأسیس کتابخانه‌ها که جملگی به تشویق یا زیر نظر شخص او انجام گرفت، با غلبه بر پیشوایان ادیان غیر اسلامی در مقام مباحثه، با ارائه نمونه مجسم و کاملی از اخلاق اسلامی واقعی و ابعاد گوناگون آن (شجاعت و صراحت لهجه، استقامت و پایمردی، نان خوردن از دسترنج خویشتن، ایثار و مقدم داشتن دیگران بر خود و وقف کردن ما یملك خویش برای بهره رساندن به جامعه و ...) با تألیف و تصنیف و انتشار ده‌ها کتاب و رساله در موضوعات مختلف (تفسیر، حدیث، اخلاق و سیاست، عرفان نظری، سیر و سلوك، دعا، مباحث حکمی و کلامی و فقهی و ادبی، تعبیر رؤیا، مقامات اولیا و غیره).

با همین قبیل برنامه‌ها بود که سید از یك سوی صدها هزار از هندوان را خلعت اسلام پوشاند[1] و هزاران مسلمان ظاهری را به حقیقت‌اسلام نزدیك ساخت و از سوی دیگر ابعاد گوناگون شخصیت خویش را آشکار گردانید.[2]

آثاری از ایشان به چاپ رسیده است:

در کتاب «احوال و آثار میر سید علی همدانی» شش رساله از میرسیّد علی تصحیح و چاپ شده است که عبارتند از:

- رساله فتوتیّه.

---

۱. بسیاری از اینان چنان شیفته اسلام شدند که حتی معابد دوران نامسلمانیشان را با دست خود تبدیل به مسجد می‌کردند.

۲. محمد ریاض، احوال و آثار میر سید علی همدانی(شش رساله)، ص۶-۸.

- مشارب الاذواق.
- رساله درویشیّه.
- السّبعین فی فضائل امیرالمؤمنین.
- ذکریّه.
- مجموعه اشعار .

رساله «اسرار النّقطه» هم از همدانی چاپ شده که آن را در نزد یکی از طلّاب حوزه شیخ عبدالحسین دیدم. و رساله «مرادات دیوان حافظ» از وی نیز در ضمن کتابی چاپ شده است.

۲. متن رساله

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

اللّهم سلّطت علینا عدوّاً بصیراً بعیوبنا یرانا هو و قبیله من حیث لا نراهم[١]، اللّهم فآیسه منّا کما آیسته من رحمتک و قنّطه منّا کما قنّطه من عفوک و أبعد بیننا و بینه کما أبعدت بینه و بین جنّتک. (إنّک علی کلّ شیء قدیر)[٢].

یقول العبد الفقیر إلی الله الغنیّ قوام بن فخر الجرمیّ تاب الله علیه و غفر له و لوالدیه هذا ما جمعته من أقوال المحقّقین المکاشفین فی بیان الخواطر الشّیطانیّة خلّصنا الله تعالی عنه و یرزقنا الإحتراز منه بمنّه و کرمه.[٣]

و الله یقول الحقّ و هو یهدی السّبیل قال الله تعالی: (أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبَنِي ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُواْ الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنِ اعْبُدُونيِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ)[٤] و قال[١] تعالی: (يَابَنيِ ءَادَمَ لَا

---

١. اشارة الی هذه الآیة المبارکة (إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُم) (اعراف:٢٧/٧)

٢. آل عمران:٢٦/٣.

٣. عبارة «اللّهم سلّطت علینا... بمنّه و کرمه» لیست مذکوراً فی نسخة (ا).

٤. یس: ٦٠/٣٦-٦١. (ترجمه: [خطاب آید] ای آدم زادگان، آیا به شما سفارش ننمودم که شیطان را نپرستید، زیرا روشن است که او دشمن بزرگ شماست؟! و مرا پرستش کنید، که این راه مستقیم [سعادت ابدی] است؟!)

يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهَمْ...)[2] و قال[3] تعالى حكاية عن الطّريد اللّعين (ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَن شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ)[4] و قال[5] تعالى: (اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّه)[6] و قال[7] تعالى: (وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُم)[8] و قال[9] تعالى: (الْخَنَّاسِ الَّذِى يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ).[10]

و قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم[11]: «إنّ للشّيطان يابن آدم لمّة و للملك لمّة فأمّا لمّة الشّيطان فايعاد بالشّر تكذيب بالحقّ و أمّا لمّة الملك فايعاد بالخير و تصديق بالحقّ فمن وجد ذلك فليعلم انّه من الله و ليحمد الله و من وجد الاخري فليتعوّذ بالله من الشّيطان الرّجيم ثمّ قرأ: (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاء)[12] الآيَة».[13] و قال عليه السّلام:[1]

---

۱. نسخه (ا): الله.

۲. اعراف: ۷/ ۲۶-۲۷. (ترجمه: ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را فریب دهد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، در حالی که جامه از تن آنان بر می‌کند تا قبایح آنان را در نظرشان پدیدار کند، همانا آن شیطان و بستگانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید)

۳. نسخه (ا): الله.

٤. اعراف: ۷/ ۱۷. (ترجمه: آن گاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می‌آیم (و هر یك از قوای عامله و ادراکی آنها را به میل باطل می‌کشم)، و بیشتر آنان را شکر گزار نعمتت نخواهی یافت)

٥. نسخه (ا): الله.

٦. مجادله: ٥٨/ ١٩. (ترجمه: شیطان بر [دل] آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر خدا را به کلی از یادشان برده)

۷. نسخه (ا): الله.

۸. انعام: ٦/ ۱۲۱. (ترجمه: و اهریمنان سخت به دوستان و پیروان خود وسوسه کنند تا با شما به جدل و منازعه برخیزند)

۹. نسخه (ا): الله.

۱۰. ناس: ١١٤/ ٤-٦. (ترجمه: وسوسه‌گر نهانی آن شیطان که وسوسه و اندیشه بد افکند در دل مردمان چه آن شیطان از جنس جن باشد و یا از نوع انسان)

۱۱. جيء في نسخة (ا): «صلعم» بدل و مخفّف عن «صلّ الله عليه و سلّم».

۱۲. بقره: ۲/ ۲٦۸.

۱۳. هذا الحديث ليس في نسخة (ا) و في بحار النوار ج٦٧ص ۳۹ مع اختلاف يسير بهذه العبارة: «قَالَ ص لِلْقَلْبِ لَمَّتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ إِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

«انّ الشّيطان ليجري من ابن آدم[2] مجري الدّم»[3] و قال عليه السّلام: «لولا ان الشّياطين[4] يحومون علي قلوب بني آدم لينظروا[5] إلي ملكوت السّماء»[6] و قال عليه السّلام: «إنّ الشّيطان يضع خرطومه علي قلب ابن آدم فان ذكر[7] خنس و اذا غفل[8] النعم قلبه»[9].

و قال عليه السّلام: «ما منكم من أحد الّا[10] وكّل به قرينه من الجنّ قالوا و ايّاك يا رسول الله قال و ايّاي الّا انّ الله تعالي اعانني فاسلم فلا يأمرني الّا بخير[11]»[12] قال المفسّرون في معني الشّيطان كلّ من كان طالباً للشّرّ حريصاً عليه فهو شيطان و في الحديث: «نعوذ بالله من شياطين الانس و الجنّ»[13] قيل في الانس شيطان قال نعم يكون من الانس و الجنّ و الدوّاب و الطّير.

امّا شيطان الجنّ فابليس و اتباعه و امّا شيطان الانس كقوله تعالي (انّما ذٰلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَه[14])[15] نعيم بن مسعو الأشجعي و أمّا من الدوّاب فما روي: «أنّ عمر (رضي الله

إِيعَادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ فَمَنْ وَجَدَ ذٰلِكَ فَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ ثُمَّ تَلَا (الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ) الآيَةَ».

١. فی نسخة (ا): «قال رسول الله صلعم» بدل «قال عليه السّلام».

٢. فی نسخة (ا): «آدم» بدل «من ابن آدم».

٣. محمّد بن محمّد شعيري، جامع الأخبار(للشعيري)، ص١٨٠.

٤. فی نسخة (ا): الشّيطان.

٥. فی نسخة (ا): لنظروا.

٦. محمّد محسن فيض كاشانی، الوافي، ج٤، ص١٥٠.

٧. ذكر الله.

٨. فی نسخة (ا): «نسی» بدل «غفل».

٩. ابو عبدالله محيی الدّين محمد ابن عربی، تفسير ابن عربی، ج١، ص٣٤٢. (لم اجد هذا الحديث فی الجوامع الشّيعة و ورد فی منبع المذكور مع إختلاف يسير)

١٠. فی نسخة (ا): و قد.

١١. عبارة «قال و ايّاي الّا انّ الله تعالي اعانني فاسلم فلا يارني الّا بخير» ليست مذكورة فی نسخة (ا).

١٢. محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج٦٠، ص٢٩٨.

١٣. محمد بن علی شوكانی، فتح القدير ج١، ص٥٤.

١٤. آل عمران: ٣/ ١٧٨.

١٥. فی نسخة (ا): يعنی.

عنه) رکب بزدوناً یتبختر فترك منه و قال ما رکبت الّا شیطاناً»[1] و أمّا من الطّیر[2] فما روي في الحدیث: «انّه رأي رجلاً یتّبع حمامة فقال شیطان یتبع شیطاناً»[3] کذا في تفسیر العمدة اعلم ایقظنا الله و ایّاك عن سننة الغفلة بتوفیقه، إنّ مبدأ الأفعال الخواطر ثمّ الخاطر یحرّك الرّغبة و الارادة و الرّغبة تحرّك العزم و النّیّة تحرّك الاعضاء و بعد حرکة الأعضاء[4] یحصل الفعل ضرورة.[5]

و[6] قال صاحب الفتوحات (قدّس الله سرّه):

أساس وجود الفعل في القلب خمسة ... فأولها عند المحقق هاجس

من بعده عین الإرادة قائم ... و هم، و عزم، صادفته[7] الابالس

من بعد هذا: نیة مستقیمة ... تباشر فعل الشخص، و القلب سبائس

قد قیل أیضاً: ثم قصد محقق ... فإن صحّ هذا القول، فالقصد مارس

من قال: إن القصد نیة ... فحسب، فإنّ القصد للقوم خامس[8]

و قال صاحب العوارف (قدّس سرّه): «إعلم أنّ الخواطر بمثابة البذر فمنها ما هو بذر السّعادة و فیها ما هو بذر الشّقاوة فمعرفة الخواطر من اهمّ شأن العبد حتّی ذهب العلماء انّ العلم المفترض طلبه بقوله علیه السّلام: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة»[9] هو علم الخواطر لانّها اوّل الفعل و بفسادها فساد الفعل.

۱. عبارت مذکور در نرم افزار «جامع التّفاسیر» و «جامع الاحادیث ۳/۵» و «عرفان۳» و «کتابخانه اهل بیت (ع)» موجود نبود.

۲. عبارة «فما روي ان عمر رضي الله عنه رکب بزدوناً یتبختر فترك منه و قال ما رکبت الّا شیطاناً و امّا من الطّیر» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

۳. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج١٤، ص٨٤.

٤. عبارة «بعد حرکة الأعضاء» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

٥. نسخة (ا): الخواطر اربع: خاطر ربّانی و خاطر ملکی و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی فلنذکر بخاطر الشّیطانی ان شاء الله تعالی.

٦. عبارة «و قال صاحب الفتوحات» إلی «لا یتبیّن له أن یجتنبه» لیست مذکوراً فی نسخة (ا).

۷. حاشیه نسخه (م): الصّادمة؛ به یکدیگر کوفتن.

۸. محیی الدین بن عربی، مجموعه رسائل ابن عربی، ج۲، ص١٨١.

۹. محمد بن علی کراجکی، کنز الفوائد و التعجب، ج۲، ص ۱۰۷.

و إنّما یتطلع إلی معرفة تمییز الخواطر طالب یتشوق الی ذلک تشوّق العطشان إلی الماء لما یعلم وقع ذلک و خطره و صلاحه و فساده و اکثر الشّوق للمقرّبین و من أخذ فی طریقهم و من أخذ فی طریق الابرار. قد یتشوّق إلی ذلک بعد التشوّق لأنّ التّشوّق الیه یکون علی قدر الهمّة و الطّلب و الارادة و الحظّ من الله الکریم و من هو فی مقام عامّة المؤمنین لا یهتم الی تمییز الخواطر.

و سبب اشتباه الخواطر اربعة اشیاء لا خامس لها إمّا ضعف الیقین أو قلّة العلم بمعرفة صفات النّفس و اخلاقها أو متابعة الهوی بخرم قواعد التّقوی أو محبّة الدّنیا جاهها و مالها و طلب الرّفعة و المنزلة عند النّاس فمن عصم من هذه الاربعة یفرق بین لمّة الملک و لمّة الشّیطان و من إبتلی بها لا یعلمها و لا یطلبها و إنکشاف بعض الخواطر دون البعض بوجود بعض هذه الاربعة دون البعض و أقوم النّاس بتمییز الخواطر أقومهم بمعرفة النّفس و معرفة النّفس غیر المناد لا یکاد تیسّر الّا بعد الاستقصاء فی الزّهد و التّقوی و اتّفق المشایخ علی أنّ من کان أکله من الحرام لا یفرق بین الإلهام و الوسوسة و ینبغی أن یعلم العبد قطعاً أنه مهما بقی علیه أثر من الهوی و إن دقّ و قلّ، یبقی علیه بحسبه بقیة من إشتباه الخواطر»[1] انتهی کلامه رحمه الله.

و قال الشّیخ ابو محمّد البصری رحمه الله: «الخواطر أربع. خاطر فی النّفس و خاطر فی الشّیطان و خاطر فی الملک و خاطر من الحقّ. فالّذی من النّفس یحسّ به من أرض القلب و الّذی من الحقّ من فوق القلب والّذی من الملک عن یمین القلب و الّذی من الشّیطان من یسار القلب»[2] و الّذی ذکره إنّما یصحّ لعبد أذاب نفسه بالتّقوی و تصفی وجوده و إستقام ظاهره و باطنه فیکون قلبه کالمرآت المجلوّة لا یأتیه الشّیطان من ناحیة الّا و یبصره فاذا اسودّ قلبه و علاه الدّین لا یبصر الشّیطان. قال (صلعم): «إنّ العبد اذا اذنب ذنباً نکث فی قلبه نکتة سوداء فان هو نزع و استغفر و تاب صقل و إن عاد زید فیه حتّی یعلو قلبه»[3]

---

۱. شهاب الدّین ابو حفص سهروردی، عوارف المعارف، ج۲، ص۵۱۲ - ۵۲۰.

۲. السکندری، احمد بن عطاء الله، ۱۴۲۳ ق، عنوان التوفیق فی آداب الطریق، ص ۱۱۸. (مع إختلاف یسیر)

۳. ابو القاسم پاینده، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ص ۲۸۴. (مع إختلاف یسیر)

و قال علیه السّلام: «إذا بلغ العبد أربعین سنة و لم یتب فحینئذ الشیطان قبّل علی وجهه و قال هذا وجه لا یفلح».[1] قال الله تعالی: (کَلاَّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُون)[2] و ذکر بعض العلماء خاطر خامس و هو خاطر العقل متوسّط بین الخواطر الاربعة یکون مع النّفس و العدوّ لوجود التّمییز و اثبات الحجّة علی العبد؛ إذ لو فقد العقل سقط العقاب و قد یکون مع الرّوح و الملک لیوقع الفعل مختاراً و یستوجب الثّواب و لا یبعد أن یقال خاطر العقل أصله تارة من دواعی النّفس و تارة من دواعی الملک و تارة من دواعی الشّیطان و لیس للعقل خاطر علی الاستقلال لانّ العقل عزیزة ینتهی بها إدراک العلوم. فعلی هذا لا یزهد الخواطر علی الاربعة فخاطر العقل مندرج تابعة فی خاطر الملک و تابعة فی خاطر النّفس و الشّیطان.

و اعلم أنّ رسول الله (صلعم) لم یذکر غیر اللمّتین و هذان اللّمتان هما الاصل و الخاطران الآخران فرع علیهما لأنّ لمّة الملک إذا حرکت الرّوح إهتزّ الرّوح بالهمّة الصّالحة الی خطائر القرب فورد علیه عند ذلک خواطر من الحقّ فیکون أصل خواطر الحقّ لمّة الملک و لمّة الشّیطان اذا حرکت النّفس مالت بجبلّتها الی مرکزها من الغریزة و الطّبع فظهرتها بحرکتها خواطر ملایمة لغریزتها و طبیعتها و هواها فصارت خواطر النّفس نتیجة لمّة الشّیطان فاصلهما لمّتان تنتجان اخریین.

و ذکر بعض العلماء: أنّ لمّة الملک و لمّة الشّیطان وجدا لحرکة النّفس و الرّوح و انّ النّفس إذا تحرّکت قدح من جوهرها ظلمة سکنت فیها فتحدّث منها فی القلب همّة سوء فینظر الشّیطان إلی القلب فیقبل بالإغواء و الوسوسة و ذکر أنّ حرکة النّفس یکون إمّا هویً هو عاجل حظّ النّفس أو امنیة هی عن الجهل الغریزی أو دعوی حرکة أو سکون و هو آفة العقل و محنت القلب و لایرد هذه الثّلاثة إلّا بأحد معانی ثلاثة بجهل أو غفلة أو طلب فضول ثمّ یکون من هذه الثّلاثة ما یجب نفیه فإنّها ترد بخلاف [...] و منها ما یکون نفیها فضیلة إذا أوردت بمباحات و ذکر أنّ الرّوح إذا تحرّک قدح من جوهرها نور ساطع یظهر من ذلک النّور فی القلب همّة عالیة بأحد معانی ثلثة إمّا بفرض امر به أو بفضل ندب الیه أو بمباح یعود صلاحه إلیه و هذا الکلام یدلّ علی أنّ حرکة الرّوح و النّفس هما الموجبان للتّمنّی.

---

۱. علی بن حسن طبرسی، مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ۱۶۹. (مع إختلاف یسیر)

۲. مطففین: ۸۳/ ۱۴.

قال صاحب العوارف (قدّس سرّه): و عندی -و الله أعلم- انّ اللمّتين يتقدّمان علی حركة الرّوح و النّفس فحركة الرّوح من لمّة الملک و من حركة الرّوح الهمّة العالية و هی من بركة لمّة الملک و حركة النّفس من لمّة الشّيطان و من حركة النّفس الهمّة الدّنية و هی من شوم لمّة الشّيطان فلنذكر أصناف الخواطر الشّيطانية ليحترز منه الطّالب لأنّ من لا يعرف الشّرّ لا يتبيّن له أن يجتنبه.

فاعلم إنّ الشّيطان قسمان: قسم حسی و قسم معنوی. ثمّ القسم الحسی من ذلک علی قسمين: شيطان انسی و شيطان جنّی. يقول الله تعالی[1]: (شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ)[2] فجعلهم اهل افتراء علی الله و حدّث فيما بينهما فی الانسان شيطان معنوی و ذلک انّ الشيطان الجن و الانس إذا ألقی فی قلب الانسان امراً ما يبعد عن الله به فقد يلقی امراً خاصّاً و هو خصوص مسئلة بعينها و فتح له بذلک طريقاً الی الوجوه و لا يفطن لها الجنی و لا الانسی و هو يستنبط فی تلک الوجوه شبهاً اذا تكلّم بها يعلم منه ابليس الغواية فتلک الوجوه التی ينفتح له فی ذلک الطّريق الذی القاه إليه أوّلاً شيطان الانس و الجنّ يسمّی الشياطين المعنويّة لأنّ كلّ واحد من شياطين[3] الجنّ و الانس يجهلون ذلک و ما قصدوه علی التّعيين.

و إنّما أرادوا بالقصد الاول فتح هذا الباب عليه و علی هذا جری اهل الأهوآء فانّ الشّياطين[4] الّفت إليهم اصلاً صحيحاً لا يشكون فيه ثمّ طرأت عليهم التّلبيسات من عدم الفهم حتّی ضلّوا فينسب ذلک إلی الشّيطان الفت بحكم الأصل و لو علموا أنّ الشّيطان فی تلک المسئلة[5] تلميذ له يتعلّم منه و أكثر ما ظهر ذلک فی الشّيعة و لا سيّما فی الامامية منهم قد خلت عليهم شياطين[6] الجنّ اولاً بحبّ أهل البيت و رأوا أنّ ذلک من أسنی القربات إلی الله تعالی لو[7] وقفوا و لا يزيدون عليه الاّ انّهم تعدّوا من حبّ أهل البيت الی طريقين منهم من

---

۱. لفظ «الله» ليس مذكوراً فی نسخه (ا).

۲. انعام: ٦/ ١١٢.

۳. فی نسخة (ا): «شيطان» بدل «شياطين».

٤. فی نسخة (ا): «الشّيطان» بدل «الشّياطين».

۵. فی نسخة (ا): «المسائل» بدل « المسئلة».

٦. فی نسخة (ا): «شيطان» بدل «شياطين».

۷. فی نسخة (ا): «و كذلک فی نفس الأمر» بدل «لو».

تبدی إلی بغض الصّحابة من حیث لم یقدموهم و تخیّلوا أنّ اهل البیت[1] أولی بهذه المناصب الدّنیویة[2] و طائفة زادت علی سبّ الصّحابة القدح فی رسول الله و فی جبرئیل و فی الله جلّ جلاله[3] حیث لم ینصوا علی رتبتهم و تقدیمهم فی الخلافة و هذا کلّه واقع من أصل صحیح و هو حبّ أهل البیت.[4]

قال الشّیخ الغزالی (رحمة الله علیه): إعلم[5] أنّ من مکاید الشّیطان أن یعرض الشرّ فی معاریض الخیر و التّمییز بینهما غامض و أکثر العباد به یهلکون فإنّ الشّیطان لا یقدر إلی دعائهم إلی الشّرّ الصّریح فیصوّر[6] الشرّ فی صورة الخیر کما یقول للعالم بطریق الوعظ: اما تنظر الی الخلق و هم موتی من الجهل هلکی من الغفلة قد اشرفوا علی النّار[7] و امّا لک، رحمة علی عباد الله تنقذهم من المعاطب و قد أنعم الله علیک بقلب بصیر و لسان زلق و لهجة مقبولة فکیف تکفر بنعمة الله و تتعرض لسخطه و تسکت عن إشاعة العلم و دعوة الخلق الی الصّراط المستقیم و لا یزال یستجرّه[8] بلطائف الحیل[9] إلی أن یشتغل بالنّاس ثمّ یدعوه إلی أن یتزیّن لهم و یتصنّع بتحسین اللفظ[10] و اظهار الخیر و یقول إن لم تفعل ذلک سقط وقع کلامک من قلبهم و لم یهتدوا إلی الحقّ فلا یزال یقرّر ذلک و هو فی أثنائه یؤکد فیه[11] شوائب الرّیا و قبول الخلق و لذّة الجاه و التّعزّز بکثرة[12] العلم و النّظر إلی الخلق بعین

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. عبارة «الی طریقین منهم من تعدّی الی بعض الصحابة من حیث لم یقدموهم و یخیلوا انّ اهل البیت» لیست مذکوراً فی نسخة (ا).

۲. فی نسخة (ا): «الدّتیاویّة» بدل «الدّنیویّة».

۳. فی نسخة (ا): «عزّ و جلّ» بدل «جلّ جلاله».

٤. ابو محمد روزبهان بقلی شیرازی، تقسیم الخواطر، ص۱۸-۱۹.

٥. لفظ «إعلم» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

٦. فی نسخة (ا): «فیبصر» بدل «فیصوّر».

۷. لفظ «النّار» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

۸. فی نسخة (ا): «یسخره» بدل «یستجرّه».

۹. فی نسخة (ا): «الجهل» بدل «الحیل».

۱۰. کلمة «اللفظ» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

۱۱. «فیه» لیس مذکور فی نسخة (ا).

۱۲. نسخة: «النّظر و» اضیفت.

الاستصغار فیستدرج المسکین بالنّصح[1] الی الهلاک فیتکلّم و هو یظنّ أنّ قصده الخیر و إنّما قصده الجاه و القبول فیهلک[2] بسببه و هو یظنّ انّه عند الله بمکان[3] و هو ممّن قال فیهم رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: «إنّ الله یؤیّد هذا الدّین بأقوام لا خلاق لهم»[4] و «إنّ الله لیؤیّد هذا الدّین بالرّجل الفاجر[5]»[6] إنتهی کلامه رحمه الله.[7]

و قال الشّیخ نجم الدّین الکبری (قدّس سرّه) فی فواتح الجمال فی بیان اقسام الخواطر: «و أمّا خاطر الشّیطان فانّه یدعوا الی الضّلالة فاذا دعی إلی الذّنب و امتنع المجاهد و نفی الخاطر دعاه الی نوع آخر من الذّنوب و قد یکون خاطر الشیطان فی صنوف العبادات[8] و انواع الخیرات و حبّ الکرامات و هو لایزال[9] مع المرء حتّی یخلص فاذا أخلص فارقه و لم یطمع فیه و الشّیطان یوافق النّفس فی خواطرها اذا کانت خبیثة و یسوّل لها و یمثل القبح حسناً و خاطر الشیطان ذو فنون[10] و خاطر النفس ذو فنّ واحد و النفس کالصبّی و عدوّها الشیطان یسوّل لها الشیء فتصدقه لصغرها و الشیطان بالغ فی المکر و الحیل یأتی الانسان من جمیع الطرف[11] الا من باب الاخلاص فکن یا حبیبی مخلصاً و لو کنت فی الاخلاص فلا[12] تری نفسک فی مقام الاخلاص فانّها شائبة فی الاخلاص فیدخل علیک الشیطان».[13]

۱. فی نسخة (ا): «فیستدرجه النّصح» بدل «فیستدرج المسکین بالنّصح».
۲. فی نسخة (ا): «فی الهلاک» بدل «فیهلک» و ما جیء فی نسخة (ا) لم یصحّ.
۳. فی نسخة (ا): «أنّ له عند الله المکان» بدل «انّه عند الله بمکان».
٤. محمّد باقر مجلسی، بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمّة الأطهار، ج۹۷، ص٤۸. (مع اختلاف یسیر)
۵. محدّث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۳ (خاتمه)، ص۷۳.
٦. ابو حامد محمد غزالی، إحیاء علوم الدین، ج۸، ص۵۲-۵۳.
۷. فی نسخة (ا): «رحمة الله علیه» بدل «رحمه الله».
۸. فی نسخة (ا): «العبادة» بدل «العبادات».
۹. فی نسخة (ا): «لا ینال» بدل «لا یزال».
۱۰. عبارة «خاطر الشیطان ذو فنون» لیست مذکورة فی نسخة (ا).
۱۱. فی نسخة (ا): «الطّرق» بدل «الطّرف».
۱۲. کلمة «فلا» لیست مذکورة فی نسخة (ا).
۱۳. نجم الدین کبری، فوائح الجمال و فواتح الجلال، ص۱٤۱-۱٤۲.

قال بعضهم: صدق الإخلاص نسيان رؤية الاخلاص بدوام النّظر الى الحقّ[1]. قال الدقاق (قدّس سرّه) : «الاخلاص التوقی عن ملاحظة الخلق، و الصدق: التنقی عن مطالعة النفس فالمخلص لا رياء له، و الصادق: لا إعجاب له[2]».

قال ذو النون المصری: «ثلاثة من علامات الإخلاص: استواء المدح و الذم مع العامة، و نسيان رؤيتهم في الأعمال نظرا إلى اللّه، و اقتضاء ثواب العمل في الآخرة»[3] ثمّ قال[4] و علامة خاطره، أنه إذا خطر: تستعجل و لا تجد منه فی القلب راحة و كأنك استقبلت الظلمات. و يمازجك الرياء و الالتفات إلی سوی الله تعالی، و قد تندقّ أعضاؤك من نزوله عليك.[5]

قال الغزالی رحمه الله: «روی أنّ محمّد بن الواسع (رحمه الله) كان يقول كلّ يوم بعد الصّلوة الصّبح «اللهمّ إنّک سلّطت علينا عدوّاً بصيراً بعيوبنا يرانا هو و قبيله من حيث لا نراهم»[6]، اللّهم فآيسه منّا كما آيسته من رحمتک و قنّطه منّا كما قنطته من عفوك، و باعد بيننا و بينه كما باعدت بينه و بين رحمتك، إنك علی كل شيء قدير. قال فتمثل له ابليس يوما في طريق المسجد، فقال له يا ابن واسع، هل تعرفني؟ قال و من أنت؟ قال انا ابليس .قال و ما تريد؟ قال اريد أن لا تعلم احداً هذه الاستعاذة و لا اتعرض لک ابداً. قال و الله لا امنعها لمن ارادها فاصنع الآن ما شئت و روی عن عبد الرحمن ابن ابی ليلاء (رضع)[7] : قال كان شيطان يأتی النبیّ صلعم[8] و بيده شمعة من نار فيقوم من بين يديه و هو يصلّی فيقرأ و يتعوذ فلا يذهب فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال له قل أعوذ بكلمات الله التامات التی يجاوزهنّ بر و لا فاجر من شرّ ما يلج فی الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من فتن الليل [و النّهار] و من طوارق الاطارق بخير يا رحمن[9] فطفئت شمعته و خرّ علی

---

١. ابو حامد محمد غزالی، مجموعة رسائل الإمام الغزالی، ص ١٠٤.

٢. ابوالقاسم عبد الكريم قشيری، الرسالة القشيرية، ص٣١٥.

٣. محيی الدين ابن عربی، الكوكب الدری فی مناقب ذی النون المصری، ص٧٦.

٤. عبارة «قال بعضهم» إلی «ثمّ قال» ليست مذكورة فی نسخة (ا).

٥. نجم الدين كبری، فوائح الجمال و فواتح الجلال، ص١٤٢. (مع اختلاف يسير)

٦. اشارة الی هذه الآية المباركة (إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُم) (اعراف:٢٧/٧)

٧. «رضع» مخفّف رضی الله عنه.

٨. «صلعم» مخفّف صلّ الله عليه و سلّم.

٩. فی كتاب احياء علوم الدّين، ج٨، ص٦٦: «و من طوارق اللّيل و النّهار، إلّا طارقا يطرق بخير يا رحمن» بدل «و من طوارق الاطارق بخير يا رحمن».

وجهه[1]»[2] و[3]روی انّ ابلیس تمثل یحیی بن زکریا علیهما السلام فقال له انصحک قال لا ارید و لکن اخبرنی عن بنی آدم قال هم عندنا ثلاثة اصناف: أمّا الصنف الاوّل فهو اشدّ الاصناف علینا نقبل علیه حتی نفتنه و نستمکن منه ثمّ یفزع الی الاستغفار و التوبة فیفسد علینا کلّ شیء ادرکناه منه ثمّ نعود علیه فیعود فلا آیس منه و لا ندرک منه حاجتنا فنحن عنه فی عناء و امّا الصنف الثانی فهم فی ایدینا کالکرة فی ایدی الصّبیان نلعب بهم کما نشاء و امّا الصنف الثالث فهم مثلک معصومون لا نقدر منهم علی شیء[4] فان قیل کیف یتمثل الشیطان لبعض الناس دون بعض[5] و اذا رأی صورته فهی صورته الحقیقیة او هی مثال له یتمثل به؟ و ان کان فی صورته الحقیقیة فکیف یری بصور مختلفة؟ و کیف یری فی وقت واحد فی مکانین؟ و علی صورتین حتی یراه شخصان فی صورتین[6] مختلفین؟

فاعلم أنّ الملک و الشّیطان لهما صورتان هی حقیقة صورتهما فلا یدرک حقیقة صورتهما بالمشاهدة الّا بانوار[7] النبوّة فما رأی النبی (صلعم)[8] جبرئیل علیه السلام فی صورته إلّا مرّتین و ذلک انّه علیه السلام سأله أن یریه نفسه علی صورته فواعده ذلک بحراء فطلع له جبرئیل فسدّ الافق من المشرق الی المغرب و رآه مرّة اخری علی صورته لیلة المعراج عند سدرة المنتهی[9] و انّما کان یراه فی صورة الآدمی غالباً و کان یراه فی صورة دحیة الکلبی و کان رجلاً حسن الوجه[10] فالاکثر انّه یکاشف اهل المکاشفة من ارباب القلوب بمثال صورته

---

۱. ابو حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدّین، ج۸، ص۶۶.

۲. «قال الغزالی رحمه الله روی أنّ محمّد» الی «و خرّ علی وجهه» لیست فی نسخة (ا).

۳. فی نسخة (ا) : [...] یا غیاث المستغیثین اغثنی فصرف عنک. قال الشّیخ الغزالی رحمة الله علیه: أنّ محمّد بن الواسع رحمة الله علیه.

۴. ابو نعیم احمد بن عبد الله اصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج۸، ص۱۴۸.

۵. عبارة «دون بعض» لیست مذکورة فی نسخة (ا).

۶. «فی صورتین» لیس مذکوراً فی نسخة (ا).

۷. فی نسخة (ا): «انواع» بدل «انوار».

۸. فی نسخة (ا): «صلّ الله علیه و سلّم» بدل «صلعم».

۹. «و ذلک انّه علیه السلام سأله أن یریه فسه علی صورته قواعده ذلک بحراً فطلع له جبرئیل فسد الافق من المشرق الی المغرب ورآة مرّة اخری علی صورته لیلة المعراج عند سدرة المنتهی» لیس مذکوراً فی نسخة (ا).

۱۰. «و کان یراه فی صورة وحیة الکلبی و کان رجلاً حسن الوجه» لیس مذکوراً فی نسخة (ا).

فیتمثل الشیطان له فی الیقظة فیراه بعینه و یسمع کلامه و یقوم ذلک مقام حقیقة صورته[1] کما ینکشف فی المنام لأکثر الصالحین و انّما المکاشف فی الیقظة هو الذی ینتهی الی رتبة لا یمنعه اشتغال الحواس عن المکاشفة التی یکون فی النوم فیری فی الیقظة ما یراه غیره فی النوم.

کما روی انّ عمر بن عبد العزیز[2] قال انّ رجلاً سأل ربّه تعالی ان یریه موضع[3] الشیطان من قلب ابن[4] آدم فرأی فی النوم جسد رجل یشبّه البلور یری داخله من خارجه و رأی الشیطان فی صورة ضفدع قاعد علی منکبه الایسر بین منکبه و اذنه، له خرطوم طویل دقیق قد ادخله من منکبه الایسر الی قلبه یوسوس الیه فاذا ذکر الله خنس و مثل هذا قد یشاهد بعینه فی الیقظة و قد رآه بعض المکاشفین فی صورة کلب جاثم[5] علی جیفة یدعوا النّاس الیها و کانت الجیفة مثال الدنیا و هذا یجری مجری مشاهدة صورته الحقیقة[6] فالمقصود ان تصدق بأنّ الشیطان ینکشف لأرباب القلوب و کذا الملک تارةبطریق التمثیل و المحاکات کما فی النوم و تارة بطریق الحقیقة و الاکثر هو التمثّل بصورة محاکیة المعنی الاّ انّه یشاهد بالعین مشاهدة محققة و ینفرد بمشاهدته المکاشف دون من حوالیه کالنائم[7] انتهی کلامه رحمه الله.

و قال الشیخ فی فواتح الجمال «غبت، فرأیت الشّیطان فعرفته، ثمّ نکّرت علیه الأمر لأستمحنه: أیصدق أم یکذب. فسألته: من أنت، و ما اسمک؟ فقال: رجل غریب، و اسمی یوناق! فقلت[8]:[1] و طلب المعرفة منه تعالی فإنه إذا أتی بهذا الأدب یعان و یغاث و یتبین له اهل الخاطر لطلب حظ أو طلب حق، فإن کان للحق أمضاه، و إن کان للحظ نفاه.

---

۱. «فیتمثل الشیطان له فی الیقظة فیراه بعینه و یسمع کلامه و یقوم ذلک مقام حقیقة صورته» لیس مذکوراً فی نسخة (ا).

۲. نسخه (ا): «رح» اضیف.

۳. فی نسخة (ا): «رجل سأل الله عزّ و جلّ أن یراه مواضع» بدل «انّ رجلاً سأل ربّه تعالی ان یریه موضع».

٤. فی نسخة (ا): «بنی» بدل «ابن».

٥. فی نسخة (ا): «أی قاعد» اضیف.

٦. ملّا محسن فیض کاشانی، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج٥، ص٧٣-٧٤. (مع اختلاف یسیر)

٧. ابو حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدّین، ج٨، ص٧٢.

٨. زیدت فی نسخة (ا): «بل أنت عزازیل! فماذا تصنع؟ فجری بیننا ما جری؛ من جملة ذلک أنی رأیت ثیابی مخیطة بثیابه. فقلت له شبهه العاجز المستجیر المستخبر بما ینجو الإنسان عنک؟ فقال: لا ینجو عنی حتی یفصل ثیابه عن

ثیابی! و عمی و هذه الواقعة مفسرة لقوله علیه السلام: «الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم، ألا فضیّقوا مجاریه بالصوم». و هو معنی قوله علیه السّلام: «الإیمان عریان و لباسه التّقوی حافظ القلوب عن نزغات الشیطان» [نجم الدین کبری، فوائح الجمال و فواتح الجلال، ص۲۴۲. (مع اختلاف یسیر)]. روی عن عبدالرّحمن بن ابی عبیدة ثمّ قال الشّیخ (قدّس سرّه): «و اعلم ان الحقّ جلاله- بلطیف شأنه- ربما یوصل العباد إلی مقام القرب بواسطة الشیطان! فإن الشیطان یلقی فی قلوبهم حبّ العبادات لمراءاة الخلق، فإذا عبدوا اللّه لأجل التفات الخلق إلیهم، ازدادوا رغبة فینغمسون فی بحر التعبّد. و العبادة تأبی أن تکون إلّا للحق! فیجدون طعم لذّة العبادات للحقّ، بواسطة الأذکار، و تظهر لوازم العبادات و الأذکار- من العلوم و الأسرار و الأنوار- فیعرضون عن الخلق و یستقبلون الحقّ» [همان، ص۱۴۲]. ثمّ قال الشّیخ (قدّس سرّه): «و للشّیطان لطائف عجیبة من الإضلال، فیصل کلّ أحد بحسب ما یلیق بذلک: أمّا للجهّال، فیضلّهم بجهالتهم؛ و أمّا العلماء و الزّهّاد، فیضلّهم من نوع آخر: أمّا العالم إذا أراد أن یعمل بعلمه، فیأتیه و یقول: حصل لك جمیع أنواع العلوم حتّی اشتغلت بالعمل؟ فهلّا عملت بقوله (عم): «لفقیه واحد أشدّ علی الشّیطان من ألف عابد»؟ و یقرأ علیه قوله: ﴿وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾ [مجادله:۱۱/۵۸]، و قوله (تعالی): ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾ [طه:۱۱۴/۲۰]. و النّفس توافقه و تمنّی صاحبها و یقول: الأیّام و الأعوام کثیرة، فتعلّم الآن و عسی أن تعمل بذلك في عمرك إلی أن تأتیه المنیّة بغتة و فجأة. [محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، کسر أصنام الجاهلیة، ص۱۱۷-۱۱۸. (مع اختلاف یسیر)]

قال الشّیخ (قدّس سرّه): کنت منقطعاً الی اللّه عزّ و جلّ، فی الخلوة بذکره، فجاء الّلعین و اکثر الحیل لیتشوّش علیّ الخلوة و الذّکر. فقال: إنّك رجل عالم متّبع آثار الرّسول (علیه السّلام)، فلو اشتغلت الآن بطلب الآثار عن المشایخ الحفّاظ، کان خیرا لك من هذا. و لو بقیت في المجاهدة، یفوت عنك الأسناد العالیة من المشایخ الکبار. فکدت أزیغ بوسوسته. فهتف لي هاتف: «من یستطیع أن یسمع الأخبار من غیر واسطة فحرام علیه سمعها بوسائط». و تذکّرت قول الشّیخ محمّد بن السّلمي (رحمة الله علیه) في آخر عمره: «أستغفر اللّه من علوّ الأسناد و من زخارف الدّنیا»، فعلمت أنّ هذا الخاطر من وساوسه، [...] فانتقل إلی وسوسة أخری، فقال: ما أحسن ما تعرف حیلي و وساوسي! فلو جمعتها و جعلتها کتابا سمّیته حیل المرید علی المرید، کان ذخرا لك في الدّنیا و الآخرة، یستمسك به الطّالبون و ینجون به من مکاید الشّیطان. [همان، ص۱۱۸-۱۱۹. (مع اختلاف یسیر)] [...] فقلت لا یصلح الّا باذن الشّیخ فشاورت الشّیخ فی الغیب [...] انّ الله یحفظك عن هذا الخاطر فإنّه خاطر الشّیطان یرید أن یقطع علیک الوقت و الذّکر و الانس [...] فإذا خطر خاطر بقلبك فشاور فیه الشّیخ فإن قال لک هذا خاطر الحقّ فاعلم أنّه کذلک و إن قال هذا خاطر الشّیطان أو کیت کیت فاعلم أنه کذلك، ما لم تصل إلی الذوق، فإذا وصلت إلی الذوق وقت الخاطر و عرفته فقد میّزته عن غیره کما تعرف بین الحلو و المر و کذلک بین الحلوین و المرین هذا اذا کان الذّوق [سلیماً] أما إذا فسد الذوق فقد تجد الحلوّ مرّا، کما یجد المریض الماء الزلال مرا فکذلك، نسبة مبدأ هذا الأمر إلی منتهاه، فإن مبدأه مرض و منتهاه صحة. فإن القلب ذو مرض فی الابتداء، فإذا داواه الشیخ الحاذق، صحّ و صار سلیما، و کان یذوق فی الأول حلاوة العبادة مرارة، و مرارة المعصیة حلاوة؛ فاذا صحّ القلب و سلم ذوقه،

یجد من العبادة حلاوة و من المعصیة حرارة فإن قیل هل یسقط التکلیف [عن عبادة الخواص؟ بمعنی أن التکلیف] مأخوذ من الکلفة، و هی المشقة. فیعبدون اللّه بلا مشقة و لا کلفة،بل یتلذّذون بها! فإن الصلاة مناجاة، و مهما کان العابد موافقا للشیطان مخالفا للرحمن، لم یجد لذة المناجاة بل یشقّ علیه ذلك، فإن مناجاة المخالف صعبة شاقة علی البدن و أما إذا وافق الرحمن و عادی الشیطان، کانت الصلاة مناجاة الحبیب و هو ألذّ الأشیاء.حکی عن الخضر

ثم من الناس من لا يسعه [فى صحته] إلا الوقوف على الحق دون الحظ، و إن أمضى خاطر الحظ يصير ذلك ذنب حاله، فيستغفر من الذّنب.

و من الناس من يدخل فى تناول الحظ، و يمضى خاطره بمزيد علم لديه من عند اللّه تعالى، و هو علم السعة لعبد مأذون له فى السعة، عالم بالإذن، فيمضى خاطر الحظ على بصيرة من أمره، عالم بزيادته و نقصانه، لا يقاس على حاله، و لا يدخل فيه بالتقليد طالب، لأنه أمر خاص لعبد خاص.

و إذا كان شأن العبد تمييز خواطر النفس فى مقام تخلصه من لمات الشيطان، تكثر لديه خواطر الحق و خواطر الملك، و تصير الخواطر الأربعة فى حقه ثلاثا، و يسقط خاطر الشيطان إلا نادرا لضيق مكانه من النفس.

لأن الشيطان يدخل بطريق اتساع النفس، و اتساع النفس باتباع الهوى و الاخلاد إلى الأرض، و من ضايق النفس على التمييز بين الحق و الحظ ضاقت نفسه، و سقط محل الشيطان إلا نادرا لدخول الابتلاء اليه.

ثم من المرادين بمقام القرب من إذا صار قلب سماء مزينا بزينة كوكب الذكر، يصير قلبه سماويا فيرقى و يعرج بباطنه و معناه و حقيقته فى طبقات السموات. و كلما يرقى تتضاءل النفس المطمئنة، و يبعد عنه و تبعد خواطرها، حتى يجاوز السموات بعروج باطنه. كما كان لرسول اللّه صلعم بظاهره و قالبه، فإذا استكمل العروج تنقطع عنه خواطر الحق أيضا.

لأن الخواطر رسول، و الرسلة إلى من بعد، و هذا قريب، و هذا الذى وصفناه نازل ينزل به و لا يدوم، بل يعود فى هبوطه إلى منازل مطالبات النفس و خواطره، فتعود إليه خواطر الحق و خواطر الملك.

و ذلك أن الخواطر تستدعى وجودا، و ما أشرنا إليه حال الفناء فلا خاطر، و خاطر الحق انتفى لمكان القرب، و خاطر النفس بعد [عنه] لبعد النفس، و خواطر الملك تخلف عنه كتخلف جبريل فى ليلة المعراج عن رسول اللّه صلعم حيث قال: لو دنوت أنملة لا حترقت.

(عليه السّلام) أنه كان يقول: إن الناس يقولون فى حلوليّ، و إنى أقول بسقوط التكليف عن عباد اللّه فكيف أكون حلوليّا، و لا أدرى فى الوجود سوى اللّه! و كيف أقول بسقوط و لى ورد فى حال صباى ما فاتنى إلى هذا الوقت! و لكنى أقول: لا كلفة فى عبادة الخواص. [نجم الدين كبرى، فوائح الجمال و فواتح الجلال، ص١٤٥-١٤٨. (مع اختلاف يسير)]».

١. «و طلب المعرفة منه تعالى» الى «أقربهما إلى مخالفة هوى النفس» ليس مذكوراً فى نسخة (ا).

و تكلم الشيوخ فى الخاطرين إذا كانا من الحق أيهما يتبع. قال الجنيد: الخاطر الأول و قال ابن عطاء: الثانى و قال عبد اللّه بن خفيف: هما سواء، لأنهما من الحق، فلا مزية لأحدهما على الآخر.

و قالوا: الواردات أعم من الخواطر، لأن الخواطر تختص بنوع خطاب او مطالبة، و الواردات تكون تارة خواطر، و تارة وارد سرور، و وارد حزن، و وارد قبض، و وارد بسط.

و قيل: بنور التوحيد يقبل الخاطر من للّه، و بنور المعرفة يقبل من الملك، و بنور الإيمان ينهى لنفس، و بنور الإسلام يرد على العدو.

و من قصر عن درك حقائق الزهد، و تطلع إلى تمييز الخواطر، يزن الخواطر أولا بميزان الشرع، فما كان من ذلك محرما أو مكروها ينفيه، فإن استوى الخاطر أن فى نظر العالم ينفذ أقربهما إلى مخالفة هوى النفس.[1]

و قال صاحب الفتوحات: «اعلم انّ الله تعالى يجعل لك علامة تعرف بها مراتب خواطرك و مما تعرف به الخواطر الشيطان و إن كانت في الطاعة [...] بعدم الثبوت على الأمر الواحد و سرعة الاستبدال من خاطر بأمر ما إلى خاطر بأمر آخر فإنه حريص و هو مخلوق من لهب النار و لهب النار سريع الحركة.

فأصل إبليس عدم البقاء على حالة واحدة في أصل نشأته فهو بحكم أصله و الإنسان له الثبوت فإنه من التراب فله البرد و اليبس فهو ثابت في شغله و كذلك الخواطر النفسية ثابتة مالم يزلزلها الملك أو الشيطان و متعلق أصل الخواطر [الشيطانية] إنما هو المحظور فعلا كان أو تركا ثم يليه المكروه فعلا كان أو تركا فالاوّل فى العامّة و الثانى[2] فى العباد من العامّة و يأتي بالمندوب في حق المتوسطين من[3] اللَّه فإنه يستدرج كل طائفة من حيث ما هو الغالب عليها فإنه عالم بمواقع المكر و الاستدراج و يأتي العارفين بالواجبات.

فلا يزال بهم حتى نووا مع اللَّه فعل أمر ما من الطاعات و هو في نفس الأمر عهد بعهده[4] مع اللَّه فإذا استوثق منه في ذلك و عزم و ما بقي إلا الفعل أقام له عبادة أخرى أفضل منها شرعا

١. شهاب الدّين ابوحفص سهروردى، عوارف المعارف، ج٢، ص٥١٤-٥١٩.

٢. «فى العامّة و الثانى» ليس فى نسخة (ا).

٣. فى نسخة (ا): «اهل» زيدت.

٤. نسخة (ا): «يعهده» بدل «عهد بعهده».

فیری العارف أن یترك الأول و یشرع في الثاني فیفرح إبلیس حیث جعله ینقض عهد اللَّه من بعد میثاقه و العارف لا خبر له بذلك فلو عرف من أول الامر أن ذلك من الشیطان عرف کیف یرده و کیف یأخذه کما فعل عیسی علیه السلام روی انّه: جاء إبلیس إلی عیسی علیه السلام في صورة شخص شیخ في ظاهر الحس لأن الشیطان لیس له إلی باطن الأنبیاء علیهم السلام من سبیل فخواطر الأنبیاء علیهم السّلام کلّها اما ربانیة أو ملکیة أو نفسیة لا حظ للشیطان في قلوبهم لأنّهم مشرعون فلذلك عصمت بواطنهم فقال لعیسی علیه السّلام یا عیسی قل لا إله إلا اللَّه و رضي منه أن یطیع أمره في هذا القدر فقال عیسی علیه السلام أقولها لا لقولك لا إله إلا اللَّه فرجع خاسئاً.[1]

و کذا جاء ابلیس الی المنافق من اهل الکتاب و قال له الم تعلم ان نبیّک قد بشر بهذا الرّجل [...] فقل له أنّک لرسول الله لقول نبیّک الا نقوله و لا فرق بینهما فیقول المنافق عند ذلک انّک لرسول الله علی ما قدّر معه الشیطان ذلک فاکذبه الله حیث قال و الله یشهد انّ المنافقین لکاذبون و من هنا تعلم الفرق بین العلم بالشیء و بین الایمان به[2] و کذا قال الله تعالی (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا یرید أهل الکتاب حیث آمنوا) ای قولوا لا إله إلا اللَّه لقول محمد صلعم لا لعلمکم بذلك و لا لإیمانکم بنبیکم الأول.

فقد أعلمتك بمداخل الشیطان إلی نفوس اهل[3] العالم لتحذره انشاء الله و تسأل اللَّه أن یعطیك علامة تعرفه بها و قد أعطاك اللَّه في العلامة میزان الشریعة و میز لك بین فرائضه و مندوباته و مباحة و مکروهه و نص علی ذلك في کتابه و علی لسان رسوله فإذا خطر لك خاطر في محظور أو مکروه فتعلم أنه من الشیطان بلا شك[4] فخاطر الشیطان بالمحظور و المکروه اجتنبه فعلا کان أو ترکا و المباح أنت مخیر فیه فإن غلب علیك طلب الأرباح فاجتنب المباح و اشتغل بالواجب أو المندوب غیر أنك إذا تصرفت في المباح فتصرف فیه علی حضور أنه مباح و أن الشارع لو لا ما أباحه لك ما تصرفت فیه فتکون مأجورا في مباحك لا من حیث کونه مباحا إلا من حیث إیمانك به أنه شرع من عند اللَّه.

---

١. «خاسئاً» لیس فی نسخة (ا).

٢. «بالشیء» و «به» لیس فی نسخة (ا).

٣. «اهل» لیس فی نسخة (ا).

٤. فی نسخة (ا): «و إذا خطر لك خاطر في مباح فاعلم أنه من النفس بلا شك» زید.

فإن الحكم لا ينتقل بعد موت رسول اللّٰه صلعم فالمباح مباح لا يكون واجبا و لا محظورا أبدا و إن خطر لك خاطر في فرض فقم إليه فإنه من الملك بلا شكّ و إذا خطر لك خاطر في مندوب فاحفظ أول الخاطر فإنه قد يكون من النفس فأثبت عليه فإذا خطر لك خاطر أن تتركه لمندوب آخر و هو أعلى منه و أولى فانّه من الشّيطان[1] فلا تعدل عن الأول و أثبت عليه و احفظ على الثاني و افعل الأول و لا بدّ فإذا فرغت منه اشرع في الثاني فافعله أيضا فإن الشيطان يرجع بلا شك حيث لم يتفق له مقصوده.

و بهذا الدواء يذهب مرض الشيطان من نفسك و تكون عمري المقام ما يلقاك الشيطان في فجّ إلا سلك فجا غير فجك إذا عاملته بمثل هذا فحافظ على ما نبهتك عليه فإن اللّٰه تعالى قد أثنى على الذين (يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ)[2] و الحمد لله وحده و السّلام على من اتّبع الهدى تمّت تمام شد [...][3]

---

١. «فانّه من الشّيطان» ليس فى نسخة (ا).

٢. اشارة الى هذه الآية: (أُولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُون) مؤمنون:٦١/٢٣.

٣. محيى الدين بن عربى، الفتوحات المكيّة، ج١، ص٢٨٣-٢٨٤.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رساله چهارم: من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب)

مؤلّف: یحیی بن حبش سهروردی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تاریخ کتابت: قرن نهم

کاتب: محمّد بن احمد علوی اردکانی

من كلام الشريف قدس الله تعالى روحه العزيز

اعلم ان مواهب الله تعالى غير معلولة بالاكتساب محالة الى الاسباب الا ان
توفير الاسباب حقها سنة الله تعالى الجارية بمقتضى قوانين عالم الحكمة
او اخلاد الفعل على القابلين افرأيتم ما تحرثون أانتم تزرعونه ام نحن
الزارعون واذا تكاملت شروط الافادة والاستفادة يرجى استخراج
ما في القوة الى الفعل والعاقل ان يتوخى الاولى ويجتهد في قضاء
الاعلى بعزايم يتشبث ضرامها على الهمة النزاعة الى الامور المهمة من
تأدية حق الاستقامة حتى يتقيد جوارحه عن مكاره الشرع محرمه
ومكروهه بملازمة قلبه المحاسبة بالعزلة والخلوة ويجتنب ما لا
يعني قولا وفعلا ويحذر ذلك ان كل قول او فعل لو امسك عنه لا يفوته
مصلحة دينية او دنيوية فهو ما لا يعني ويجلس في المراقبة ويطهر
الباطن بالمراقبة ويصير حينئذ ينفي حديث النفس فان الظاهر
وجود عيني والباطن وجود ذهني فاذا طهر الوجودين يوشك
ان يلج حريم المشاهدة وينفتح القلب بنور اليقين ومن صار هكذا
فقد صار قلبه سماويا والسماء محروسة عن تصرف الشيطان وهذا
شغل من لا رغبة له في الدنيا مالها وجاهها وما تخلف عن هذه الرتبة
فالاستعداد ومن استغرقته هموم الدنيا واسرته جواذب الهوى
لا سبيل له الى هنا وهذا سر الملك وعز جناب الواحد ان يكون مورد
لكل وارد وان يرده الا واحد بعد واحد والسلام على من اتبع الهدى

ومن فوايده قدس الله روحه ونور ضريحه

الخواطر لارباب القلوب وصاحب القلب اذا صح وتمكن في حال التمييز
بين الخواطر الملكية والشيطانية والالهية والنفسانية وصاحب
القلب الذي هذه حاله خلص من النفس الامارة ولكن حبس بالقلب
عن الحضرة الالهية لان النفس وجود ظلماني وصاحب القلب فني عن
الوجود الظلماني وهذا الفناء فناء الظاهر ولكن هو محجوب عن
الحضرة الالهية بالوجود النوراني وهو القلب فاذا خلص من القلب

صفحه اوّل نسخه خطّی «من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب)»، کتابخانه ملک

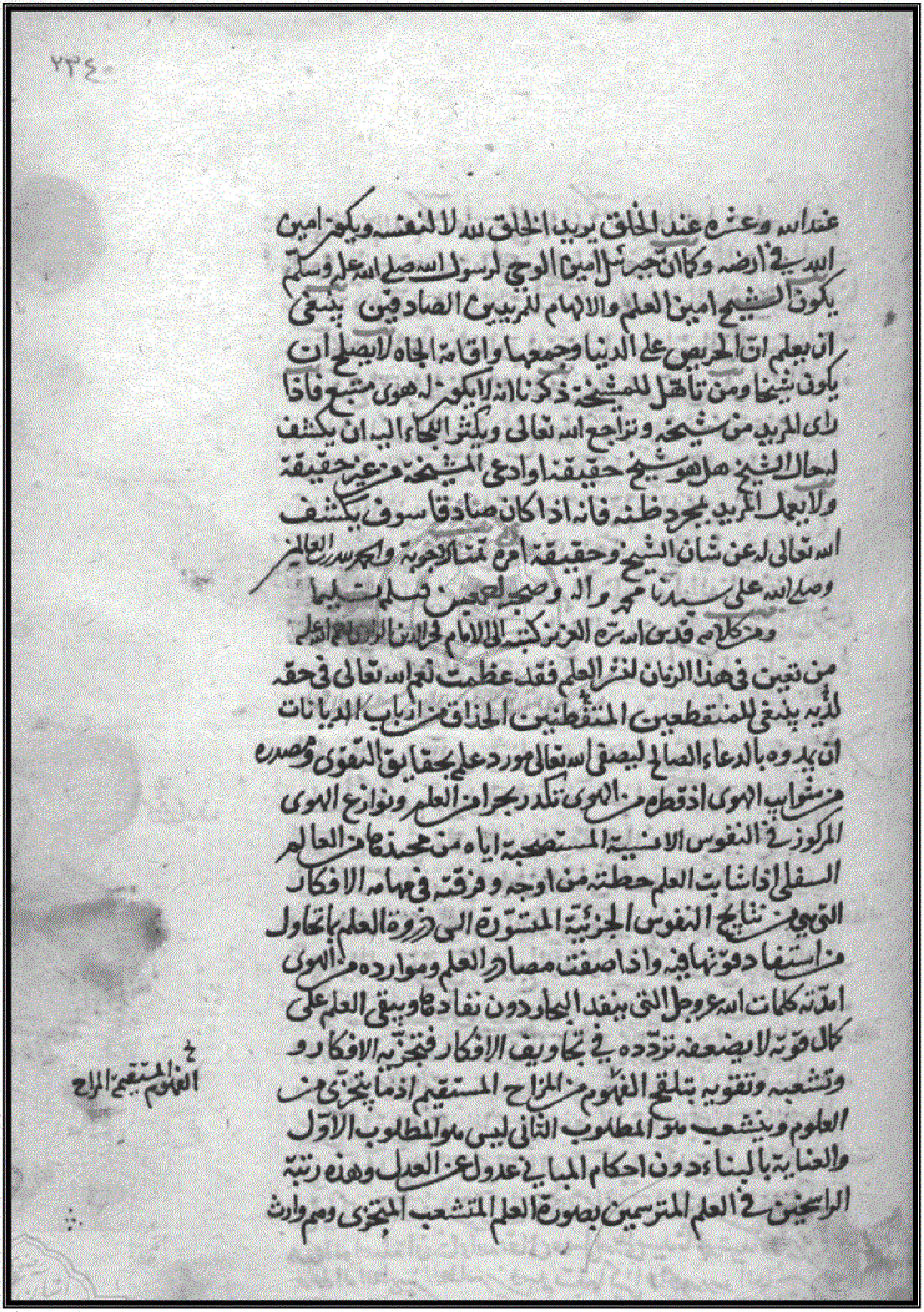
٢٣٤
عند الله وعند عند الخالق يريد الخالق لله لا لنفسه ويكون امين
الله في ارضه وكان جبرئيل امين الوحي لرسول الله صلى الله عليه وسلم
يكون الشيخ امين العلم والالهام للمريدين الصادقين ينبغي
ان يعلم ان الحريص على الدنيا وجمعها واقامة الجاه لا يصلح ان
يكون شيخا ومن تأهل للمشيخة ذكرنا انه لا يكون لهوى متبع فاذا
راى المريد من شيخه ... وتراجع الله تعالى ويكثر اللجاء اليه ان يكشف
لحال الشيخ هل هو شيخ حقيقة وادعى المشيخة من غير حقيقة
ولا يعلم المريد بمجرد ظنه فانه اذا كان صادقا سوف يكشف
الله تعالى له عن شان الشيخ وحقيقة امره تمت الاجوبة والحمد لله رب العالمين
وصلى الله على سيدنا محمد واله وصحبه اجمعين وسلم تسليما
ومن كلامه قدس الله سره العزيز كتبه الى الامام فخر الدين الرازي ...
من تعين في هذا الزمان لنشر العلم فقد عظمت نعم الله تعالى في حقه
لذلك ينبغي للمنقطعين المنقطعين الحذاق من ارباب الديانات
ان يمدوه بالدعاء الصالح ليصفي الله تعالى مورد علمه بحقائق التقوى ومصدره
من شوائب الهوى اذ قطرة من الهوى تكدر بحرا من العلم ونوازع الهوى
المركوزة في النفوس الانسية المستصحبة اياه من محتدها من العالم
السفلي اذا شابت العلم حطته من اوجه وفرقته في مهامه الافكار
التي هي من نتائج النفوس الجزئية المنتزعة الى ذروة العلم باحاول
من استيفاء دقائقه واذا صفت مصادر العلم وموارده من الهوى
امدته كلمات الله عز وجل التي ينفد البحار دون نفادها ويبقى العلم على
كمال قوته لا يضعفه تردده في تجاويف الافكار فتجزيه الافكار و
وتشعبه وتقويه بتلقح الفهوم من المزاج المستقيم اذ ما يتجزى من
العلوم ويتشعب هو المطلوب الثاني ليس هو المطلوب الاول
والعناية بالبناء دون احكام المباني عدول عن العدل وهذه رتبة
الراسخين في العلم المترسمين بصورة العلم المتشعب المتجزى وهم وارث
في العلوم المستقيم المزاج

صفحه آخر نسخه خطّی «من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب)»، کتابخانه ملک

رساله چهارم: من فوائد (الخواطر لأرباب القلوب)

۱. زندگی نامه شهاب الدّین سهروردی

شیخ اشراق، شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی در ٥٤٩ ه. ق در سهرورد از توابع زنجان متولد شد و تحصیلات مدرسی را در مراغه و اصفهان به پایان آورد. تا بدان حد که در اکثر زمینه‌های علمی زمانش به استادی رسید.

و گذشته از علوم رسمی، در تصوف و عرفان نیز پایگاهی بلند یافت. وی مدتی در آسیای صغیر به سیر در آفاق و انفس پرداخت و از آنجا به حلب رفت. در اقامت محدود خود در آن شهر با فقها و سرانجام با حکومت، درگیری‌ها پیدا کرد و عاقبت در راه دفاع از عقاید خود، در جوانی به اتهام بد دینی و افساد، به فتوای فقیهان و دستور صلاح الدین ایوبی در ٥٨٧ ه. ق در همان شهر کشته شد.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. شهاب الدین سهروردی(شیخ اشراق)، رسائل شیخ اشراق، (مقدمه) ج٤، ص٣-٥.[برای اطلاع بیش‌تر از زندگی حکیم اشراق،: مقدمه‌ی مجموعه‌های سه‌گانه‌ی مصنفات او، نوشته‌ی محققان بزرگ هنری کربن و دکتر سید حسین نصر و دیگر آثار این بزرگان؛ و نیز، دایرة المعارف الإسلامیة، ج ١٢؛ و مقاله‌ی دکتر مصطفی محمود حلمی در مجله‌ی کلیة الآداب قاهره، جلد ١٣، جزء اول، ١٩٥١ م، که درباره‌ی زندگی سهروردی به طور مبسوط بحث کرده است و از منابع اولیه:

عیون الأنباء ابن ابی اصیبعه (٦٠٠- ٦٦٨ ه ق) چاپ بیروت ١٩٦٥، ج ٢، ص ٦٤١ به بعد؛ وفیات الأعیان ابن خلکان(٦٠٨- ٦٨١ ه ق) چاپ مصر ١٩٤٨ م، ج ٥، ص ٣١٢ به بعد؛ معجم الأدباء یاقوت حموی (٥٧٤- ٦٢٦ ه ق) چاپ مصر ١٩٣٨ م، ج ١٩، ص ٣١٤ به بعد؛ نزهة الأرواح شهرزوری(قرن هفتم) که بخش مربوط به سهروردی در مقدمه‌ی مجموعه‌ی سوم مصنفات شیخ اشراق با ترجمه‌ی فارسی آن، چاپ شده است. منابع عمومی دیگر، بیش‌تر متأثر از آثار مذکورند.

در میان مترجمین احوالش، شهرزوری مدافع او است و ابن تغری(٨١٣- ٨٧٤ ه ق) در کتاب النجوم الزاهرة (قاهره ١٩٣٦ م، ج ٦، ص ١١٤ به بعد) با نظر مخالف به او نگریسته است.

۲. آثار و تألیفات سهروردی

شیخ اشراق، آثار بسیاری به عربی و فارسی نوشته و نیز اشعاری به عربی و فارسی از او باقی است.[۱] از خصوصیات کلی آثار او، تلفیق نظم و نثر و آیه و حدیث و فلسفه و عرفان است که گذشته از جنبه‌ی علمی، ارزش ادبی فوق العاده‌یی دارند. از بررسی آثارش برمی‌آید که آنها را مقارن یکدیگر نوشته و لذا تعیین ترتیب تاریخی برای آنها میسر نیست[۲]. و نیز از مقدمه‌ی برخی از آثارش برمی‌آید که آنها را برای تدریس فراهم آورده است.[۳]

از میان آثار فلسفی او، الواح عمادی، پرتونامه، کلمة التصوف و هیاکل النور، قرابت بسیاری دارند. جز اینکه الواح عمادی اندکی مفصّل است و در آن به تأیید نظریات فلسفی با آیات قرآنی، توجه خاص شده و در کلمة التصوف، از جانب مصنف اهتمام خاصی به تعریف اصطلاحات اخلاق و تصوف شده است. در این رسائل که با بیانی روشن و خالی از قیل و قال نوشته شده، ابتداء مختصری از منطق و طبیعیات و بعد مسائل مهم الهیات به صورتی منقح طرح شده است، اللمحات، خلاصه‌ای است از التلویحات. و المقاومات چنان که خود گوید ملحقاتی است بر التلویحات. و المشارع، مفصل‌ترین کتاب فلسفی او که در آن بیش‌تر به بحث پرداخته، به منزله‌ی شرحی است بر التلویحات.

و تنها حکمة الاشراق است که از لحاظ محتوی و زبان با سایر آثارش تفاوت دارد. در مورد اهمیت این کتاب خود سهروردی در بیش‌تر آثار فلسفی خود، اشاراتی کرده است و گفته‌ی شهرزوری و نیز نظر قطب الدین شیرازی در مقدمه‌ی شرح حکمة الاشراق،قابل توجه است

---

۱. از آثار او، ۲۰ کتاب و رساله در سه مجموعه به اهتمام دانشمندان برجسته هنری کربن و دکتر سید حسین نصر منتشر شده است. این مجموعه‌ها در سال ۱۳۵۵ ه. ش از طرف انجمن فلسفه‌ی ایران تجدید طبع شده‌اند. هیاکل النور عربی یك بار در ۱۳۵۵ ه.ش با حواشی یکی از فضلاء و بار دیگر در ۱۳۷۶ ه.ق به تصحیح دکتر محمد علی ابو ریان در قاهره چاپ شده است. قسمت منطق التلویحات به تصحیح دکتر فیاض در شمار انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

۲. چنان که خود در مقدمه‌ی حکمة الاشراق (مجموعه‌ی دوم، ص ۱۰) اشاره کرده و در اللمحات مکرّر از التلویحات و در بند ۵۲ آن از حکمة الاشراق یاد کرده است و در المقاومات و المشارع (مجموعه‌ی اول، ص ۱۹۲، ۱۹٤، ۳٦۱ و ...) و در کلمة التصوف (بند ۵۵) و الألواح العمادية (بند ۹۸) از حکمة الاشراق چنان یاد کرده است که گویا قبل از آنها تمام شده است.

۳. چنان که در مقدمه‌ی المشارع (مجموعه‌ی اول، ص ۱۹٤) می‌گوید این کتاب باید بعد از التلویحات و قبل از حکمة الاشراق خوانده شود.

و چنین بر می‌آید که این کتاب از شهرت کافی برخوردار و همواره مطمح نظـر اندیشـمندان بوده است.[1]

۳. متن رساله

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و من فوایده قدّس الله روحه و نوّر ضریحه

الخواطر لأرباب القلوب و صاحب القلب إذا صحّ و تمکّـن فـی حالـه یمیّـز بـین الخـواطر الملکیّة و الشّیطانیّة و الإلهیّة و النّفسانیّة و صاحب القلب الّذی هذه حاله خلّص من النّفس الأمّارة و لکن حبس بالقلب عن الحضرة الإلهیّة لأنّ النّفس وجود ظلمانی و صاحب القلب فنی عن الوجود الظّلمانی و هذا الفناء فناء الظّاهر و لکن هـو معـوّق عـن الحضـرة الإلهیّـة بالوجود النّورانی و هو القلب.

فإذا خلص من القلب کما خلّص من النّفس خلّص من الوجود النّورانی ایضـاً و وصـل إلـی الله و صار من أرباب فناء الباطن. فصاحب الفناء الظّاهر تجلّی الله تعالی له بطریق الأفعال و صاحب الفناء الباطن، له تجلّی الذّات. فصاحب النّفس ارضی و صاحب القلب سـماویّ و من تخلّص منهما فهو إلهی. فإذا صار مخلصاً منهما إلهیاً، صارت خواطره خاطراً واحـداً و ذاک الخاطر هو مطالبة وجودیة تجد به من الوجود إلی الفناء و لم یبق له تنوّع الخاطر. فـإذا عاد إلی الوجود تنوّعت خواطره و لا یعود إلّا الی الوجود النّورانی و تنوع خاطره بأن یکون له خاطر نفسانی و خاطر ملکیّ و یعدم خاطر الشّیطانی و الإلهی.

فأمّا الشّیطانی یعدمه لانّه ملتبس بوجود نورانی و لا طریق لإلقاء الشّیطان إلیه و أمّا الخـاطر الالهی فیعدمه لأنّ الخاطر رسول إلی البعید و هو قریب و یبقی الخاطر النّفسانی لأنّـه مـن قضایا وجوده و الملکی من قضایا نورانیّته و الوجود رسم و النّورانیّة اسم و مع الفناء و تحقّقه لا رسم و لا اسم و قال رحمة الله علیه: رحمة واسعة إذا صفی قلب العبد مع اللـه إذ قـال لا

۱. شهاب الدین سهروردی(شیخ اشراق)، رسائل شیخ اشراق، (مقدمه) ج٤، ص۳-۵.

إله الّا الله اتّصلت ذرّات الكاينات بقلبه كإتّصال العروق بالاجساد و قال الاحوال بمثابة اللّباب [لا] ينحفظ الاّ فى قشور الأعمال.

و قال حرام على كلّ قلب ما سود بحبّ الدّنيا أن يسيح فى بحار الغيوب و قال جازاه الله الجزاء الأوفى من إرتهن بحقّ أو باطل لم يصل إلى صفو الرّوح كان الإرتهان موجوداً فى الحال الخاصّة أو غير موجود و لا يكون هذا إلّا لعبد ماتت رغبته فى الدّنيا و الآخرة و المعنىّ بالآخرة ابواب البرّ و ما يتقرّب به من ضروب الخير المتعدّى أو المتوهّم تعدية ما يلزمه من العبوديّة الصّرفة اداء لحقّ العظمة بالإقبال الدّائم من غير إدبار.

و قال رضى الله عنه عن اسلافه العظام: الطّريق عندنا أن يكون العبد مقيماً على التّوبة بملازمة التّقوى ظاهراً و باطناً و يزهد فى الفضول من الدّنيا و لا يهمّ إلّا لفوت يومه و إن كفى الهمّ يكتفى و إن يتجنّب البطالة فيكون دائم التّقرّب إلى الله تعالى إمّا بباطنه أو ظاهره و إلّا فبباطنه و متى بطل فينام و قال أعاذ الله علينا من بركاته تسل حقيقة العبد عن كسوة وجوده كما يسل السّيف عن قرابه و يميزه يد الحال فى فضاء القرب و كلّما تحرّكت النّفس بصفتها غاص حقيقة العبد فى وجوده و كلّما سكنت النّفس تجرّدت و عند تجرّدها يستتبع القالب و الحواسّ و يشمل الظّاهر نور الباطن.

و قال سلام الله عليه: تدبّر معانى القرآن قوت القلب مع صلابة النّفس فإذا إطمأنّت النّفس صار تدبّر معانى القرآن لليالى أو الوقوف مع معنى القرآن قوت النّفس و القلب يستغرقه انوار القرب فإنّ النّفس يصير بطبع القلب و القلب بطبع الرّوح و قال رحمة الله عليه: العزّة صراط ممتدّ على متن نار الكبر فمن إنحرف عن صراط العزّة و لو قدر ذرّة وقع فى نار الكبر و احترق و التّواضع كذلک صراط ممتدّ على متن نار الضّعة فمن إنحرف عنه وقع فى نار الضّعة و المداراة كذلک صراط ممتدّ على متن نار المداهنة فمن إنحرف عن صراط المداراة وقع فى نار المداهنة[1].

و لا يفرق بين هذه الأشياء الّا العلماء الرّاسخون و لو أنّ شخصاً طالع مضمون خمس مجلّدات من العلوم الظّاهرة لم يفرق بين ما أشرنا إليه الّا إذا صار يتعلّم فى مدرسة التّقوى إذ العلوم الظّاهرة عنه بمعزل و قال قدّس الله تعالى روحه العزيز: رأس الأمر أن تحافظ على

۱. و داهنتُ الرجل مداهنةً و دِهاناً، إذا واربته فأظهرت له خلافَ ما تضمر؛ و المداهَنة: المخادَعة؛ و أدهنتُ إدهاناً، فأنا مُدْهِنٌ، إذا غششت. (محمد بن حسن ابن دريد، جمهرة اللغة، ج۲، ص۶۸۷)

فعل الرّضا و علم القیام و علم الحال و فعل الرّضا ما یتصوّر أن یتّخذه وسیلة و تعدّه هدیة إلی ربّک و علم القیام مستفاد من قوله تعالی: (أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَت)[1] و علم الحال هو علم کمیّة الإیمان فی ظرفی الزّیادة و النّقصان علی تعاقب الأیّام و الأزمان فبالقیام علی هذه الأصول یندرج إلی المرجوّ و المأمول و ینبعث حینئذ من الباطن ما شقّ مع الصّابرة علی البطالة.

فتصنع لنفسک اوراداً و تدرع لباس المجاهدة إسترواحاً و إستعداداً و من الأوراد أن تصلّی سبحة الضّحی إثنی عشر رکعة و بعد صلوة الأولی إلی العصر إثنی عشر رکعة و بین العشائین کذلک و بعد العشاء الآخرة کذلک و توتر بواحدة و تقوم من اللّیل إلی وقت شیت و یصلّی إثنی عشر رکعة و یقرء فی کلّ ذلک ما إخترت و تحریت من سورة الإخلاص مکرّراً و من سواها متفکّراً و معتبراً و لیکن لک فی کلّ یوم و لیلة رکعتان تسمّیها صلوة المناجاة تخلو فیها بربّک و یعرض عمّا سواه و تودع الدّار الأولی غیرة علی وقت صلوة المناجاة أن یسویه بما لیس منه و تقبل بکلّیتک علی مولاک ناظر إلیه بعین قلبک و تکرّر فی هاتین الرّکعتین قوله تعالی: (رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیر)[2] و ما صفا لک قرائة من غیر تلفت إلی عدد أو تقیّد تأمّل. و قال روّح الله تعالی روحه: [...] العزلة أصل و الخلطة فرع. فالتزموا الأصل و لا تخالطوا و ان خالطتم فلا تخالطوا الّا بالحجّة ثمّ انکم اذا خالطتم فالصّمت أصل و النّطق فرع فالتزموا الأصل و لا تنطقوا الّا بالحجّة و السّلام.

قیل لما احتضر الشّیخ شهاب الدّین قدّس الله سرّه انشدّ هذه الابیات:

تضرمت وحشة اللیالي　و اقبلت دولة الوصال
و عاد من کان لي حسوداً في حبّکم دایماً و تالي
و حقّکم بعد اذ حصلتم بکلّ ما فات لا ابالي

۱. رعد: ۱۳/۳۳.
۲. ممتحنه: ۶۰/۴.

رساله پنجم: من فوائد الخواطر (رسالة فی)

مؤلّف: عبد الرّحمان بن علي ابن جوزي

کاتب: شريف بن خضر بن شريف بن محمود

تاريخ کتابت: قرن ١٣

محلّ کتابت: سنندج

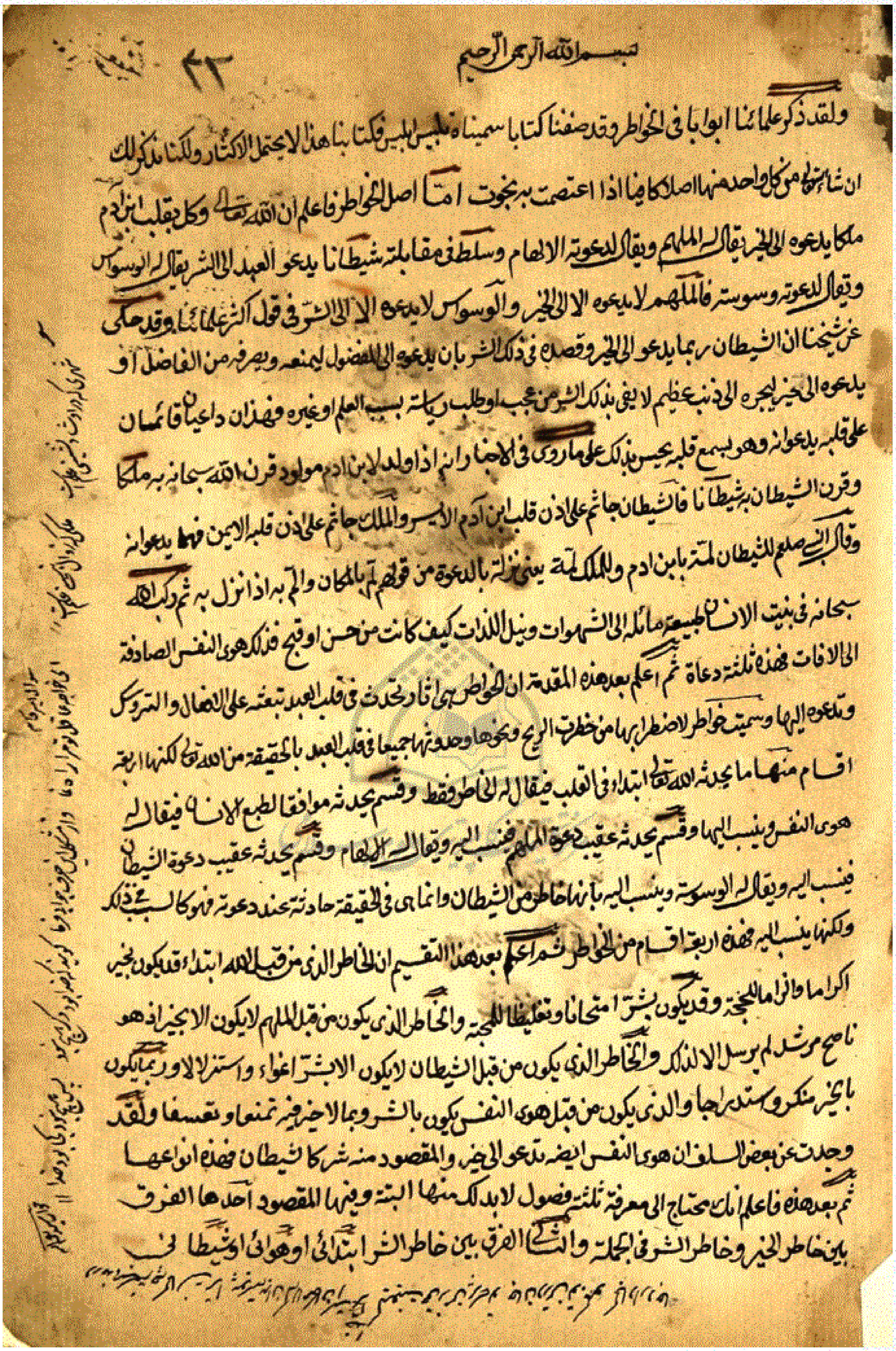

بسم الله الرحمن الرحیم

ولقد ذکر علمائنا ابوابا فی الخواطر وقد صنفنا کتابا سمیناه تلبیس ابلیس فکتابنا هذا لایحتمل الاکثار ولکنا نذکر لک
ان شاء الله من کل واحد منها اصلا کافیا اذا اعتصمت به نجوت اما اصل الخواطر فاعلم ان الله تعالی وکل بقلب ابن آدم
ملکا یدعوه الی الخیر یقال له الملهم ویقال للدعوة الالهام وسلط فی مقابلته شیطانا یدعو العبد الی الشر یقال له الوسواس
ویقال للدعوة وسوسة فالملهم لایدعو الا الی الخیر والوسواس لایدعو الا الی الشر فی قول اکثر علمائنا وقد حکی
عن شیخنا ان الشیطان ربما یدعو الی الخیر وقصده فی ذلک الشر بان یدعوه الی المفضول لیمنعه ویصرفه من الفاضل او
یدعوه الی الخیر لیجره الی ذنب عظیم لایفی بذلک الخیر من عجب او طلب ریاسة بسبب العلم او غیره فهذان داعیان قائمان
علی قلبه یدعوانه وهو یسمع قلبه یحس بذلک علی ما روی فی الاخبار انه اذا ولد لابن آدم مولود قرن الله سبحانه به ملکا
وقرن الشیطان به شیطانا فالشیطان جاثم علی اذن قلب ابن آدم الایسر والملک جاثم علی اذن قلبه الایمن فهما یدعوانه
وقال النبی صلعم للشیطان لمة بابن آدم وللملک لمة یعنی نزلته بالدعوة من قولهم الم بالمکان والم به اذا نزل به ثم رکب الله
سبحانه فی بنیة الانسان طبیعة مائلة الی الشهوات ونیل اللذات کیف کانت من حسن او قبیح فذلک هوی النفس الصادفة
الی الآفات فهذه ثلثة دعاة ثم اعلم بعد هذه المقدمة ان الخواطر هی آثار تحدث فی قلب العبد تبعثه علی الافعال والترک
وتدعوه الیها وسمیت خواطر لاضطرابها من خطرت الریح ونحوها وحدوثها جمیعا فی قلب العبد بالحقیقة من الله تعالی لکنها اربعة
اقسام منها ما یحدثه الله تعالی ابتداء فی القلب فیقال له الخاطر فقط وقسم یحدثه موافقا لطبع الانسان فیقال له
هوی النفس وینسب الیها وقسم یحدثه عقیب دعوة الملهم فینسب الیه ویقال له الالهام وقسم یحدثه عقیب دعوة الشیطان
فینسب الیه ویقال له الوسوسة وینسب الیه بانها خاطر من الشیطان وانما هی فی الحقیقة حادثة عند دعوته فهو کالسبب فی ذلک
ولکنها ینسب الیه فهذه اربعة اقسام من الخواطر ثم اعلم بعد هذا التقسیم ان الخاطر الذی من قبل الله ابتداء قد یکون بخیر
اکراما والزاما للحجة وقد یکون بشر امتحانا وتغلیظا للحجة والخاطر الذی یکون من قبل الملهم لایکون الا بخیر اذ هو
ناصح مرشد لم یرسل الا لذلک والخاطر الذی یکون من قبل الشیطان لایکون الا بشر اغواء واستزلالا وربما یکون
بالخیر مکرا واستدراجا والذی یکون من قبل هوی النفس یکون بالشر وبما لاخیر فیه تمتعا وتعسفا ولقد
وجدت عن بعض السلف ان هوی النفس ایضا تدعو الی الخیر والمقصود منه شر کالشیطان فهذه انواعها
ثم بعد هذه فاعلم انک تحتاج الی معرفة ثلثة فصول لابد لک منها البتة وفیها المقصود احدها الفرق
بین خاطر الخیر وخاطر الشر فی الجملة والثانی الفرق بین خاطر الشر ابتدائی او هوائی او شیطانی

صفحه اوّل نسخه خطّی الخواطر (رسالة فی...)، کتابخانه مشهد رضوی

رساله پنجم: من فوائد الخواطر (رسالة فی)

۱. زندگی نامه ابن جوزی

ابو الفرج جمال الدین عبد الرحمن بن علی بن محمد جوزی قرشی تیمی بکری بغدادی (۵۱۱- ۵۹۷ ق/ ۱۱۱۷- ۱۲۰۱ م) مورخ، واعظ، مفسر و فقیه حنبلی، نسب وی به محمد فرزند ابوبکر، نخستین خلیفه، می‌رسد، شهرت وی به ابن جوزی به سبب نسبت جد او به بارانداز جوزه در بصره یا محله جوز در غرب بغداد است[1].

تدریس و شاگردان

جز خطابه و وعظ، تدریس، بخش مهمی از زندگی اجتماعی ابن جوزی را در بر می‌گرفت. وی استادی بزرگ و مدرسی توانا بود و چنانکه خود می‌گوید در پنج مدرسه تدریس می‌کرده. گروه زیادی در رشته‌های مختلف علمی از ابن جوزی بهره‌مند شده و جمعی کتاب‌هایی را نزد او خوانده‌اند، از آن جمله‌اند :طلحه العلثی و ابو عبدالله بن تیمیه. گروه بیشماری از امامان، حافظان، فقیهان و جز اینان، حدیث از وی شنیده و تصانیفش را بر او خوانده‌اند. گروهی نیز از او روایت کرده‌اند که از آن جمله‌اند: پسرش محیی الدین یوسف، پسر دیگرش علی ناسخ، نوه‌اش، شمس الدین یوسف (معروف به سبط ابن جوزی) شیخ موفق الدین ابن قدامة، حافظ عبد الغنی، ابن قطیعی، ابن نجار، ابن خلیل و نجیب عبد اللطیف حرانی که آخرین شاگرد وی در سماع حدیث بوده است. گروهی دیگر از او اجازه روایت اخذ کرده‌اند، از آن جمله‌اند :ابن جبیر اندلسی، زکی الدین عبد العظیم منذری، صائن الدین محمد بن انجب ال بغدادی، تاصح الدین بن حنبلی واعظ، احمد بن ابی الخیر و الفز علی بن بخاری که آخرین اینان بوده است .

۱. کاظم موسوی بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج۳، ص۲۶۲.

وفات

وی پس از آخرین وعظ خود در ۱۷ رمضان ۵۹۷ ق بیمار شد و پس از ۵ روز در شب جمعه میان نماز مغرب و عشا در خانه خود در قطفتا (محله‌ای در شرق بغداد) درگذشت. تشییع جنازه با شکوهی از وی به عمل آمد. انبوه جمعیت سبب شد که بزرگان مذهب نتوانستند بر او نماز بگزارند و از کفن او جز اندکی باقی نماند.

آثار

ابن جوزی از سیزده سالگی به تألیف پرداخت و از آنجا که تا پایان عمر از نوشتن باز نایستاد، شمار آثارش بسیار است. قدرت شگفت انگیزش نیز او را یاری داده است. خود او می‌گوید «بیش از ۳۶۰ تصنیف است که برخی از آنها ۲۰ مجلد و برخی فقط یک جزوه است» و در اواخر عمر می‌گفت: «من با این دو انگشتم ۲۰۰۰ مجلد کتاب نوشته‌ام» گفته‌اند: اگر شمار جزواتی را که نوشته است بر روزهای زندگانی وی تقسیم کنند، معلوم می‌شود که وی در هر روز ۹ جزوه کتابت کرده است. درباره طبری نیز گفته‌اند که روزی ۴۰ صفحه کتابت می کرده است.

همچنین نوشته‌اند که ابن جوزی تراشه قلم‌هایی را که با آنها احادیث پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلّم) را می‌نوشته، گردآورده بود. هنگام مرگ وصیّت کرد که آب غسل او را با آنها گرم کنند، چنین کردند. این تراشه‌ها بیش از مقدار مورد نیاز بود. افراد مختلف فهرست‌های زیادی بر آثار وی نوشته‌اند، از جمله فهرستی نیز از خود مؤلف نقل می‌شود. آثار بازمانده از وی حدود ۳۸۴ اثر می‌باشد. که با توجه به گزارش مؤلف از آثار خود (۲۰۰۰ اثر) می‌توان حدس زد که بخشی از آنها در حوادث گوناگون از بین رفته است. از فهرست‌های متقدمان که بگذریم، سید عبدالحمید علوچی کتابی با عنوان مؤلّفات ابن جوزی نوشته و در آن به شمارش و طبقه بندی آثار او پرداخته است. از میان آثار بازمانده ابن جوزی المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم در ده جلد بزرگ، تلبیس ابلیس در ۱۳ باب، و زاد المسیر در تفسیر قرآ ن، از مهم‌ترین آثار وی به شمار می‌آید. موضوعات متعددی که ایشان در آنها تألیف دارد، عبارتند از:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱ -قرآن و علوم قرآن، ۲ -حدیث و رجال حدیث و علوم آن، ۳- مذاهب و عقاید و اصول و فقه، ۴ -وعظ و اخلاق و ریاضیات، ۵ -طب، ۶ -شعر و لغت، ۷ -تاریخ و جغرافیا، سیر و حکایات.

علوچی از ۳۸۴ اثر ابن جوزی ۱۳۹ کتاب را به عنوان خطی معرفی کرده و نام کتابخانه‌هایی را که این نسخه‌ها در آنها نگهداری می‌شود، آورده و آنها را طبقه بندی نموده است. دانشمندان در ارزیابی آثار ابن جوزی نظرات گوناگونی اظهار کرده اند. از دیگر آثار قرآن پژوهی ابن جوزی می‌توان از فنون الافنان فی عیون علوم القرآن، المصفی باکف اهل الرسوخ فی الناسخ و المنسوخ، نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، تذکرة الاریب فی علم التفسیر، المغنی فی التفسیر، تیسیر البیان فی تفسیر القرآن و عمدة الراسخ فی معرفة المنسوخ و الناسخ، نام برد[1].

۲. متن رساله

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و لقد ذکر علماءنا ابواباً في الخواطر و قد صنّفنا کتاباً سمّيناه «تلبیس ابلیس» فکتابنا هذا لا یحتمل الاکثار و لکنّا نذکر لك إن شاء الله تعالي من کلّ واحد منها اصلاً کافیاً اذا اعتصمت به نجوت. امّا اصل الخواطر؛ فاعلم إنّ الله تعالي وکّل بقلب ابن آدم ملکاً یدعوه الي الخیر یقال له «الملهم» و یقال لدعوته الالهام و سلّط في مقابلته شیطاناً یدعو العبد الي الشّرّ یقال له الوسواس و یقال لدعوته وسوسة[2]. فالملهم لا یدعوه الّا الي الخیر و الوسواس لا یدعوه الّا الي الشّرّ في قول اکثر علمائنا. [3]

---

۱. http://wikifeqh.ir .

۲. ورد فی الخبر قریب هذا المضمون: «لِلْقَلْبِ لَمَّتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ إِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ إِيعَادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ». (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج۶۷، ص۳۹)

۳. قال صدرالمتألهین فی اقسام الخواطر:

و قد حكي عن شيخنا: أنّ الشّيطان ربّما يدعوا الي الخير و قصده في ذلك الشّرّ بأن يدعوه الي المفضول ليمنعه و يصرفه من الفاضل أو يدعوه الي خير ليجرّه الي ذنب عظيم لا يفي بذلك الشّر من عجب أو طلب رياسة بسبب العلم أو غيره. فهذان داعيان قائمان علي قلبه يدعوانه و هو بسمع قلبه يحسّ بذلك علي ما روي في الاخبار: «انّه اذا ولد لابن آدم مولود قرن الله سبحانه به ملكاً و قرن الشّيطان به شيطاناً فالشّيطان جاثم[1] علي اذن قلب ابن آدم الايسر و الملك جاثم علي اذن قلبه الايمن فهما يدعوانه».[2]

و قال النّبيّ (صلعم)[3]: «للشّيطان لمّة بابن آدم و للملك لمّة»[4] يعني نزلة بالدّعوة من قولهم: «لمّ بالمكان و المّ به اذا نزل به» ثمّ ركب الله سبحانه في بيت الانسان طبيعة مائلة الي الشّهوات و نيل اللّذات كيف كانت من حسن أو قبح فذلك هوي النّفس الصادفة الي الآفات فهذه ثلثة دعاة. ثمّ اعلم بعد هذه المقدّمة أنّ الخواطر هي آثار تحدث في قلب العبد تبعثه علي الافعال و التّروك و تدعوه اليها و سمّيت خواطر لاضطرابها من خطرت الرّيح و نحوها و حدوثها جميعاً في قلب العبد بالحقيقة من الله تعالي.

لكنّها اربعة اقسام:

- منها ما يحدثه الله تعالي ابتداءً في القلب فيقال له الخاطر فقط.
- و قسم يحدثه موافقاً لطبع الانسان فيقال له هوي النّفس و ينسب اليها[5].

«وإنما يراد بالخاطر ما يعرض للنفس من باب الإدراكات سواء كان متجدد الحصول أو على سبيل التذكر و الاسترجاع فهذه الأفكار و الأذكار تسمى خواطر من حيث إنها تخطر بالبال بعد أن كان القلب غافلا عنها و هذه الخواطر هي المحركات للإرادات و الأشواق فإن النية و الإرادة لشيء أو الشوق عليه إنما تكون بعد حصول المنوي بالبال لا محالة فمبدأ الأفعال الخواطر ثم الخاطر يحرك الرغبة و الرغبة تحرك العزم و النية و النية تحرك الأعضاء إذا عرفت هذا فنقول الخواطر المحركة للرغبة تنقسم إلى ما يدعو إلى الشر أعني ما يضر في العاقبة و إلى ما يدعو إلى الخير أعني ما ينفع في الدار الآخرة فهما خاطران مختلفان فافتقرا إلى اسمين مختلفين فالخاطر المحمود يسمى إلهاما و الخاطر المذموم يسمى وسواسا» . (محمد بن ابراهيم صدر الدين شيرازی، مفاتيح الغيب، ص ١٥٤)

١. الجَاثِم- ج جُثَّم: آنکه به زمين چسبيده باشد، آنکه بر روی زمين خوابيده باشد، آنکه از روی بر زمين افتاده باشد. (فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدي، ص٢٨٤)

٢. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج٦٠، ص١٤١. (مع اختلاف يسير)

٣. «صلعم» مخفّف عن «صلّ الله عليه و آله و سلّم».

٤. ابو القاسم پاينده، نهج الفصاحة، ص٢٣٢.

٥. الضّمير فی «اليها» يرجع الی هوی النّفس.

- و قسم يحدثه عقيب دعوة الملهم فينسب اليه و يقال له الالهام.
- و قسم يحدثه عقيب دعوة الشّيطان فينسب اليه و يقال له الوسوسة و ينسب اليه بانّها خاطر من الشّيطان و إنّما هي في الحقيقة حادثة عند دعوته فهو كالسّبب في ذلك و لكنّها ينسب اليه.

فهذه اربعة اقسام من الخواطر. ثمّ اعلم بعد هذا التّقسيم: أنّ الخاطر الّذي من قبل الله ابتداءً قد يكون بخير اكراماً و الزاماً للحجّة و قد يكون بشرّ امتحاناً و تغليظاً للحجّة و الخاطر الّذي يكون من قبل الملهم لا يكون الّا بخير إذ هو ناصح مرشد لم يرسل الّا لذلك و الخاطر الّذي يكون من قبل الشّيطان لا يكون الّا بشرّ اغواءً و استزلالاً[1] و ربّما يكون بالخير منكراً و استدراجاً و الّذي يكون من قبل هوي النّفس يكون بالشّر و بما لا خير فيه تمنعاً و تعسفاً.

و لقد وجدت عن بعض السّلف: أنّ هوي النّفس ايضاً تدعو الي خير و المقصود منه شركاً لشيطان. فهذه انواعها ثمّ بعد هذه فاعلم انّك محتاج إلي معرفة ثلاثة فصول لابدّ لك منها البتّة و فيها المقصود.

احدها[2] الفرق بين خاطر الخير و خاطر الشّرّ في الجملة و الثّاني الفرق بين خاطر الشّرّ ابتدائي أو هوائي أو شيطاني و بماذا تفرق بينها فإنّ لكلّ واحد منها دفعاً من نوع آخر و الثّالث الفر ق بين خاطر خير ابتدائي او الهامي أو شيطاني لتتبع ما يكون من الله أو من الملهم و تجتنب عمّا يكون من الشّيطان و كذلك الهوائي علي قول من يقول به.

[الفصل الأوّل: الفرق بين خاطر الخير و خاطر الشّرّ]

فامّا الفصل الاوّل قال علماءنا اذا أردت أن تعرف خاطر الخير من خاطر الشّر و تفرّق بينهما فزنه بأحد الموازين الثّلاثة فيتبيّن لك حاله:

فالاوّل أن تعرض الأمر الّذي خطر ببالك علي الشّرع فان وافق جنسه فهو خير و إن كان بالضّدّ برخصة أو شبهة فهو شرّ. فإن لم يتبيّن لك بهذا الميزان فاعرضه علي الاقتداء فإن كان

---

١. استزلال: طلب لغزش و خطاست؛ (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي) يوسف:٥٣/١٢. (سيّد على اكبر قرشی، قاموس قرآن، ج٣، ص١٧٦)

٢. الضّمير فی «احدها» يرجع الى الفصول.

في فعله اقتداء بالصّالحين فهو خير و ان كان بالضّدّ اتّباعاً لغير الصّالحين فهو شرّ و ان لم يتبيّن لك بهذا الميزان فأعرضه علي النّفس و الهوي و انظر إن كان ممّا ينفر عنه النّفس نفرة طبع لا نفرة خشيّة و ترهيب فاعلم أنّه خير و ان كان ممّا تميل اليه النّفس ميل طبع و جبلة لا ميل رجاء الي الله و ترغيب فهو شرّ اذ النّفس امّارة بالسّوء[1] لا تميل بأصلها الي خير. فبأحد هذه الموازين اذا نظرت و امعنت النّظر، يتبيّن لك خاطر الخير من خاطر الشّر و الله وليّ الهداية.

[الفصل الثّانى: الفرق بين خاطر الشّرّ ابتدائي أو هوائي أو شيطاني]

و امّا الفصل الثّاني اذا أردت أن تفرق بين خاطر شرّ يكون من قبل الشّيطان و بين خاطر شرّ يكون من هوي النّفس أو من الله ابتداءً، فانظر فيه من ثلاثة أوجه:

أحدها إن وجدته مصمّماً راتباً علي حالة واحدة فهو من الله أو من هوي النّفس و إن وجدته متردّداً مضطرباً، فاعلم أنّه من الشّيطان و كان بعض العارفين يقول مثل هوى النّفس مثل النّمر[2] اذا حارب لا ينصرف الا بقمع بالغ و قهر ظاهر أو مثل الخارجي الّذي يقال متديّنا لا يكاد يرجع حتّي يقتل و مثل الشّيطان مثل الذّئب اذا طردته من جانب دخل من جانب آخر.

و ثانيها إن وجدته عقب ذنب احدثته فهو من الله اهانة و عقوبة بشوم ذلك الذّنب. قال الله تعالي: (كَلاَّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُون)[3] قال شيخي الامام: هكذا يؤدّي الذّنوب الي قسوة القلب اوّلها خاطر ثمّ تؤدّي الي القسوة و الدّين و ان كان الخاطر مبتدأ لا عقيب ذنب كان منك. فاعلم أنّه من قبل الشّيطان هذا في الاكثر لأنّه يبتدء بدعوة الشّرّ و بطلب الاغواء بكلّ حال.

١. اشارة الى هذه الآية الشّريفة: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي) يوسف: ٥٣/١٢.
٢. النّمر: پلنگ. (محمود بن عمر زمخشرى، مقدمة الأدب، ص٧٥)
٣. مطفّفين: ١٤/٨٣.

و ثالثها إن وجدته لا يضعف و لا يقلّ بـذكر اللـه و لا يـزول فهـو مـن الهـوي و إن وجدتـه يضعف و يقلّ بذكر الله فهو من الشّيطان كما ذكر في تفسير قوله تعالي: (مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ)[1] «انّ الشّيطان جاثم علي قلب ابن آدم اذا ذكر الله خنس و اذا غفل وسوس».[2]

[الفصل الثّالث: الفرق بين خاطر خير ابتدائي او الهامي أو شيطاني]

و امّا الفصل الثّالث اذا أردت أن تفرق بين خاطر خير يكون من الله تعـالي او مـن الملـك، فانظر في ذلك من ثلاثة اوجه:

أحدها إن كان قويّاً مصمّماً فهو من الله سبحانه و تعالي و ان كان متردّداً فهو مـن الملـك إذ هو بمنزلة ناصح يدخل معك من كلّ جانب و وجه يعرض عليـك فصحّ رجـاء اجابتک و رغبتک فی الخير.

و الثّانی إن كان عقيب اجتهاد منک و طاعة فهو من الله. قال الله تعالی: (وَ الَّـذينَ جاهَـدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا)[3] و قال الله تعالی: (وَ الَّذينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدی)[4] و إن كان مبتـدءً فهـو من الملک فی الاغلب.

و الثّالث إن كان فی الاصول و الأعمال الباطنة فهو من الله و إن كان فـی الفـروع و الأعمـال الظّاهرة فهو من الملک فی الاكثر إذ الملک لا سبيل له إلـی معرفـة بـاطن العبـد فـی قـول اكثرهم.

و أمّا خاطر الخير الّذی يكون من قبل الشّيطان استدراجاً الی شرّ يزيد عليه فلقد قال شيخنا: انظر إن وجدت نفسک فی ذلک الفعل الّذی خطر بقلبک مع نشاط لا مع خشيّة و مع عجلة لا مع تأنّ به و مع أمن لا مع خوف و مع عمی العاقبة لا مع بصيرة، فاعلم أنّـه مـن الشّـيطان فاجتنبه و إن وجدت نفسک علی ضدّ ذلک مع خشيّة لا مع نشاط و مع تـأنّ لا مـع عجلـة و

---

١. ناس:٤/١١٤.

٢. محمد بن علی ابن بابويه(صدوق)، علل الشرائع، ج٢، ص٥٢٦. (مع اختلاف يسير)

٣. عنكبوت:٦٩/٢٩.

٤. محمّد:١٧/٤٧.

مع خوف لا مع أمن و مع بصارة العاقبة لا مع عمی، فاعلم أنّه من الله تعالی أو من الملک. قلت أنا و کان النّشاط خفة فی الانسان للفعل من غیر بصیرة و ذکر ثواب نیشطة فی ذلک.

و أمّا الثّانی[1] محمود الّا فی مواضع معدودة و ذکر فی الخبر عن النّبیّ (صلعم): «العجلة من الشّیطان الّا فی خمس مواضع تزویج البکر اذا ادرکت و قضاء الدّین اذا وجب و تجهیز المیّت اذا مات و قری الضّیف اذا نزل و التوبة اذا اذنب»[2] و أمّا الخوف فیحتمل أن یکون فی اتمامه و أدائه علی وجهه و حقّه و قبول الله ایّاه و أمّا بصارة العاقبة بأن یتبصّرو یتیقّن انّه خیر و رشد و یجب لزومه و یحتمل أن یکون لرؤیة الثّواب فی العقبی و رجائه فاعلم هذه موفقاً. فهذه جملة الفصول الثّلاثة الّتی لزمتک معرفتها فی معرفة الخواطر فارعها و امعن النظر فیها ما استطعت فانّها من العلوم اللّطیفة و الاسرار الشّریفة فی هذا الباب و الله الموفّق بفضله و منّه نقله من منهاج العابدین.

۱. أی: إن وجدت نفسک علی ضدّ ذلک مع خشیّة لا مع نشاط و مع تأنّ لا مع عجلة و مع خوف لا مع أمن و مع بصارة العاقبة لا مع عمی.

۲. شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج۵، ص۱۸۰. (ورد مع اختلاف یسیر و نسب بأبی عبد الرحمن حاتم بن عنوان البلخي من کبّار أصحاب المعرفة و الوجد)

منابع

۱. «**قرآن کریم**».

۲. ابن بابویه(صدوق)، محمد بن علی، ۱۹۶۶م، «**علل الشرائع**»، قم، نشر: کتاب فروشی داوری، چ اول.

۳. ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، «**جمهرة اللغة**»، بیروت، نشر: دار العلم للملایین، چ اول.

٤. ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدّین محمد، ١٤٢٢ ق، «**تفسیر ابن عربی**»، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت، نشر: دار احیاء التّراث العربی، چ اوّل.

٥. ______________، ١٤٢١ ق، «**مجموعه رسائل ابن عربی**»، بیروت، نشر: دار المحجة البیضاء، چ اوّل.

٦. ______________، ٢٠٠٦م، «**الکوکب الدری فی مناقب ذی النون المصری**»، محقق/ مصحح: عبد الحمید صالح حمدان، مصر، نشر: المکتبة الازهریة، چ اوّل.

۷. ______________، بی تا، «**الفتوحات المکیة**»، بیروت، نشر: دار الصادر، چ اوّل.

۸. ابن منظور، ابوالفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، ١٤١٤ هـ ق، «**لسان العرب**»، محقق/ مصحح: احمد فارس، بیروت، دارصادر، چ سوّم.

۹. اصبهانی، ابو نعیم احمد بن عبد الله،بی تا، «**حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء**»، محقق / مصحح: محمد رضا شفیعی کدکنی، قاهره، نشر: دار ام القراء للطباعة و النشر، چ اوّل.

۱۰. بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۷۵، «**فرهنگ ابجدی**»، مهیار، رضا، تهران، نشر اسلامی، چ دوم.

۱۱. پارسا، خواجه محمد، ١٣٥٤، «**قدسیه**»، محقق / مصحح: احمد طاهری عراقی، تهران، نشر طهوری، چ اوّل.

۱۲. پاینده، ابو القاسم، ۱۳۸۲ ش، «**نهج الفصاحة**» (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله)، تهران، نشر: دنیای دانش، چ چهارم.

۱۳. جامی، عبد الرّحمن، ۱۳۵۸، «**الدرة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة**»، محقق / مصحح: نیکولاهیر و علی موسوی بهبهانی، تهران، نشر: مؤسسه مطالعات اسلامی، چ اوّل.

۱۴. ـــــــــــــــ، ۱۸۵۸، «**نفحات الأنس**»، محقق / مصحّح: ولیام ناسولیس و مولوی غلام عیسی و مولوی عبد الحمید، کلکته، نشر: مطبعه لیسی.

۱۵. جعفر بن محمّد (ع)، ۱٤۰۰ ق، «**مصباح الشریعة**»، بیروت، نشر: اعلمی، چ اول.

۱٦. حسینی، سیّد احمد، ۱۳۷۳، «**فهرست نسخه های خطّی کتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی**»، زیر نظر: سیّد محمود مرعشی، قم، نشر: کتابخانه حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی، چ اوّل.

۱۷. حکمت، علی اصغر، ۱۳۸٦، «**جامی متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم الشعراء نور الدین عبدالرحمان جامی**»، تهران، نشر: توس، چ سوّم.

۱۸. دانش پژوه، محمّد تقی، ۱۳۵۳، «**فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران**»، زیر نظر ایرج افشار، تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.

۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷٤، «**مفردات الفاظ قرآن**»، مترجم: خسروی، غلامرضا، تهران، نشر: مرتضوی، چ دوم.

۲۰. رمضانی خراسانی، حسن، ۱۳۸۸، «**ریاضت در عرف عرفان**»، قم، نشر اشراق، چ اوّل.

۲۱. روزبهان بقلی شیرازی، ابو محمد، ۱٤۲۸ ق، «**تقسیم الخواطر**»، محقق/ مصحح: احمد فرید المزیدی، قاهرة، دار الآفاق العربیة، چ اول.

۲۲. ریاض، محمّد، ۱۳۷۰، «**احوال و آثار میر سید علی همدانی (شش رساله)**»، پاکستان، نشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چ دوّم.

۲۳. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۸٦ ه. ش، «**مقدمة الأدب**»، تهران، نشر: مؤسّسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران، چ اوّل.

۲٤. سبزواری، ملّا هادی، ۱۳۸۳ ه ش، «**اسرار الحکم**»، تصحیح: کریم فیضی، قم، نشر: مطبوعات دینی، چ اوّل.

۲۵. سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۳ ه ش، «**فرهنگ معارف اسلامی**»، تهران، نشر: انتشارات دانشگاه تهران، چ سوم.

۲٦. سکندری، احمد بن عطاء الله، ۱٤۲۳ ق، «**عنوان التوفیق فی آداب الطریق**»، محقّق/ مصحّح: عماد الدین عبد القادر عیسی، حلب، نشر: دار الغزالی، چ اوّل.

۲۷. سهروردی(شیخ اشراق)، شهاب الدین، ۱۳۷۵، «**رسائل شیخ اشراق**»، محقق / مصحح: هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، نشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوّم.

۲۸. سهروردی، شهاب الدین ابو حفص، ۱٤۲۷ ق، «**عوارف المعارف**»، محقّق/ مصحّح: احمد عبد الرحیم السایح و توفیق علی وهبة، قاهره، نشر: مکتبة الثّقافة الدّینیة، چ اوّل.

۲۹. شعیري، محمّد بن محمّد، بی تا، «**جامع الأخبار**»، نجف، نشر: **مطبعة حیدریة**، چ اول.

۳۰. شوکانی، محمد بن علی، ۱٤۱٤ ق، «**فتح القدیر**»، دمشق و بیروت، نشر: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، چ اوّل.

۳۱. صاحب الجوائب، بیروت، نشر دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چ سوم.

۳۲. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳٦۳ ه. ش، «**مفاتیح الغیب**»، مقدمه و تصحیح : محمد خواجوی، تهران، نشر: مؤسّسه تحقیقات فرهنگی، چ اول.

۳۳. ________________، ۱۳۸۱، «**کسر أصنام الجاهلیة**»، محقق/ مصحح: محسن جهانگیری، تهران، نشر: بنیاد حکمت صدرا، چ اوّل.

۳٤. صلیبا، جمیل، صانعی دره بیدی، منوچهر، ۱۳٦٦، «**فرهنگ فلسفی**»، تهران، انتشارات حکمت، چ اول.

۳۵. طارمی، صفی الدین محمد، ۱۳۷۷، «**انیس العارفین(تحریر منازل السائرین)**»، محقّق / مصحّح: علی اوجبی، تهران، نشر: روزنه، چ اوّل.

۳۶. طبرسی، علی بن حسن، ۱۳٤٤ ش، «**مشکاة الأنوار في غرر الأخبار**»، نجف، نشر: المكتبة الحيدرية، چ دوّم.

۳۷. طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵ ه.ش، «**مجمع البحرین**»، محقق / مصحح: حسینی اشکوری، احمد، تهران، نشر: مرتضوي، چ سوم.

۳۸. عین القضات همدانی، ۱۳٤۱، «**تمهیدات**»، محقق / مصحح: عفیف عسیران، تهران، نشر: دانشگاه تهران، چ اوّل.

۳۹. غزالی، ابو حامد محمّد، «**إحياء علوم الدين**»، محقّق / مصحّح: عبد الرحیم بن حسین حافظ عراقی، بیروت، نشر: دار الکتاب العربی، چ اوّل.

٤۰. غزالی، ابو حامد محمد، ۱٤۱۶ ق، «**مجموعة رسائل الإمام الغزالی**»، بیروت، نشر: دار الفکر، چ اوّل.

٤۱. غزالی، ابو حامد محمد، بی تا، «**إحياء علوم الدين**»، محقق / مصحح: عبد الرحیم بن حسین حافظ عراقی، بیروت، نشر: دار الکتاب العربی، چ اوّل.

٤۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱٤۱۰ ه ق، «**کتاب العین**»، قم، نشر هجرت، چ دوم.

٤۳. فیض کاشانی، محمد محسن، ۱٤۰٦ ق، «**الوافي**»، اصفهان، نشر: کتابخانه امام أمیر المؤمنین علی علیه‌السلام، چ اول.

٤٤. فیض کاشانی، محمد محسن، ۱٤۱۷ق، «**المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء**»، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، قم، نشر: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چ چهارم.

٤٥. قرشی، سید علی اکبر، ۱٤۱۲ ه ق، «**قاموس قرآن**»، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ، چ ششم.

٤٦. قشیری، ابوالقاسم عبد الکریم، ۱۳۷٤، «**الرسالة القشيرية**»، محقق/ مصحح: عبد الحلیم محمود و محمود بن شریف قم، نشر بیدار، چ اوّل.

٤۷. قمی، عباس، ۱٤۱٤ ق، «**سفینة البحار**»، قم، نشر اسوه، چ اول.

٤۸. کاشانی، عبد الرزاق، ۱۳۸۵ش، «**شرح منازل السائرین (کاشانی)**»، محقق / مصحح: محسن بیدار فر، قم، نشر: انتشارات بیدار، چ سوّم.

۴۹. کاشفی، حسین بن علی و معینیان، علی اصغر، ۱۳۵۶، «**رشحات عین الحیاة فی مناقب مشایخ الطریقة النقشبندیة**»، تهران، نشر: بنیاد نیکوکاری نوریانی، چ اوّل.

۵۰. کبری، نجم الدین، ۱۴۲۶ ق، «**فوائح الجمال و فواتح الجلال**»، محقق/ مصحح: یوسف زیدان، مصر، نشر: دار السعاد الصباح، چ دوّم.

۵۱. کراجکی، محمد بن علی، بی تا، «**کنز الفوائد و التعجب**» (گنجینه معارف شیعه إمامیه)، مصحح و مترجم: کمره ای، محمد باقر، تهران، نشر چاپ خانه فردوسی، چ اول.

۵۲. مجلسی، محمّد باقر، ۱۴۰۳ ق، «**بحار الأنوار**»، بیروت، نشر: دار إحیاء التراث العربي، چ دوم.

۵۳. مجهول، ۱۳۸۸، اصطلاحات صوفیان مرآت عشاق، محقق / مصحح: مرضیه سلیمانی، تهران، نشرشرکت انتشارات علمی فرهنگی، چ اوّل.

۵۴. موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۶۹، «**دائرة المعارف بزرگ اسلامی**»، تهران، نشر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ اوّل.

۵۵. مولوی رومی، جلال الدّین محمّد، ۱۳۷۴، «**کلیّات دیوان شمس**»، مصحّح: بدیع الزّمان فروزانفر، تهران، نشر ربیع، چ اوّل.

۵۶. ________________، ۱۲۹۹ق، «**مثنوی معنوی**»، بی جا، نشر کتاب فروشی وصال.

۵۷. نِفَری، محمد بن عبد الجبار بن الحسن، ۱۴۱۷ ق، «**کتاب المواقف**»، محقّق / مصحّح: أرثر یوحنا أربری، بیروت، نشر: دار الکتب العلمیة، چ اوّل.

۵۸. ________________________، ۲۰۰۷م، «**الاعمال الصوفیة**»، محقّق / مصحّح: سعید الغانمی، بغداد، نشر: الجمل، چ اوّل.

۵۹. نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۴۰۸ ق، «**مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل**»، مصحح: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، نشر مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چ اول.

۶۰. هروی، محمد بن یوسف، ۱۳۸۷ه.ش، «**بحر الجواهر معجم الطب الطبیعي**»، قم، نشر: جلال الدین، چ اوّل.

۶۱. پایگاه اطلاع رسانی:http://wikifeqh.ir .